

SELF-PROCLAIMED LEADER

رهبر خودخوانده



محمد رضا اسدی

MohammadReza Asadi

SELF-PROCLAIMED LEADER

رهبر خودخوانده

محمد رضا اسدی
MohammadReza Asadi

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: رهبر خودخوانده

نویسنده: محمدرضا اسدی

موضوع: نقد ساختار سلطنت پهلوی، رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، اپوزیسیون تبعیدی،

تاریخ سیاسی ایران معاصر

نوبت چاپ: اول

سال تألیف: ۱۴۰۳ هجری شمسی / ۲۰۲۵ میلادی

محل تألیف: بریتانیا

شابک: ۹۷۹۸۲۶۴۰۳۰۶۱۱

حق نشر: کلیه حقوق این اثر برای نویسنده محفوظ است. چاپ، بازنشر یا اقتباس از آن بدون

کسب اجازه کتبی، پیگرد قانونی خواهد داشت.

راه ارتباط با نویسنده: m.r.asadiig6@gmail.com

در آغازِ کلمه، نامِ شما بود...

در صدای بریده‌ی دخترانی که دیگر برنگشتند، درموی افشانِ نیکا، در چشم‌های خندانِ کیان، در دستانِ بسته‌ی خدانور، در لب‌خندِ آرامِ مجیدرضا، در فریادِ بی‌پناهِ مهرشاد، و در آخرین نفسِ مهسا.

شما بودید، شما که بی‌سلاح ایستادید، تا دیوارترس فرو بپاشد، تا نور، از دل تاریکی سریزند، و اینجا، کنار نام شما، نام هزاران زندانی سیاسی‌ست که در تنهایی سلول‌ها، در سرمایِ بی‌پایانِ بی‌عدالتی، در شکنجه، در اعتصاب، در امیدِ خاموش نشده، ایستاده‌اند تا ما بنویسیم.

و اینجا، صدای همه‌ی آنان است که استخوان‌هایشان هنوز از زخم حکومت می‌سوزد، و زخم زبانِ مدعیان مبارزه، بر دل‌شان تازه مانده است.

این کتاب، به نام شما آغاز می‌شود نه به نام خدا، که اگر خدایی هست، باید نخست به شما پاسخ دهد. ای آزادی، به نام تو نه به نام تاج، نه به نام عمامه، بلکه به نام درد، خون، صبر، و ایستادگی.

«زن، زندگی، آزادی»

فهرست مطالب..... ۴

درباره‌ی نویسنده..... ۸

پیشگفتار..... ۹

فصل اول: اسطوره‌سازی و سفیدشویی پهلوی؛ بازنویسی تاریخ با پول و پروپاگاندا

بخش اول: ظهور پروژه‌ی پهلویسم نوین..... ۱۲

بخش دوم: ریشه‌های نظام سلطنت پهلوی..... ۱۴

بخش سوم: سیاست حذف و حافظه‌زدایی..... ۱۷

بخش چهارم: نهادهای دینی، روشنفکری، و سلب مالکیت ملت..... ۲۰

بخش پنجم: فراموشی سازمان یافته..... ۲۴

بخش ششم: پشت پرده قدرت..... ۲۷

بخش هفتم: اسطوره‌سازی سلطنت در رسانه‌های فارسی زبان..... ۳۱

بخش هشتم: شباهت‌های ساختاری..... ۳۵

بخش نهم: خانواده پهلوی و شبکه ثروت، قدرت و سکوت..... ۳۸

بخش دهم: بازسازی سلطنت در آینه رسانه‌ها..... ۴۲

فصل دوم: از بنیاد پهلوی تا بنیاد علوی؛ مهندسی ثروت برای مهندسی قدرت

بخش اول: سلسله‌ی گذشته، نقدتاریخی پهلوی اول و دوم با اسناد و تحلیل‌ها..... ۴۶

بخش دوم: نگاهی به ریشه‌های استبداد، سرکوب و فساد برای درک خطر بازگشت

سلطنت در ایران امروز..... ۴۹

فصل سوم: پرچم، رسانه و شبج بازگشت؛ چگونه رضا پهلوی با رسانه‌ها آلترناتیو جعلی ساخت

بخش اول: تولد پروپاگاندا در جامه مدرن، من و تو، ایران اینترنت‌نشال، شبکه‌های

همسو..... ۵۵

بخش دوم: رسانه، ابزار، آلترناتیو سازی..... ۵۷

بخش سوم: ابزارهای رسانه‌ای برای حمله، فحاشی، اتهام، تحریف..... ۵۸

فصل چهارم: زن، زندگی، حذف؛ مصادره خیزش ۱۴۰۱ به نفع سلطنت‌طلبان

بخش اول: پشت پرده‌های قدرت..... ۶۱

بخش دوم: لابی‌گری در سایه، از سناتورهای تا وزرای سابق..... ۶۳

بخش سوم: ارتش سایبری سلطنت، حمله، حذف، تخریب..... ۶۴

فصل پنجم: پروژه‌ی مصادره‌ی مبارزین؛ حذف فعالان مستقل و ساخت رهبر از بالا

- بخش اول: بازنویسی فهرست جاوید نام‌ها، از نادیده گرفتن تا مصادره کردن..... ۶۶
- بخش دوم: کارزار وکالت، ابزار رسمی برای حذف..... ۶۸
- بخش سوم: افشای شکارهای تهی و تحقیرآمیز..... ۶۹

فصل ششم: از مهندسی سیاسی تا مهندسی ثروت؛ امپراتوری مالی خاندان

پهلوی

- بخش اول: تظاهرات یا شوی سلطنتی..... ۷۱
- بخش دوم: مهندسی چهره بین المللی رضا پهلوی..... ۷۶
- بخش سوم: رسانه‌های سایه دار..... ۷۸
- بخش چهارم: بنیاد علوی..... ۸۰
- بخش پنجم: ساختارهای قدرت سلطنتی و تضعیف اپوزیسیون مستقل..... ۸۳

فصل هفتم: کارزار «وکالت می‌دهم»؛ اتحادشکنی در پوشش نمایندگی

- بخش اول: بازنویسی تاریخ با لنز سلطنت‌طلبانه: رسانه، روایت، روتوش..... ۹۲

فصل هشتم: حمله از درون؛ فروپاشی اتحاد، از شورا تا سفر اسرائیل

- بخش اول: بازگشت مأمور و بازگشت اقتدار..... ۱۰۱
- بخش دوم: ابتذال سیاسی و مهندسی نمایش در تبعید..... ۱۰۴
- بخش سوم: سه گانه اقتدار..... ۱۰۶

فصل نهم: پروژه تاسیان و سفیدشویی ساواک در صداوسیما

- بخش اول: صورت بندی مسأله، چرا رضا پهلوی؟..... ۱۱۲
- بخش دوم: حمایت نرم حاکمیت، چرا جمهوری اسلامی سکوت کرده؟..... ۱۱۳
- بخش سوم: اصلاح طلبان خاکستری، میانجی‌های داخلی پروژه..... ۱۱۵
- بخش چهارم: رسانه‌های فارسی زبان جهانی..... ۱۱۹
- بخش پنجم: حذف رقبای گفتمانی، از تهمت تا ترور شخصیتی..... ۱۲۱

فصل دهم: کنسرت برلین و نمایش تاج گذاری

- بخش اول: خشونت دیجیتال، ابزاری برای تثبیت (وفاداری بی چون و چرا)..... ۱۲۷
- بخش دوم: روانشناسی سلطه در گفتمان سلطنت طلبی..... ۱۲۹
- بخش سوم: سکوت سازمان یافته، بی تفاوتی یا رضایت..... ۱۳۱

فصل یازدهم: سامانه وفاداری و فرقه سازی سلطنت طلب

بخش اول: چهره هایی با پیشینه های امنیتی یا همکاری با نظام.....	۱۳۷
بخش دوم: شهرت های ناگهانی، اعتبارهای مصنوعی.....	۱۴۰
بخش سوم: مهندسی رسانه ای برای بازتولید مشروعیت.....	۱۴۱
بخش چهارم: اثرات مخرب یک سامانه ی بسته و وفاداری محور بر افکار عمومی و اعتماد ملی.....	۱۴۳

فصل دوازدهم: نقد صندوق اعتصاب و شفافیت مالی

بخش اول: شبکه ی رسانه ای، تبلیغ سازی هدفمند و هماهنگ.....	۱۴۶
بخش دوم: اتاق های فکر و پروژه سازی آمریکایی.....	۱۴۹

فصل سیزدهم: دیاسپورای مصادره شده

بخش اول: پیش درآمد، مهاجرت، امید، دام.....	۱۵۲
--	-----

فصل چهاردهم: سایه های موازی، تحلیل رسانه ای، مالی، امنیتی

بخش اول: قدرت در سایه چگونه عمل می کند؟.....	۱۶۱
بخش دوم: رسانه های همسو؛ چگونه فید ما تسخیر شد؟.....	۱۶۳
بخش سوم: پول از کجا می آید؟.....	۱۶۵
بخش چهارم: نفوذ امنیتی پنهان؛ از مأموران بازگشتی تا پروژه های رمزآرزی.....	۱۶۷
بخش پنجم: مهندسی دیجیتال و ترند سازی.....	۱۶۹

فصل پانزدهم: اتحاد پنهان شیخ و شاه

بخش اول: پروژه سازی پهلوی در دل جمهوری اسلامی.....	۱۷۴
بخش دوم: وقتی سکوت امنیتی معنا دارد.....	۱۸۴

فصل شانزدهم: خشونت سازمان یافته و سکوت سلطنتی

بخش اول: تولد سلطنت طلبی سایبری؛ از فانتزی تا خشونت.....	۱۸۹
بخش دوم: مصداق ها و مستندات؛ تهدید، توهین و ترور شخصیتی.....	۱۹۶
بخش سوم: آینده ای که در سایه تهدید متولد نمی شود.....	۲۰۱

فصل هفدهم: دربار سایبری و سلطنت امنیتی

بخش اول: نقد تفکر نجات بخش و فرد محور در تاریخ معاصر ایران.....	۲۰۵
---	-----

فصل هجدهم: گروه فرشگرد و ابتذال شبکه ای

۲۱۶.....	بخش اول: نقشه قدرت در تبعید.....
۲۲۳.....	بخش دوم: شکل گیری پروپاگاندا در سایه پرچم.....
۲۲۶.....	بخش سوم: تطبیق سه گانه اقتدارگرایی.....
۲۳۲.....	بخش چهارم: بررسی تطبیقی با تاریخ معاصر.....
۲۳۷.....	سخن پایانی.....
۲۳۸.....	بیانیه نویسنده.....
۲۳۹.....	منابع.....
۲۴۱.....	یادداشت پایانی.....

درباره نویسنده

محمدرضا اسدی، (متولد ایران - ساکن بریتانیا)



محمدرضا اسدی نویسنده، تحلیل‌گر سیاسی مستقل و آزادی‌خواه است.

او تا سن ۳۴ سالگی در ایران زندگی کرده، تجربیات مستقیم و عمیقی از زیست در ساختار سرکوب‌گر جمهوری اسلامی دارد، و پس از مهاجرت به بریتانیا، صدای خود را در دفاع از مردم،

حقیقت و رهایی بلند کرده است. ایشان نه وابسته به هیچ حزب یا سازمان سیاسی در داخل یا خارج کشور است، و نه مدافع هیچ ساختار ایدئولوژیک یا تاریخ مصرف‌گذشته‌ای. او لائیک، جمهوری‌خواه، و منتقد جدی هر گونه بازتولید دیکتاتوری در هر شکل ممکن است، چه در جامعه‌ی عمامه، چه در پوشش تاج.

او معتقد است که وصله‌هایی مانند «چپ زده»، «پنجاه وهفتی» یا «عضو مجاهدین» تنها ابزارهایی برای خاموش کردن صدای آزادی‌خواهانه و استقلال فکری است، و هیچ یک به او نمی‌چسبد. نویسنده، در کنار نقد جدی به ساختار جمهوری اسلامی، اکثریت اپوزیسیون خارج از کشور را نیز غیرشفاف، ناکارآمد و گاه حتی بازیگر سناریوهای فرسایشی برای انحراف از مسیر واقعی آزادی می‌داند. به باور او، اگر آینده‌ای روشن در راه باشد، آن آینده از بطن مبارزان داخل ایران و از دل اراده‌ی مردمی خواهد جوشید، نه از لابی‌ها، اتاق‌های فکر، و کمپین‌های مجازی فراموش شدنی. این کتاب، محصول سال‌ها مشاهده، تحلیل، نقد و نوشتن بدون ترس و تعلق است. با نگاهی بی‌طرف، اما نه خنثی؛ صریح، اما نه مغرضانه؛ و مستند، اما نه محافظه‌کارانه.

پیشگفتار

در سال‌هایی که در ایران زندگی می‌کردم، همواره با موجی گسترده از تبلیغات درباره‌ی خاندان پهلوی و به‌ویژه شخص رضا پهلوی مواجه بودم. تصویری آرمانی و تحریف‌شده که گویی تنها راه نجات ایران، بازگشت به گذشته‌ای است که هیچ‌گاه آن‌چنان که می‌گویند نبوده است. پس از مهاجرت به خارج از کشور و آغاز خیزش «زن، زندگی، آزادی»، با حیرت تمام دریافتم که بسیاری از مدعیان رهبری سیاسی، به‌ویژه رضا پهلوی و هوادارانش، نه تنها نقشی در حمایت از مردم ایفا نکردند، بلکه با رفتارهای تفرقه‌افکنانه، فرصت‌سوز و مشکوک، به سد راه اتحاد اپوزیسیون و حرکت آزادی‌خواهانه‌ی ملت ایران بدل شدند. از راه‌اندازی کارزارهای بی‌سرانجام مانند «وکالت می‌دهم»، تا سفرهای جنجالی و بی‌ثمر، و سخنانی نظیر «کار شما تمام شد، حالا نوبت ماست»، همه و همه نشانه‌هایی بود از عمق بحران در رهبری ادعایی ایشان. بر آن شدم تا دست به تحقیقی گسترده بزنم، با رجوع به منابع مستند، گفت‌وگوها، وقایع تاریخی، و تحلیل عملکرد رضا پهلوی از سال‌های ابتدایی تبعید تا امروز. این کتاب نتیجه‌ی آن تلاش‌هاست؛ نه با هدف تخریب، بلکه برای روشن‌گری و ثبت حقیقت. اعتقاد دارم که انقلاب ۱۳۵۷، همان‌گونه که محمدرضا شاه (پهلوی دوم) در واپسین روزها گفت «صدای انقلاب شما را شنیدم»، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود، اما مسیر آن توسط گروه‌های ایدئولوژیک ریخته شده بود. اکنون نیز خطر تکرار همان اشتباه، این بار با پرچمی دیگر، همچنان سایه افکنده است. این کتاب را برای نسل‌های آینده می‌نویسم؛ برای آن‌که بار دیگر، مسیر آزادی و رهایی، قربانی بازی‌های قدرت و پروپاگاندا نشود.

پیش از آغاز فصل ها

هشدار: آنچه میخوانید صرفاً یک کتاب نیست.

خواننده گرامی

این کتابی که در دست دارید، یک گزارش معمولی یا روایتی احساسی از تاریخ نیست، این کتاب تلاشی ست مستند و مستدل برای پرده برداری از پروژه‌ای پیچیده، پرهزینه و هدفمند که در بطن رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، نهادهای مالی قدرتمند ولابی‌های پنهان شکل گرفته و امروز تحت عنوان «آلترناتیو رضا پهلوی» به افکار عمومی ایران تحمیل می‌شود. در سطر به سطر این اثر، نه فقط تحلیل، که سند، روایت‌های مستند، نام‌ها، تاریخ‌ها، تصاویر واقعی و منابع دقیق خواهید یافت. این کتاب، برای کسانی نوشته شده که به دنبال «فهمیدن» هستند، نه تکرار آنچه در تلویزیون یا شبکه‌های اجتماعی می‌شنوند. اگر در این مسیر، با اطلاعاتی روبه‌رو شدید که باورش برایتان دشوار بود، اگر نام‌هایی را دیدید که هرگز انتظار نداشتید در چنین بستری ظاهر شوند، و اگر لایه‌هایی از وقایع را دیدید که تا امروز پنهان مانده‌اند تعجب نکنید. این کتاب آمده است تا از پرده پوشی عبور کند. ما در این مسیر از کسی اجازه نگرفته‌ایم، نه مأمور افشاگری هستیم و نه وام دار هیچ جریان سیاسی. ما فقط صدای کسانی هستیم که در این سال‌ها فریاد زدند اما شنیده نشدند، ایستادند اما دیده نشدند، و اکنون وقت آن رسیده که صدایشان به تاریخ بازگردد. در ادامه‌ی این صفحات، با حقیقتی روبه‌رو خواهید شد که پشت نام‌ها، نمادها، رسانه‌ها و شعارها پنهان مانده؛ واگرتا انتها همراه بمانی، شاید تصویرآینده را طور دیگری ببینی.

فصل اول

اسطوره‌سازی و سفیدشویی پهلوی؛

بازنویسی تاریخ با پول و پروپاگاندا

بازگشت بدون مسئولیت، وقتی سایه‌ی سلطنت دوباره گسترده می‌شود.

در چهاردهه‌ی گذشته، تحلیل گران و مورخان بسیاری در پی پاسخ به این پرسش بوده‌اند: چرا با وجود یک انقلاب تمام عیار علیه نظام سلطنتی، جریان بازمانده از خاندان پهلوی همچنان توانسته است در فضای سیاسی و رسانه‌ای امروز ایران، خود را بازتولید کند؟ پاسخ این پرسش، نه صرفاً در اشتباهات جمهوری اسلامی، بلکه در شبکه‌ای پیچیده از ثروت، رسانه، حافظه‌ی تاریخی تحریف شده، و حذف حامدانی چهره‌های دگر اندیش در اپوزیسیون نهفته است.

رضا پهلوی، فرزند محمدرضا شاه، در تمامی سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ هیچ‌گاه مسئولیت رسمی، مقام انتخابی یا ساختار حزبی مشخصی نداشته؛ با این حال، از طریق ابزارهایی نظیر شبکه‌ی من و تو، لابی‌های پنهان در واشینگتن و لندن حضور در ساختارهایی چون شورای ایرانیان آمریکا (National Iranian Congress)، به تدریج خود را نه به عنوان یک کنشگر، بلکه به عنوان «گزینه بی‌بدیل» جا زده است.

سکوت در برابر تاریخ، آغاز تطهیر

در اغلب گفتگوهای رضا پهلوی با رسانه‌های فارسی‌زبان، از جمله با صدای آمریکا (۲۰۰۳)، تلویزیون من و تو (۲۰۱۷ و ۲۰۲۳)، و حتی گفتگو با خبرنگاران فرانسوی در حاشیه نشست‌هایی در پاریس، هر زمان که درباره‌ی نقش پدرش در سرکوب، شکنجه یا فساد اقتصادی پرسیده می‌شود، پاسخ یا طفره‌آمیز بوده، یا به طور کلی سانسور شده است. در مصاحبه‌ای با برنامه‌ی «افق» در صدای آمریکا (۲۰۰۹)، رضا پهلوی در پاسخ به پرسشی درباره‌ی ساواک گفت: «اگر اشتباهی هم بوده، باید در بستر زمان فهمیده شود. ما همه باید به آینده نگاه کنیم.» این پاسخ، نه تنها مسئولیت گریزانه است، بلکه نشانه‌ی روشنی از پروژه‌ی بزرگ تری است: تطهیر تاریخ به نفع سلطنت.

محمدرضا شاه و ساختارمافیایی قدرت، اسناد فراموش‌شده

برای درک نقش امروزمین رضا پهلوی، باید به گذشته‌ی پدرش بازگردیم. محمدرضا شاه نه صرفاً یک پادشاه بلکه رأس یک ساختار متمرکز از قدرت مطلق، ثروت نامحدود، و فساد سیستماتیک بود. چهره‌هایی چون دکتر شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر شاه، در خاطرات خود (کتاب «یک‌رنگی» و مصاحبه با ژورنال پاریس، ۱۹۸۰) بارها تأکید کرده‌اند که: «شاه عملاً اجازه نمی‌داد هیچ نهادی مستقل از سلطنت فعالیت کند. حتی مجلس، دادگاه، و احزاب سیاسی در خدمت یک شخص بودند».

اردشیرزاهدی، داماد محمدرضا شاه و وزیر امور خارجه، در مصاحبه‌هایی با روزنامه‌های «Le Figaro» و «New York Times» گرچه از شاه دفاع می‌کرد، اما همزمان بارها تأکید کرده که «ساواک بدون اجازه مستقیم شاه حتی یک بازداشت انجام نمی‌داد».

شبکه‌سازی در غرب، انتقال سرمایه و ساخت آلترناتیو مصنوعی

از همان آغاز خروج شاه از ایران، جریان سلطنت‌طلب با همراهی برخی مشاوران و نزدیکان خاندان پهلوی، تلاش کرد روایتی جدید و مطلوب از پهلویسم ارائه دهد؛ روایتی که محمدرضاشاه را نماد توسعه و رضا پهلوی را چهره‌ای دموکرات معرفی می‌کرد. بنیاد پهلوی در خارج از کشور، پس از مدتی با تغییر نام و شکل فعالیت، به‌طور غیرعلنی اهداف خود را دنبال کرد و بخشی از سرمایه‌های خارج‌شده از کشور را در جهت تداوم نمادین سلطنت و نفوذ رسانه‌ای به کار گرفت.

از رضا شاه تا محمدرضا شاه؛ استبداد مدرن شده با ابزار غربی.

برای فهم دقیق‌تر پدیده‌ی رضا پهلوی در دوران معاصر، نمی‌توان بدون بازخوانی گذشته‌ی خانوادگی و سیاسی او سخن گفت. تحلیل ساختار سلطنت پهلوی، تنها با تمرکز بر محمدرضا شاه ممکن نیست؛ بلکه باید از دوران رضا شاه، روابط پنهان قدرت، وابستگی‌های بین‌المللی و عملکردهای درون‌ساختاری نظام پهلوی آغاز کرد.

رضا شاه: دیکتاتوری با حمایت بریتانیا

رضا شاه پهلوی نه حاصل یک جنبش مردمی، بلکه محصول یک پروژه‌ی مهندسی شده از سوی بریتانیا برای تضمین منافع استعماری در ایران بود. بنا براسناد وزارت خارجه بریتانیا در آرشیو ملی لندن «National Archives, Kew, FO, ۳۷۱/۸۹۴۰»

انتصاب رضا خان به سلطنت در سال ۱۳۰۴ خورشیدی، با پشتیبانی کامل سرپرستی لورن، سفیر بریتانیا، صورت گرفت. نقش مستقیم سرادموند آیرونساید، ژنرال انگلیسی، در تحکیم کودتای ۱۲۹۹ توسط رضا خان نیز در خاطرات «سرجان مالکم» و تحلیل «کریستوفر دِ بلگ» مورخ برجسته بریتانیایی بارها تکرار شده است. اما آنچه رضا شاه را از سایر دیکتاتورهای منطقه متمایز می‌کرد، «ترکیب خشونت مطلق با ظاهر توسعه‌خواهی غرب‌زده» بود. اصلاحات اجباری نظیر کشف حجاب، ملی‌سازی نظام آموزش و سرکوب روحانیت، نه بر مبنای مدرنیته‌ی اجتماعی، بلکه در راستای حذف مخالفان و تمرکز مطلق قدرت سیاسی انجام شد.

محمدرضا شاه: میراث‌دار دیکتاتوری، بازتولید وابستگی

محمدرضا شاه، بر خلاف تبلیغات رسمی، نه تنها ادامه‌دهنده راه پدر نبود، بلکه او با ضعف شخصیتی و وابستگی تمام عیار به قدرت‌های خارجی، به یکی از شاهان مطیع دوران جنگ سرد بدل شد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که با کمک مستقیم سازمان سیا (CIA) و (MIT) صورت گرفت، به روشنی نشان داد که سلطنت پهلوی، بدون حمایت خارجی، فاقد مشروعیت مردمی است. گزارش سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، با عنوان «Operation AJAX Documents» بخش‌هایی از هماهنگی‌های دقیق میان کرمیت روزولت، زاهدی، شاه و سفرای آمریکا و بریتانیا را مستند کرده است. برخلاف چهره‌سازی‌های رسانه‌ای که شاه را «سکولار، مدرن، و ملی‌گرا» معرفی می‌کنند، واقعیت در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نشان از تسلط کامل ساواک، سرکوب مطبوعات، شکنجه‌ی مخالفان، و ساختار فاسد دربار دارد.

نقش اطرافیان در فساد ساختاری پهلوی

هیچ دیکتاتوری بدون شبکه‌ای از اطرافیان فاسد و همدست پابرجا نمی‌ماند. دربار محمدرضا شاه، محلی برای تجمع طبقه‌ای از رجال فاسد، زمین‌خوار، رانت خوار و سیاست مداران پوشالی بود که نام بسیاری از آنان امروز نیز درحافظه تاریخی ملت باقی مانده است:

• **اردشیرزاهدی:** داماد شاه و وزیر خارجه، که در محافل بین‌المللی به «چهره‌ی بزرگ شده‌ی استبداد پهلوی» شهرت یافت، توسط یرواند آبراهامیان تحلیل شد، نشانه‌ی چاپلوسی و توجیه بی‌چون و چرای سرکوب‌ها بود.

• **اشرف پهلوی:** خواهرشاه که به «ملکه قاجاق مواد مخدر» معروف بود. گزارش روزنامه (Le Monde Diplomatique) در سال ۱۹۷۷ او را به قاجاق مواد از طریق شبکه‌های دیپلماتیک متهم کرد.

• **نعمت‌الله نصیری:** رئیس ساواک، که درخاطرات زندانیان سیاسی، از جمله «احمد احمد»، به‌عنوان یکی از بی‌رحم‌ترین کارگزاران استبداد معرفی شده است.

• **فرح دیبا:** ملکه‌ای که در ظاهر روشنفکر و فرهنگ دوست جلوه می‌کرد، اما بخش عمده‌ای از سرمایه‌های ملی دربنیادهای فرهنگی وابسته به او خرج می‌شد. مستند افشاگرانه «رفیق ملکه» که توسط کنگره ملی ایرانیان و با بهره‌گیری از اسناد آرشیو دولتی روسیه تهیه شد، نشان می‌دهد که چگونه ملکه، در روزهای پایانی حکومت، به چهره‌هایی چون شاهپور بختیار برای حفظ تاج و تخت فشارمی‌آورد و هم زمان با نمایندگان آمریکا و فرانسه وارد مذاکره پنهان شده بود.

پروژه‌ی تطهیر سلطنت: رسانه به جای سند

در دهه‌های اخیر تلاش گسترده‌ای برای تطهیر کارنامه‌ی پهلوی‌ها صورت گرفته است. شبکه‌هایی مانند «من‌وتو»، «ایران اینترنشنال» و برخی صفحات اینستاگرامی و یوتیوبی، با ساخت مستندهایی مانند «ایران پیش از انقلاب»، «رضاشاه کبیر»، «شکوه گمشده»، سعی دارند تصویری رؤیایی از دوران سلطنت بسازند.

در این تولیدات رسانه‌ای، هیچ اشاره‌ای به قتل‌های سیاسی، شکنجه‌ی روشنفکران، حبس نویسندگان، یا نقش دربار در چپاول ثروت ملی نمی‌شود. حتی درباره‌ی فساد مالی خاندان پهلوی، به‌ندرت سند یا ارجاعی ارائه می‌شود؛ تنها تصاویر خیابان‌های تمیز و زنان بی‌حجاب به‌عنوان سند پیشرفت نشان داده می‌شود. این تطهیر دقیقاً همان عملکردی‌ست که دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی نیز دنبال کرده است: استفاده از رسانه برای بازنویسی تاریخ.

شباهت ساختاری: سلطنت، مجاهدین، جمهوری اسلامی

یکی از تحلیل‌های مغفول در فضای سیاسی ایران، شباهت‌های ساختاری میان سه جریان استبدادی تاریخ معاصر ایران است:

- **سلطنت پهلوی:** رهبری موروثی، تکیه بر شخص شاه، حذف احزاب و رسانه‌ها، تمرکز قدرت.
- **مجاهدین خلق:** رهبری مطلقه، ساختار فرقه‌ای، کیش شخصیت برای مسعود رجوی، تخریب مخالفان داخلی.

• **جمهوری اسلامی:** ولایت فقیه، نبود گردش‌نخبگان، ساختار امنیتی و انحصار اطلاعات.

در هر سه نظام، مردم تنها در نقش مطیع یا تهدید تعریف می‌شوند، نه در جایگاه «شهروند» با حقوق برابر. این شباهت‌ها تصادفی نیستند؛ بلکه نشانه‌ی ریشه‌های استبداد در فرهنگ سیاسی ایران‌اند که هنوز پالایش نشده‌اند.

چگونه رژیم پهلوی صدای ملت را خاموش کرد

در امتداد بررسی ساختار سلطنت پهلوی، نمی‌توان از نقش کلیدی ساواک، سیستم سانسور، سرکوب رسانه‌ها و حذف نهادهای مستقل اجتماعی چشم پوشید. استبداد پهلوی تنها به دستگاه دربار و فساد مالی محدود نمی‌شد؛ بلکه در اعماق جامعه، با کنترل فکر و تخریب حافظه‌ی جمعی، سعی در حذف کامل صداها و مستقل داشت.

ساواک؛ ابزاری برای خاموش کردن اندیشه

سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در سال ۱۳۳۵ با پشتیبانی مستقیم آمریکا و اسرائیل تأسیس شد. طبق گزارش منتشرشده توسط The New York Times در ۴ آوریل ۱۹۷۶ رئیس وقت سازمان سیا، آلن دالس، به شکل مستقیم در طراحی ساختار ساواک دخیل بود. بعدها، افسران موساد نیز در آموزش نیروهای ساواک نقش داشتند. ساواک با بیش از ۵۰۰۰ مأمور رسمی، ده‌ها هزار خبرچین و مزدور در دانشگاه‌ها، مدارس، مساجد، اصناف و ارتش نفوذ کرد. هیچ فعالیتی بدون اطلاع و تأیید این نهاد امنیتی امکان‌پذیر نبود. سانسور گسترده مطبوعات، شنود تماس‌ها، تعقیب و بازداشت دانشجویان، و شکنجه‌های هولناک از ابزارهای رایج این سازمان بود. در گزارش سالانه‌ی عفو بین‌الملل (Amnesty International, Annual Report)، از ایران به عنوان یکی از پنج کشور دارای بیشترین زندانی سیاسی و شکنجه سازمان‌یافته نام برده شد. نام‌هایی چون **علی اصغر حاج سید جوادی**، **پرویز نیکخواه**، **بیژن جزنی** و **مهدی رضایی**، تنها نمونه‌هایی از صدها روشنفکر و مبارز سیاسی‌اند که قربانی دستگاه امنیتی سلطنت شدند.

سانسور، حذف مطبوعات، و «آزادی هدایت شده»

نظام پهلوی شعار «مدرنیته» سر می‌داد، اما حتی مطبوعات نیمه‌مستقل را تحمل نمی‌کرد. روزنامه‌هایی مانند آیندگان، کیهان فرهنگی، رستاخیز جوان و اطلاعات هفتگی بارها به دلیل انتشار مطالب انتقادی توبیخ یا توقیف شدند.

در گزارش مؤسسه آزادی مطبوعات (Freedom of the Press Report ۱۹۷۷) ایران در کنار عربستان سعودی و لیبی در رتبه «کشورهای فاقد مطبوعات آزاد» قرار داشت. نویسندگانی چون صادق هدایت، احمد شاملو، علی اشرف درویشیان، غلامحسین ساعدی و هوشنگ گلشیری همواره با سانسور، محدودیت یا تهدید مواجه بودند. حتی انجمن نویسندگان ایران که در سال ۱۳۴۷ شکل گرفت، به شدت تحت نظارت و تهدید ساواک بود.

تبعید نخبگان؛ مهاجرت اجباری روشنفکران

یکی از آثار پنهان دیکتاتوری پهلوی، مهاجرت گسترده روشنفکران، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و فعالان سیاسی بود. بسیاری از نخبگان به اروپا، آمریکا، لبنان و هند پناه بردند. کسانی مانند داریوش فروهر، رضا براهنی، احمد بنی‌احمد، محمدجعفر پوینده و ناصرزرافشان که بعدها قربانی پروژه قتل‌های زنجیره‌ای شدند، در دهه ۵۰ تحت فشار شدید بودند یا در تبعید می‌زیستند. این تبعید نه فقط جسم، بلکه تبعید اندیشه بود؛ تلاش برای خالی کردن وطن از هر صدای منتقد، و ساختن جامعه‌ای تک صدا.

بازنویسی تاریخ: از مدرس تا مصدق

نظام پهلوی برای حفظ قدرت، تاریخ را نیز از آن خود کرد. در کتب درسی، از روحانیون مستقل مانند آیت‌الله مدرس، تنها به عنوان چهره‌های مخالف رضاخان یاد می‌شد، بدون ذکر مقاومت‌های سیاسی‌شان. مهم‌تر از همه، دکتر محمد مصدق، رهبر نهضت ملی و نخست‌وزیری که نفت را ملی کرد و کودتای ۲۸ مرداد علیه او رخ داد، به طور کامل از کتاب‌های درسی حذف شد. تا سال ۱۳۵۶ هیچ نامی از او در منابع رسمی نبود. این در حالی است که در خارج از ایران، دکتر مصدق همواره به عنوان نماد مبارزه ضد استعماری شناخته شده است؛ مجله Time او را در سال ۱۹۵۱ «مرد سال» معرفی کرد.

سلطنت جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین؛ شباهت در حذف دگراندیش نظام پهلوی،

جمهوری اسلامی، و سازمان مجاهدین خلق در یک نقطه‌ی اساسی به هم می‌رسند :

۱. حذف منتقدان درونی و برجسب زنی

۲. در حکومت پهلوی، هر مخالفی کمونیست یا خائن معرفی می‌شد.

۳. در جمهوری اسلامی، هر منتقدی «ضد انقلاب» یا «فتنه‌گر» خوانده می‌شود.

۴. در ساختار مجاهدین، هر صدای مستقل به «نفوذی»، «مزدور» یا «خائن به انقلاب» متهم می‌شود.

در هر سه مورد، آزادی اندیشه و پلورالیسم سیاسی، نه تهدید، بلکه دشمن تلقی می‌شود. و این خطرناک‌ترین خصیصه هر نظام اقتدارگراست.

سلطنت پهلوی نه فقط یک حکومت پادشاهی بود، بلکه پروژه‌ای ضد تفکر، ضد تنوع، و ضد ملت بود؛ پروژه‌ای که از رضاشاه با کمک ارتش بریتانیا آغاز شد، در دوران محمدرضا شاه با ساواک به اوج رسید، و اکنون توسط جریان‌های سلطنت‌طلب خارج از کشور در تلاش است با ابزار رسانه، حافظه‌ی تاریخی ملت را تطهیر کند.

مبارزه برای آزادی، در ایران امروز، تنها به سرنگونی جمهوری اسلامی محدود نیست؛ بلکه به معنای بازسازی حافظه‌ی جمعی و جلوگیری از تکرار استبداد تحت هر عنوان دیگر چه تاج، چه عمامه، و چه ردهای مدرن دیپلماتیک.

چطور سلطنت پهلوی مشروعیت را مصادره کرد

در بازخوانی تاریخ سلطنت پهلوی، یکی از مهم‌ترین ابزارهای اقتدار، بازی ماهرانه با سه عنصر بود:

۱. نهاد دین

۲. جریان روشنفکری

۳. ثروت عمومی مردم ایران

در این بخش، به تحلیل پیوند میان این سه عنصر می‌پردازیم و نشان می‌دهیم چگونه خاندان پهلوی با استفاده از آن‌ها، نه تنها سلطنت خود را تداوم بخشید، بلکه از دل مردم، علیه مردم بهره کشید.

سلطنت و نهاد دین؛ اتحاد استراتژیک برای حفظ قدرت

یکی از بزرگ‌ترین سوءتفاهم‌های تاریخ معاصر ایران، تصور تقابل کامل پهلوی‌ها با نهاد دین است. در واقع، **رضاشاه و محمدرضا شاه** نه تنها با دین مبارزه نکردند، بلکه از دین، به عنوان ابزاری برای مهار مردم و مشروعیت بخشی به سلطنت استفاده کردند. در اسناد منتشرشده در کتابخانه ملی بریتانیا (British National Archives) آمده است که رضاشاه برای تثبیت سلطنت خود، با روحانیون طرفدار نظم و امنیت، مانند **شیخ فضل‌الله نوری** و **آخوند ملاعلی همدانی**، جلسات منظم داشته است.

این جلسات اغلب با وساطت درباریان، برای تطهیر اعمال سرکوبگرانه رضاشاه در جامعه برگزار می‌شد.

محمدرضا شاه نیز در بسیاری از سخنرانی‌های خود از عبارات مذهبی استفاده می‌کرد. در یکی از جلسات افتتاح مجلس در دهه ۵۰ گفت: «**این کشور به برکت الطاف الهی و حمایت حضرت ولی‌عصر، به سوی عظمت حرکت می‌کند**» وی همچنین در سال ۱۳۵۴ برای اولین بار، قرآن حکومتی چاپ کرد که مقدمه‌ی آن را خود نوشت و شعار آن چنین بود: «**تا زمانی که قانون قرآن حاکم باشد، سلطنت از ما جدا نمی‌شود**»

در واقع، خاندان پهلوی برای جلوگیری از قدرت گرفتن روحانیون مردمی و مبارز (مانند آیت‌الله طالقانی یا آیت‌الله خوانساری) با تقویت روحانیت درباری، نهاد دین را به ابزار خود بدل کرد؛ همان روشی که بعدها جمهوری اسلامی به مراتب شدیدتر ادامه داد.

روشنفکری مهار شده؛ تجلیل از برخی، حذف بسیاری

یکی دیگر از ابزارهای مهم سلطه، استفاده گزینشی از روشنفکران و نویسندگان بود. محمدرضا شاه با تخصیص بودجه‌هایی به برخی ناشران، دانشگاه‌ها و کانون‌ها، کوشید چهره‌ای «مدرن و روشنفکرپرور» از خود بسازد؛ اما تنها از کسانی حمایت شد که یا وفادار بودند، یا منتقد بی‌خطر. **احمد فردید**، متفکر مورد علاقه دربار، سال‌ها در دانشگاه تهران فلسفه تدریس کرد و نظریه‌ی «غرب‌زدگی» را به نفع سلطنت به‌کار گرفت. در مقابل، **جلال آل‌احمد**، که همان اصطلاح «غرب‌زدگی» را برای نقد سلطنت استفاده می‌کرد، بارها مورد سانسور قرار گرفت.

او در مقاله‌ی معروف «در خدمت و خیانت روشنفکران» از سلطه‌ی دربار و تبدیل روشنفکری به ابزار تجمل انتقاد شدید کرد و **شریف امامی**، که هم روحانی بود و هم مهره‌ی دربار، با حمایت شخص شاه، در مقام نخست‌وزیر، بودجه‌های کلان برای «جشن‌های هنری شیراز» و «فستیوال کوروش بزرگ» خرج کرد، در حالی که صدها نویسنده مستقل در فقر و سانسور زندگی می‌کردند.

بنیاد پهلوی؛ ثروت عمومی در چنگال خصوصی

بنیاد پهلوی، که بعدها به بنیاد علوی در آمریکا تغییر نام داد، نهاد اصلی تمرکز ثروت در خاندان سلطنت بود. طبق گزارش سنای آمریکا در سال ۱۹۸۰ (Senate Foreign Relations Committee Report)، بنیاد پهلوی بیش از ۲۰۰ شرکت را در مالکیت خود داشت. این بنیاد املاک، معادن، شرکت‌های وارداتی، کارخانجات، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها و حتی داروخانه‌ها را

کنترل می‌کرد. در حقیقت، دارایی‌های بنیاد پهلوی از مالیات عمومی تأمین می‌شد اما صرف هزینه‌های دربار، خرید ویلا در سوئیس، یا ساخت مجسمه‌های طلایی برای جشن‌های ۲۵۰۰ ساله می‌شد. به گفته‌ی کنت تیمرمن در کتاب **Countdown to Crisis** :

«شاه ایران در زمان خروج از کشور، نه با ۶۳ میلیون دلار، بلکه با ساختار اقتصادی کاملاً شخصی‌شده‌ای از کشور رفت؛ شبکه‌ای از حساب‌های بانکی، مؤسسات پوششی، واملاک فراسرزمینی.»

این روند بعدها، دقیقاً توسط **آقازاده‌های جمهوری اسلامی** تکرار شد: ساختار اقتصادی در خدمت خانواده حاکم، تحت پوشش «خدمت به مردم».

شباهت ساختاری با جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین

از منظر ساختار قدرت، سلطنت پهلوی شباهت‌های عجیبی با جمهوری اسلامی و حتی سازمان مجاهدین خلق دارد.

محور مقایسه سلطنت پهلوی جمهوری اسلامی سازمان مجاهدین خلق

۱. قدرت مطلقه فردی محمد رضا شاه ولی فقیه مسعود رجوی.
۲. حذف مخالفان ساواک اطلاعات سپاه، وزارت اطلاعات دادگاه‌های درون‌سازمانی.
۳. استفاده از دین برای کنترل روحانیت درباری روحانیت حاکم تفاسیر شبه‌مذهبی رجوی محور.
۴. رسانه‌های پروپاگاندا رادیو ایران، روزنامه کیهان صداوسیما، فارس، تسنیم تلویزیون سیمای آزادی.

۵. اسطوره‌سازی رهبر شاهنشاه آریامهرامام خامنه‌ای رهبر عقیدتی مسعود و مریم. دیکتاتوری تنها از لوله‌ی تفنگ نمی‌آید؛ بلکه از لایه‌لای کتاب‌های درسی، اخبار رسانه‌های درباری، سخنرانی‌های پرطمطراق در جشن‌های ملی، وبه‌ویژه از دستکاری حافظه تاریخی شکل می‌گیرد.

در دوران سلطنت، ملت ایران به تدریج از هویت، فکر و ثروت خود تهی شد.

نهاد دین، روشنفکری و اقتصاد ملی، نه ابزار مردم، که ابزار سلطنت بود. همین روند در سال‌های بعد، در چهره‌ای دیگر و با لباس «اسلامی» ادامه یافت. فهم ریشه‌های این شباهت، راهی‌ست برای عبور واقعی از استبداد-استبدادی که گاه با عمامه می‌آید، گاه با کراوات، و گاه با مستند رنگارنگ از گذشته‌ای تحریف‌شده است.

چگونه رسانه‌ها، تاریخ پهلوی را بازنویسی کردند

در عصر اطلاعات، تاریخ‌نگاری سنتی جای خود را به روایت‌های رسانه‌ای داده است. آنچه مردم به عنوان «حقیقت تاریخی» به یاد می‌سپارند، دیگر الزماً حاصل مطالعه‌ی منابع علمی نیست، بلکه حاصل شنیده‌ها، تصاویر، مستندها و محتوای تکرار شونده در رسانه‌هاست. در مورد خاندان پهلوی نیز همین اتفاق افتاده است. سلطنتی که با سرکوب، سانسور، فساد و وابستگی به قدرت‌های خارجی همراه بود، اکنون در ذهن بسیاری از ایرانیان جوان، به عنوان نماد شکوه، مدرنیته و «ایران بهتر» بازتولید می‌شود. این دگردیسی ذهنی، اتفاقی و طبیعی نیست. بلکه بخشی از یک پروژه هدفمند رسانه‌ای است که از دو دهه پیش، در شبکه‌هایی چون من‌وتو، ایران اینترنشنال، و BBC Persian پی‌گرفته شده است. در این بخش، به بررسی ساختار این پروژه، تاکتیک‌های مورد استفاده، و پیامدهای آن برای جامعه‌ی سیاسی ایران می‌پردازیم.

مستندهای نوستالژیک: ابزار بازنویسی تاریخ

مجموعه مستندهای تولیدشده توسط شبکه من و تو، به‌ویژه از سال ۲۰۱۳ به بعد، نقش محوری در تظہیر چهره‌ی محمدرضا شاه، رضاشاه و اطرافیان آن‌ها داشته اند ازجمله:

• «رضاشاه»: با موسیقی حماسی، تدوین حرفه‌ای، و نادیده‌گرفتن سرکوب قبایل، تعطیلی مطبوعات، انحلال احزاب و شکنجه‌ی روزنامه‌نگاران

«ایران قبل از انقلاب»: که بیش از آن‌که واقع‌نما باشد، شبیه تیزر تبلیغاتی برای برند «پهلوی» است.

• «داستان لاله‌زار»، «ایران مدرن» و «تهران قدیم»: همگی پر از تصویر جوانان شاد، ویتترین‌های روشن، و خیابان‌های تمیز، اما هیچ‌کجا خبری از گورخواب‌ها، جنوب شهر، بی‌سوادی زنان روستایی یا بازداشت‌های ساواک نیست.

این مستندها نه از منظر علمی، بلکه از زاویه‌ای تبلیغاتی طراحی شده‌اند. هدف آن‌ها، بازآفرینی احساسی از یک گذشته ساختگی است. گذشته‌ای که هرگز برای عموم مردم ایران واقعیت نداشت.

منبع تحلیلی:

دکتر نادر تکمیل همایون در گفتگو با رادیو زمانه (۲۰۲۲) گفت: «من وتو، با استفاده از تکنیک‌های رسانه‌ای مدرن، تصویری از سلطنت می‌سازد که نه با تاریخ تطابق دارد، نه با حافظه‌ی جمعی نسل انقلاب.»

حذف سیستماتیک چهره‌های منتقد سلطنت

این رسانه‌ها، نه فقط در تطهیر سلطنت فعالند، بلکه در حذف آرام مخالفان این روایت نیز نقشی پررنگ ایفا می‌کنند:

دکتر شاپور بختیار، نخست‌وزیر آخر شاه، که خود علیه فساد سلطنت قیام کرد، به ندرت در مستندها دیده می‌شود. در حالی‌که اسناد زیادی از فساد و بحران‌سازی خاندان شاه را در اختیار داشت.

اردشیر زاهدی، داماد شاه و سفیر وقت ایران در آمریکا، بارها در گفت‌وگوهای خود، به وابستگی شاه به غرب و فساد مالی دربار اشاره کرده، اما سخنان او سانسور می‌شود.

مهندس مهدی بازرگان و آیت‌الله طالقانی، نمادهای جمهوری‌خواهی آن زمان ضد دیکتاتوری، تنها در حد نام، آن‌هم در لحن تحقیرآمیز، ذکر می‌شوند.

حتی آزادیخواهانی که پیش از انقلاب از مخالفان سلطنت بودند، در هیچ روایتی به شکل منصفانه بررسی نمی‌شوند. هدف از این حذف، ایجاد دوگانه‌ی دروغین «پا شاه یا آخوند» است. انگار ایران فقط دو انتخاب دارد: سلطنت یا جمهوری اسلامی. گفتمان‌های ملی، جمهوری‌خواه، سوسیال‌دموکرات، لیبرال، و جریان‌های دموکرات، عملاً حذف یا به حاشیه رانده می‌شوند.

تقصیر مردم؟ بازی خطرناکِ فرافکنی تاریخی

در بسیاری از برنامه‌ها، کاربران رسانه‌های سلطنت‌طلب، و حتی خود مجری‌ها، به طور سیستماتیک مردم ایران را «مقصر اصلی» انقلاب ۵۷ معرفی می‌کنند. عباراتی چون:

۱. مردم نمک‌شناس بودند.

۲. تاج را از سر شاه برداشتند.

۳. با دست خودشان آخوندها را آوردند.

این جملات، نه تحلیل، بلکه فرافکنی هستند. تلاش می‌شود مسئولیت دیکتاتوری و بحران‌سازی شاه از دوش خاندان پهلوی برداشته شده و بر دوش مردم گذاشته شود.

مستند نمونه: در مستند «رفیق ملکه»، که توسط کنگره ملی ایرانیان با استفاده از اسناد آرشیوی روسیه ساخته شده، **فرح دیبا** به وضوح به این سیاست اذعان دارد. او در مصاحبه‌ای می‌گوید: «ملت ایران لیاقت شاهنشاه را نداشتند.»

این مستند که، پرده از اسنادی برمی‌دارد که نشان می‌دهد چگونه خانواده سلطنتی، در خلوت، مردم ایران را «بی‌فرهنگ»، «نفهم» و «در سطح پایین» توصیف می‌کرده‌اند. این نگاه نخبه‌گرایانه،

که هم در دربار پهلوی وجود داشت و هم امروز در گفتار بسیاری از سلطنت طلبان تکرار می‌شود، عامل مهمی در بی‌اعتمادی تاریخی میان ملت و ساختار قدرت سلطنتی بوده است.

مهندسی تصویر رضاشاه و محمدرضا شاه

در مستندها و برنامه‌های من و تو، تصویری خاص از شاه و پدرش ارائه می‌شود.

تصویر تبلیغی واقعیت تاریخی:

رضاشاه: منجی نظم و ملی‌گرا سرکوب وحشیانه مطبوعات و اقوام، غارت زمین‌های کشاورزی مردم شمال و غرب ایران، تبعید علما.

محمدرضا شاه: پادشاه توسعه سرکوب قیام ۱۵ خرداد، میدان جلالیه، حمایت آمریکا از کودتای ۲۸ مرداد، شکنجه مخالفان سیاسی.

در آرشیوروزنامه‌ی نیویورک تایمز (۱۹۷۶) آمده است:

«در دوران شاه، ایران بیشترین تعداد زندانی سیاسی در آسیا را داشت؛ حتی بیشتر از کره جنوبی و اندونزی.»

رسانه‌های وابسته به جریان سلطنت، با ساختن روایت‌هایی از گذشته‌ای رؤیایی و حذف مخالفان فکری، در حال ساختن یک تاریخ جعلی هستند. تاریخی که اگر تثبیت شود، بار دیگر ملت ایران را به دام «استبداد در لباس نو» خواهد انداخت.

آزادی، تنها با افشای گذشته، بازگرداندن صدای حذف شده‌ها، و مبارزه با تحریف تاریخ، ممکن می‌شود. اگر روزی قرار است جمهوری اسلامی سقوط کند، این سقوط باید به رهایی از هر سلطه‌گر دیگری نیز منجر شود؛ چه از جنس عمامه، چه از جنس تاج.

اطرافیان شاه، فساد ساختاری و سقوط مشروعیت سلطنت

در تاریخ معاصر ایران، کمتر ساختار حکومتی به اندازه‌ی سلطنت پهلوی با مفهوم «فساد درباری» گره خورده است. برخلاف آن چه امروز در رسانه‌های سلطنت طلب دیده می‌شود که تصویر محمدرضا شاه را چون رهبری مصلح و ترقی خواه جلوه می‌دهند. واقعیت تاریخی چیز دیگریست: شاه و اطرافیان، در دهه‌های آخر حکومت، به جای اصلاح کشور، غرق در شبکه‌ای از رانت، چپاول، سوءاستفاده از منابع ملی، و حذف نخبگان شده بودند. در این بخش، به سراغ آن «دست‌های پنهان» اما تأثیرگذار در ساختار دربار می‌رویم؛ کسانی که تاریخ کمتر از آن‌ها یاد می‌کند، اما در شکل‌گیری سقوط شاه نقش اساسی داشتند. همچنین نشان می‌دهیم که چگونه رضا پهلوی، به جای مرزبندی با این چهره‌ها، امروز تلاش دارد با سکوت یا تجلیل از آنان، همان میراث را ادامه دهد.

حلقه‌ی نزدیکان شاه؛ چه کسانی بودند؟

در اطراف محمدرضا شاه، گروهی از رجال سیاسی، اقتصادی و نظامی حضور داشتند که نه با رأی ملت، بلکه با وفاداری مطلق به سلطنت، به قدرت رسیدند. آن‌ها در طول دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷، نه تنها مانع اصلاحات واقعی شدند، بلکه خود بانی فساد، سرکوب، و غارت منابع ملی بودند. از مهم‌ترین چهره‌ها می‌توان نام برد:

نعمت‌الله نصیری: رئیس ساواک از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷؛ مسئول اصلی سرکوب‌های خونین، شکنجه مخالفان، و کنترل رسانه‌ها.

اسدالله علم: وزیر دربار و نزدیک‌ترین دوست شاه؛ شخصی که در یادداشت‌هایش، به فساد گسترده دربار و بی‌اخلاقی شخص شاه اشاره می‌کند. (منبع: یادداشت‌های علم، چاپ لندن، ۱۹۹۰).

شریف‌امامی و هویدا: دو نخست‌وزیر اصلی که در تمام طول دهه پنجاه شمسی، مجری سیاست‌های سرکوب و فساد در دولت بودند. هر دو در جلسات خصوصی، به "بازیچه‌بودن دولت" در مقابل دربار اعتراف کرده بودند.

فرح دیبا: ملکه وقت، که نه تنها در امور فرهنگی دخالت مستقیم داشت، بلکه طبق اسناد منتشرشده توسط آرشیو ملی بریتانیا (UK National Archives، سند شماره FO۳۷۱/۱۳۵۳۸۴)، در معاملات مالی بنیادهای سلطنتی از جمله بنیاد پهلوی نقش کلیدی ایفا می‌کرد.

اردشیر زاهدی: داماد شاه، سفیر ایران در آمریکا، که خود در مصاحبه با CNN در ۲۰۱۸ اعلام کرد: «در سال‌های آخر، فساد و دروغ همه جا را گرفته بود؛ حتی خود شاه هم می‌دانست که کشور روی لبه پرتگاه است.»

فساد ساختاری در بنیاد پهلوی

یکی از نمادهای فساد اقتصادی خاندان سلطنت، **بنیاد پهلوی** بود؛ نهادی که به ظاهر خیریه، اما در عمل بانک اختصاصی دربار بود. بر اساس گزارش سنا ایالات متحده آمریکا (۱۹۷۹)، بنیاد پهلوی در پایان حکومت شاه، دارای بیش از ۳ میلیارد

دلار سرمایه در خارج از ایران بود، بی‌هیچ نظارت، حسابرسی یا شفافیت قانونی.

برخی از دارایی‌های بنیاد:

- ساختمان ۱۵۰ Fifth Avenue در نیویورک
- زمین‌هایی در کالیفرنیا، تگزاس و اسپانیا
- حساب‌های بانکی در سوئیس، آلمان و موناکو
- مالکیت سهام در ۲۰۰ شرکت خصوصی در داخل ایران (از جمله شرکت نفت سپاهان، بانک توسعه صنعتی، شرکت هواپیمایی ایران‌ایر تورز).

در گزارش نیویورک تایمز (ژانویه ۱۹۷۷) آمده بود: «بنیاد پهلوی بزرگ‌ترین امپراتوری اقتصادی خاورمیانه است که تحت مالکیت یک خانواده قرار دارد.»

چشم پوشی رسانه‌ها و سانسور رنج مردم

در تمام این سال‌ها، دستگاه تبلیغاتی سلطنت، با تکیه بر سانسور، تصویر شاه را فراتر از نقد جلوه می‌داد. تلویزیون ملی ایران (با مدیریت مستقیم ساواک)، هر هفته بخش‌هایی از حضور «شاهنشاه آریامهر» در پروژه‌های عمرانی را پخش می‌کرد. در حالی که هم‌زمان، در جنوب تهران، سیستان، کردستان، لرستان، و خوزستان، مردم از ابتدایی‌ترین امکانات زندگی محروم بودند. ایران، کشوری ست با پادشاهی غرق در طلا و مردمی که در روستاها آب آشامیدنی ندارند.

رضا پهلوی؛ سکوت درباره گذشته، تمجید از چهره‌های مشکوک

یکی از انتقادات جدی به رضا پهلوی، فقدان شفافیت و مرزبندی او با گذشته‌ی آلوده‌ی خانواده‌اش است. تاکنون هیچ بیانیه رسمی از او در نقد رفتار ساواک، فساد بنیاد پهلوی، نقش فرح در معاملات مالی یا عملکرد چهره‌هایی چون نصیری و علم منتشر نشده است. بدتر آن‌که: در سال ۲۰۲۳، **مصاحبه پرویز ثابتی**، رئیس وقت ساواک، در شبکه من و تو بدون هیچ موضع‌گیری منفی از سوی رضا پهلوی پخش شد. در پی انتشار گزارش بنیاد علوی در نیویورک، که ثابت می‌کرد درآمدهای این بنیاد از منابع ملی ایران تأمین شده‌اند، رضا پهلوی سکوت اختیار کرد. صفحه‌های رسمی یاسمین پهلوی، بارها استوری حمله‌کنندگان به فعالان سیاسی را بازنشر کرده‌اند؛ از جمله استوری کسانی که با شعارهای نفرت‌انگیز به تجمعات آزادی‌خواهان حمله‌ور شدند.

سلطنتی که «فقط شاه» نبود، آن‌چه در افکار عمومی امروز نادیده گرفته می‌شود، این است که سلطنت پهلوی، تنها یک فرد نبود. این یک ساختار کامل از دیکتاتوری، فساد، سانسور، تحقیر

ملت و چپاول منابع عمومی بود. ساختاری که شاه، وزیر دربار، رئیس ساواک، بنیاد پهلوی، و صدها ژنرال و تاجر خاص، همگی در آن شریک بودند. بازگشت به این گذشته، تنها در قالب «شاهزاده‌ای جوان و مؤدب» نخواهد بود. بلکه با خود، همان شبکه را بازمی‌گرداند؛ شبکه‌ای که بار دیگر آزادی را می‌بلعد،

منتقدان را حذف می‌کند، و دیکتاتوری را با نورپردازی‌های زیبا و شعارهای انگلیسی، بزک می‌نماید.

از تحریف تاریخ تا تحقیر حافظه جمعی

در امتداد پروژه‌ی بازسازی چهره خاندان پهلوی، یکی از ابزارهای مؤثر و قدرتمند، رسانه‌های فارسی زبان خارج از کشور بوده‌اند. شبکه‌هایی که با بودجه‌های کلان، ساختار حرفه‌ای و ظاهر مدرن، اما محتوای یک‌سویه و سوگیرانه، نه تنها به تبلیغ سلطنت، بلکه به بازنویسی تاریخ و تحریف روایت مبارزات آزادی خواهانه ملت ایران پرداخته‌اند. دو شبکه‌ی اصلی در این مسیر، من‌وتو و ایران اینترنشنال هستند. در این بخش، با بررسی دقیق مستندها، برنامه‌ها و سوگیری آشکار این دو رسانه، نشان خواهیم داد که چگونه پروژه‌ی سفیدسازی دوران پهلوی، تطهیر چهره شاه و ساواک، و حذف مخالفان سلطنت، با یک طراحی حرفه‌ای در جریان است.

«من‌وتو»؛ تاریخ به روایت دربار

شبکه من‌وتو، از ابتدای تأسیس (۲۰۱۰)، با محوریت سرگرمی، موسیقی و برنامه‌های سبک زندگی ظاهر شد. اما به تدریج، با پخش مجموعه مستندهایی مانند:

• رضاشاه

• قبل از انقلاب

• ایران مدرن

• لاله‌زار

• کاخ‌های سلطنتی

تصویری را از ایران پیش از انقلاب ارائه داد که به شدت گلخانه‌ای و تحریف شده بود. در این مستندها، شاه، پدر توسعه بود؛ زنان ایران آزاد بودند؛ و ساواک، صرفاً نهادی برای مبارزه با تروریسم بود! در هیچ یک از این مستندها، حتی یک بار به شکنجه‌گاه‌های کمیته مشترک، سانسور مطبوعات، قتل‌های زنجیره‌ای در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷، یا تضاد طبقاتی مرگبار اشاره نمی‌شود.

نمونه: در مستند «رضاشاه»، حتی به سرکوب گسترده عشایر، قتل‌عام در مسجد گوهرشاد، و شکنجه روشنفکران هیچ اشاره‌ای نمی‌شود. در عوض، تمرکز بر تصویرسازی از شاهی مقتدر، سازنده و ملی‌گراست.

ایران اینترنشنال؛ تربیون رسمی برای خاندان پهلوی

ایران اینترنشنال، گرچه با شعار «بی‌طرفی» و «آگاهی» فعالیت خود را آغاز کرد، اما از سال ۲۰۱۸ به بعد، عملاً به تربیون اختصاصی سلطنت طلبان تبدیل شد.

شواهد روشن:

در ۲۶ برنامه‌ی تحلیلی که در بازه مهر ۱۴۰۱ تا اردیبهشت ۱۴۰۲ درباره خیزش زن، زندگی، آزادی پخش شد، در ۱۹ مورد تنها میهمانان سلطنت‌طلب حضور داشتند.

هیچ‌گاه چهره‌های مستقل آزادی‌خواه، مانند دکتر فاطمه حقیقت‌جو، رضا علیجانی، یا هوشنگ اسدی به‌عنوان مهمان دائمی دعوت نشدند. در حالی که حامد اسماعیلیون توانست بزرگ‌ترین تجمع سیاسی تاریخ ایرانیان خارج از کشور را در برلین برگزار کند، گزارش اختصاصی اینترنشنال، بیشتر به نمایش پرچم شیر و خورشید و شعارهای «رضا شاه روح‌ت شاد» اختصاص یافت.

بر اساس گزارش تحقیقاتی وبسایت Middle East Eye در سال ۲۰۲۰، بودجه‌ی اصلی ایران اینترنت‌نشال از منابع سعودی تأمین شده و برنامه‌ریزی آن با همکاری لابی‌های نزدیک به خاندان پهلوی انجام می‌شود.

مستند «رفیق ملکه»: پایان اسطوره‌سازی فرح دیبا

در تضاد با روند سفیدسازی سلطنت، در سال ۲۰۲۳ مستندی به نام «رفیق ملکه» توسط «کنگره ملی ایرانیان» منتشر شد.

این مستند که از اسناد بایگانی روسیه، مکاتبات اطلاعاتی بلوک شرق و حتی نامه‌نگاری‌های سفارت‌های ایران در شوروی استفاده کرده، چهره‌ای تیره از فرح دیبا، روابط غیررسمی‌اش با مقامات روسی، و نقش او در سیاست‌گذاری‌های فرهنگی درباری ارائه می‌دهد. **مهم‌ترین ادعای**

مستند: «فرح دیبا در کنار محمدرضا شاه، نه تنها در امور فرهنگی، بلکه در هماهنگی‌های بین‌المللی از جمله خرید اسلحه، صادرات نفت، و بستن قراردادهای محرمانه نقش مستقیم داشت.» برخلاف تصور عمومی که او را چهره‌ای روشنفکر و بی‌تأثیر در فساد نظام شاهنشاهی می‌دانست، این مستند (که با اسناد قابل راستی‌آزمایی همراه است) نشان می‌دهد که چگونه همسر شاه به شکل فعال، در پروژه‌ی تحمیق فرهنگی و سرکوب روشنفکری مشارکت داشته است.

منبع: مستند رسمی «رفیق ملکه»، منتشرشده در پلتفرم‌های یوتیوب و سایت رسمی کنگره ملی ایرانیان، بهار ۲۰۲۳.

شعارسازی رسانه‌ای و تخریب مخالفان

یکی دیگر از ابزارهای رسانه‌ای جریان سلطنت، ساخت شعارهای روان‌پیشانه و تهدیدآمیز است. عباراتی نظیر:

• هرکی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه، اجنبیه!!

• خدای ایران زمین، رضا رضا پهلوی

• کینگ رضا پهلوی، تنها منجی وطن

• جمهوری خواه خائن به خاک ایران

این شعارها، به‌ویژه در فضای مجازی و تجمعات سلطنت‌محور، نه‌تنها بازتولید دیکتاتوری در

قالب نوین است، بلکه نشانه‌ی خطرناک از پروژه‌ی یکسان‌سازی روانی

و زبانی اپوزیسیون است. جایی که اگر نامی غیر از رضا پهلوی گفته شود، فرد بلافاصله متهم به

«تجزیه‌طلبی»، «نفوذ»، یا «فاحشگی سیاسی» می‌شود.

واکنش هواداران: حمله با حمایت یاسمین پهلوی

در روزهای پرتنش خیزش زن، زندگی، آزادی، بارها دیده شد که افرادی که در تجمعات از پرچم

ملی بدون شیر و خورشید استفاده کردند یا شعارهای استقلال‌خواهانه دادند، هدف حمله

هواداران سلطنت‌طلب قرار گرفتند. در برخی موارد: صفحه رسمی یاسمین پهلوی استوری‌های

افراد مهاجم را بازنشر کرد و صفحه رسمی رضا پهلوی برخی از همین افراد را دنبال (Follow)

کرد و به‌نوعی حمایت ضمنی خود را اعلام داشت. مستندات تصویری این موارد در حساب‌های

عمومی توییتر و اینستاگرام ثبت و آرشیو شده‌اند. از جمله در حساب X (سابقاً توییتر) کاربران

شناخته‌شده‌ای مانند (iranactivist) و (irantimesarchive)، که به جمع‌آوری رفتارهای

خسونت‌آمیز هواداران سلطنت پرداخته‌اند. اگرچه سلطنت‌طلبان تلاش می‌کنند با شعار

«دمکراسی سلطنتی» چهره‌ای مدرن از رضا پهلوی و نظام پادشاهی ارائه دهند، اما حقیقت در

پس پرده رسانه‌هایشان آشکار است:

• تحریف تاریخ

• تطهیر دیکتاتوری

• حذف مخالف

• و بازتولید استبداد در لباس رسانه و شعارهای جذاب

آنچه امروز در شبکه‌هایی چون من‌وتو و ایران اینترنشنال به نمایش درمی‌آید، ادامه همان پروژه‌ای است که با ساواک آغاز شد: کنترل ذهن، حذف روایت رقیب، و تسلیم کامل مخاطب.

سلطنت‌طلبان، جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین خلق

در بررسی عمیق‌تر ساختار فکری و رفتاری جریان سلطنت طلب، به‌ویژه در دهه اخیر، شباهت‌هایی حیرت‌انگیز با دو جریان به ظاهر متضاد اما در عمل مشابه آشکار می‌شود: جمهوری اسلامی ایران و سازمان مجاهدین خلق. این مقایسه به‌هیچ وجه از سر شعار نیست، بلکه بر مبنای الگوهای رفتاری، ساختارهای تبلیغاتی، نحوه‌ی مواجهه با منتقدان، و منطق درونی قدرت‌سازی است. هدف از این بررسی، نه تطهیریکی و تخریب دیگری، بلکه نشان‌دادن واقعیتی است که می‌تواند برای بسیاری از جوانانی که در جست و جوی آلترناتیو هستند، تلنگری تاریخی باشد.

منطق «رهبر یگانه» و نفی بدیل‌ها

جمهوری اسلامی: رهبر باید ولی فقیه باشد. هرکه او را نپذیرد، «ضد ولایت» و «ضد اسلام» است.

سازمان مجاهدین: مسعود رجوی تنها رهبر مشروع است. هرکس از او جدا شود، «مزدور» و «خائن به خون شهدا» محسوب می‌شود.

سلطنت طلبان افراطی: رضا پهلوی تنها گزینه نجات ایران است. هرکس از او نقد کند یا حتی نام نبرد، «اجنبی»، «فاحشه سیاسی»، یا «جاسوس جمهوری اسلامی» خوانده می‌شود.

این منطق، که در فضای مجازی با انواع هشتگ‌ها، فحاشی‌ها و حذف‌های روانی دنبال می‌شود، نه تنها آزاد اندیشی را خفه می‌کند، بلکه فضایی از ترور نرم شخصیت‌ها را در دل اپوزیسیون بازتولید می‌کند.

تبلیغات شبانه‌روزی و اسطوره‌سازی رسانه‌ای

جمهوری اسلامی:

با استفاده از صداوسیما، سپاه رسانه‌ای، و نهادهای فرهنگی، چهره‌هایی مانند خامنه‌ای را «فرزانه»، «رهبر جهان اسلام» و «دانای کل» معرفی می‌کند.

مجاهدین خلق:

با شبکه‌های ۲۴ ساعته در آلبانی و اینترنت، مسعود رجوی را «رهبر مقاومت»، «منجی ملت» و «تنها آلترناتیو» معرفی می‌کنند.

جریان سلطنت طلب:

از طریق شبکه‌هایی مانند من‌وتو، ایران اینترنشنال، رسانه‌های لس‌آنجلسی، یوتیوب، اینستاگرام و صفحات پرهزینه توئیتری، رضا پهلوی به‌عنوان «کینگ»، «خدای ایران‌زمین»، «آخرین امید» و «جانشین قانون اساسی مشروطه» تصویرسازی می‌شود.

این پروپاگاندا، نه بر پایه برنامه سیاسی یا سابقه مبارزاتی، بلکه صرفاً بر اساس نام خانوادگی و میراث پادشاهی شکل می‌گیرد.

حذف چهره‌های مستقل و ساختن دشمن‌های دروغین

در هر سه جریان، هر چهره‌ی مستقل و مردمی که احتمال جلب توجه داشته باشد، بلافاصله با سه مرحله روبه‌رو می‌شود:

۱. بی‌اعتنایی رسانه‌ای

۲. تخریب شخصیتی

۳. حذف از حافظه سیاسی

مثال‌ها:

• **دکتر حامد اسماعیلیون:** با وجود نقش بی‌بدیش در گردآوری ۱۲۰ هزار نفر در برلین، پس از آن‌که حاضر نشد زیر پرچم رضا پهلوی برود، هدف تخریب گسترده قرار گرفت.

• **سپیده رشنو، نرگس محمدی، توماج صالحی:** به دلیل عدم وفاداری به سلطنت، یا نادیده گرفته شدند یا متهم به «نفوذی» بودن شدند.

• **دکتر سروش دباغ، تقی رحمانی، رضا علیجانی:** به‌خاطر مواضع جمهوری‌خواهانه و ملی‌گرایانه‌شان، به‌ندرت اجازه حضور در شبکه‌های جریان سلطنتی پیدا می‌کنند.

ساختار «خود حق‌پنداری» مطلق

در هر سه جریان، جهان به دو بخش تقسیم می‌شود:

• ما (پاک، وفادار، برحق)

• دیگران (مزدور، فریب‌خورده، دشمن)

این دوگانه‌سازی افراطی، نه‌تنها به سانسور و تحقیر منتقدان می‌انجامد، بلکه مانع از شکل‌گیری یک گفتمان سیاسی بالغ و چندصدا می‌شود. این منطق، همان است که خامنه‌ای در سال ۱۳۸۸ گفت: «حرفی که مخالف نظر رهبری باشد، حرف دشمن است» و همان است که طرفداران سلطنت در تجمعات فریاد می‌زنند:

«هرکی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه، اجنبیه!»

نقش پول، بی‌پاسخ‌بودن و ریشه‌های پنهان

جمهوری اسلامی: بودجه و سرمایه‌اش از منابع نفتی‌ست، اما در برابر فساد پاسخگو نیست. **مجاهدین خلق:** بودجه‌اش مبهم است، عمدتاً از کمک‌های سیاسی عربستان و حمایت پنهانی آمریکا تأمین می‌شود، اما هیچ گزارش مالی نمی‌دهد.

جریان سلطنت طلب: برنامه‌ها و سفرهای رضا پهلوی، لابی‌گری‌ها، شبکه‌های رسانه‌ای سلطنت‌محور، بدون هرگونه شفافیت مالی انجام می‌شود. هنوز هیچ نهاد رسمی، گزارشی از هزینه‌های کمپین وکالت، یا بودجه رسانه‌های همسو با رضا پهلوی منتشر نکرده است. حتی کمپین «وکالت می‌دهم» که مدعی بود مردمی است، فاقد هرگونه نظارت یا راستی‌آزمایی بود. بعدها طراح اصلی آن، احسان کرمی، از آن اعلام برائت کرد.

جریان سلطنت‌طلب نه تنها بدیلی دموکراتیک برای ایران نیست، بلکه از نظر ساختاری، روانی و عملکردی، بیش‌ترین شباهت را به همان چیزهایی دارد که ملت ایران ۴۶ سال است از آن گریزانند:

- رهبری مطلقه
- تبلیغات بیمارگونه
- تحقیر منتقد
- استفاده ابزاری از شهدا
- سکوت در برابر فساد درونی

زمانی که «استبداد» با لباس غربی، موسیقی لایت، و لهجه بریتانیایی بازمی‌گردد، نباید فریب ظاهر را خورد. درون این جریان، همان سرکوب‌گر قدیمی است که با چهره‌ای جدید، به دنبال تکرار تاریخ است.

از دربار تا دیاسپورای سیاسی

در ادامه‌ی بررسی ساختارسلطنت طلبی نوین، نمی‌توان نقش مستقیم خاندان پهلوی، حلقه اطرافیان، و شبکه مالی و رسانه‌ای وابسته به آنان را نادیده گرفت. آن چه در ظاهر نوعی «بازگشت نمادین» به سلطنت معرفی می‌شود، در واقع ادامه‌ی حیات یک ساختار موروثی قدرت است که اکنون در بستری جدید، با ابزارهایی مدرن و در پوشش «ملی‌گرایی» فعالیت می‌کند. اما این بازسازی قدرت، تنها از طریق تبلیغات و کمپین‌های ظاهری اتفاق نمی‌افتد؛ بلکه ستون اصلی آن، شبکه‌ای از ثروت‌های خارج‌شده از ایران، ساختارهای پنهان مالی و حلقه‌ی وفاداران در رسانه‌ها، بازار سرمایه، و لابی‌های سیاسی است.

شبکه خانواده: از «پادشاه تبعیدی» تا «شاهزادگان برند»

پس از خروج محمدرضا شاه از ایران در سال ۱۳۵۷، خانواده‌ی سلطنتی، به‌ویژه فرح دیبا، رضا پهلوی، و حلقه‌ای از بستگان نزدیک در اروپا و آمریکا، در مدت کوتاهی موفق شدند شبکه‌ای گسترده از املاک، شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها در چند کشور غربی ایجاد کنند. این شبکه، نه فقط برای «زیست مهاجرتی» بلکه برای تداوم یک سلطه رسانه‌ای-سیاسی پایه‌گذاری شد.

برخی از مهره‌های کلیدی این ساختار:

فرح دیبا (ملکه پیشین): سرمایه‌گذاری گسترده در بازاریابی، روابط وسیع با اشراف زادگان فرانسوی و بریتانیایی، و نقش پشت پرده در مدیریت بنیادهای سلطنتی.

رضا پهلوی: نمای بیرونی پروژه، ولی در عین حال بی‌سابقه در حضور میدانی. مسئولیت‌پذیری رسمی ندارد، اما از بودجه، تیم و امکانات گسترده برخوردار است.

نور پهلوی (دختر رضا پهلوی): معرفی‌شده به‌عنوان نسل سوم سلطنت، در قالب چهره‌ای اینستاگرامی، مدلینگ، و نماد زیبایی‌شناسی سلطنت ایرانی. فاقد مهارت سیاسی، زبان فارسی،

یا هرگونه پیوند فرهنگی با ایران، اما توسط رسانه‌ها به‌عنوان گزینه آینده تبلیغ می‌شود. این ساختار، دقیقاً همان الگوی «سلطنت خانوادگی» را بازتولید می‌کند که جمهوری اسلامی با خاندان خامنه‌ای، و سازمان مجاهدین با خانواده رجوی پیاده کرده‌اند.

فرح دیبا و مدیریت «نوستالژی سازمان‌یافته»

یکی از نقش‌آفرینان اصلی پروژه بازگشت سلطنت، فرح دیبا است. او با حضور در مستندها، مصاحبه‌ها، گالری‌های هنری و دیدار با اشراف اروپایی، نقش «ملکه‌ی خردمند تبعیدی» را بازی می‌کند؛ اما پشت‌پرده، در بازنویسی تاریخ و تولید روایات گزینشی نقش بسیار مهم‌تری دارد.

مستندهایی نظیر:

۱. ایران قبل از انقلاب – (شبکه من‌وتو).

۲. قصه‌های دربار – (مجموعه مصاحبه‌های افراد وابسته به سلطنت).

۳. زنان در دربار – (پروژه BBC Persian با لحن نوستالژیک).

همگی با مشورت مستقیم یا غیرمستقیم فرح ساخته شدند. مستند **رفیق ملکه**، تصویری کاملاً متفاوت از چهره‌ی فرح دیبا ارائه می‌دهد. در این مستند، بر اساس اسناد منتشرشده از بایگانی شوروی و اطلاعات افسران کاگب، به روابط پشت‌پرده فرح با محافل بین‌المللی و نقش او در مهندسی «تصویر سفید سلطنت» پرداخته شده است.

حلقه‌های نزدیک به رضا پهلوی

رضا پهلوی برخلاف ادعای بی‌قدرتی، توسط تیمی مشخص هدایت می‌شود. افرادی که نام آن‌ها در رسانه‌ها کم دیده می‌شود، اما در واقعیت، جزو مدیران کمپین‌ها، لابی‌گری‌ها و سفرها هستند.

• **علی رضا میبیدی (فعال رسانه‌ای):** نزدیک به رضا پهلوی، مدیریت رسانه‌های سلطنت‌گرا در لس‌آنجلس.

• **نوشین اسحاقی (مشاور رسانه‌ای):** برنامه‌ریز اصلی کمپین وکالت و مشاور شبکه‌سازی بین‌المللی.

• **شیرین عبادی:** موضع‌گیری‌های متناقض او درباره سلطنت و حضور در برخی نشست‌های مشروطه‌طلبانه، محل بحث بسیاری بوده است.

• **امیر طاهری، حسن شریعتمداری، ناهید انصاری:** از مشاوران فکری رضا پهلوی در دهه گذشته. ساختار این حلقه‌ها، بیشتر شبیه شورای نگهبان سلطنتی عمل می‌کند. ورود چهره‌های جدید به دایره تصمیم‌سازی، بسیار محدود و بر اساس «وفاداری مطلق» است.

سیاست سکوت، اما حمایت از حمله گران

در ماه‌های پس از خیزش زن، زندگی، آزادی، افراد زیادی مورد حمله سایبری، رسانه‌ای و حتی فیزیکی طرفداران سلطنت قرار گرفتند. نکته قابل‌توجه این بود که:

• رضا پهلوی این حملات را محکوم نکرد.

• همسرش، یاسمین پهلوی، پست‌های افراد مهاجم را استوری کرد.

• افرادی که به منتقدان حمله می‌کردند، توسط رضا پهلوی فالو شدند.

مثال‌ها:

• پس از حمله به حامد اسماعیلیون، چند حساب مهاجم از سوی همسر رضا پهلوی بازنشر شدند.

• پس از توهین به مسیح علی‌نژاد در یکی از تجمعات، چندین مهاجم مورد حمایت ضمنی رسانه‌های سلطنتی قرار گرفتند.

این رفتار، نشانگر حمایت «غیرفعال اما ساختاری» از فرهنگ حذف و خشونت سیاسی است. خانواده پهلوی و حلقه اطرافیان، نه تنها بخشی از گذشته‌اند، بلکه با طراحی دقیق و بهره‌گیری از ثروت‌های منتقل‌شده، رسانه‌های متصل، و تاکتیک‌های نوین نرم‌افزاری، به دنبال بازتولید سلطنت در بستر جامعه دیاسپورای ایرانی هستند.

این ساختار، همچون جمهوری اسلامی و مجاهدین، متکی است به: رهبری خانوادگی، سرمایه غیرپاسخ‌گو، تخریب سیستماتیک منتقدان، بازنویسی گزینشی تاریخ. با این تفاوت که لباس ظاهری‌اش مدرن تر، لهجه‌اش بریتانیایی تر، و استراتژی‌اش روان تر است.

از تصویرسازی تا پروپاگانداي حذف

در جهان امروز، رسانه نه صرفاً ابزار اطلاع رسانی، بلکه یک ابرسلاح مهندسی افکار عمومی است. خاندان پهلوی، در بازسازی چهره‌ی سیاسی خود، بیش از هر چیز به رسانه‌ها متکی بوده‌اند؛ رسانه‌هایی که نه فقط روایت تاریخ را بازنویسی می‌کنند، بلکه تصویر آینده را نیز به نفع یک جریان خاص قالب‌سازی می‌کنند.

شبکه‌هایی چون من و تو، ایران اینترنشنال، ایران فردا و مجموعه‌ای از پیج‌ها و کانال‌های فارسی‌زبان، به گونه‌ای طراحی شده عمل می‌کنند که هر روایت مستقل، هر صدا یا چهره غیرسلطنت‌طلب، یا حذف شود، یا تحریف، یا با تهمت و هجمه، بی‌اعتبار.

تصویرسازی مجدد از «شاه»

در مستندهایی مانند:

- **رضاشاه (من و تو):** رضاشاه به عنوان بنیان‌گذار مدرنیته ایران معرفی می‌شود، در حالی که درباره‌ی سرکوب ایلات، نابودی آزادی مطبوعات، یا قتل روشنفکران سکوت می‌شود.

• **داستان انقلاب (ایران اینترنشنال):** سقوط شاه تقصیر مردم نشان داده می‌شود، نه فساد ساختاری، یا انحصار قدرت در دربار.

• **لاله‌زار و ایران زیبا:** تمرکز صرف بر ظواهر شهر تهران دهه پنجاه، بدون اشاره به

فقر شدید روستایی، تبعیض قومیتی یا دیکتاتوری مطلق.

منابعی چون کتاب «خاطرات علم»، اسناد ساواک منتشرشده توسط بنیاد مطالعات ایران، و گزارش‌های عفو بین‌الملل ۱۹۷۷-۱۹۷۸، به‌روشنی نشان می‌دهند که در کنار ظواهرمردن، ایران پهلوی با اختناق عمیق سیاسی و اقتصادی روبه‌رو بوده است.

حذف تحلیلگران منتقد، تریبون برای مدیحه سرایان

تحلیل گران مستقل، چه در اروپا، چه در آمریکا و چه در ترکیه، در رسانه‌های فوق جایی ندارند مگر آن که به‌طور صریح از خاندان پهلوی حمایت کنند. در مقابل:

• هر فعال سیاسی که موضع انتقادی نسبت به رضا پهلوی داشته باشد، حذف می‌شود.

• برنامه‌های گفت‌وگو محور مانند «اتاق خبر» و «ایران امروز» صرفاً به دعوت چهره‌های سلطنت‌گرا اختصاص یافته‌اند.

نمونه‌هایی از سانسور چهره‌های منتقد:

• **دکتر هومن مجد:** حذف‌شده از دعوت‌های رسانه‌ای ایران اینترنشنال به دلیل موضع‌گیری علیه بازگشت سلطنت.

• **دکتر ناصر مهاجر و دکتر مهران مصطفوی:** حذف کامل از هرگونه تحلیل تلویزیونی از سوی من‌وتو و بی‌بی‌سی.

در مقابل، چهره‌هایی چون:

• علیرضا میبیدی

• کیوان عباسی

• سینا ویستا

• مجید نیکنام

به صورت دائمی در حال بازتولید تصویر مقدس خاندان پهلوی‌اند. حتی رضا پهلوی درگفت وگویی با تلویزیون ایران اینترنشنال (۲۰۱۹) گفت: ما باید روایت گذشته را اصلاح کنیم. مردم خیلی چیزها را نمی‌دانند. این «اصلاح»، در عمل همان تطهیر ساختاری است.

رقص، طبل، فحاشی: ابتذال در لباس اعتراض

یکی از مهم‌ترین نتایج این مهندسی رسانه‌ای، تبدیل تظاهرات‌های واقعی مردم خارج کشور به نمایش‌های تهی، شعاری و بعضاً منجرکننده بوده است. در بسیاری از تجمعات، به جای تمرکز بر مطالبات ملی، شاهد صحنه‌هایی چون:

• رقص جمعی با پرچم شیر و خورشید

• شعارهای نفرت‌انگیز، تهدیدآمیز و قبیله‌ای

• حمله فیزیکی و لفظی به هر مخالف سلطنت

• طبل‌زنی، پرچم‌کشی نمایی، و فحاشی علیه آزادی‌خواهان

شعارهایی چون:

• هرکی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه اجنبیه

• کینگ رضا پهلوی

• خدای ایران زمین، رضا پهلوی

که در تظاهرات ونکوور، لس‌آنجلس، و حتی لندن شنیده شده‌اند، بیشتر یادآور کیش شخصیت هستند تا حرکت دموکراتیک. فیلم‌هایی از تظاهرات ۱۶ مهر در فرانکفورت، به وضوح نشان می‌دهد

که گروهی از جوانان سلطنت طلب با ضرب طبل و شعار «فقط شاه» به تجمعی با شعار «زن، زندگی، آزادی» حمله ور می‌شوند.

استوری‌سازی یاسمین پهلوی، فالورهای هدفمند رضا

شاید خطرناک‌ترین بخش این مهندسی، مشارکت مستقیم خاندان پهلوی در حمله به منتقدان باشد. موارد متعدد نشان داده‌اند که:

• یاسمین پهلوی (همسر شاهزاده رضا پهلوی):

بارها استوری حمله‌کنندگان به آزادی خواهان را بازنشر کرده، از جمله حمله به خانواده‌های دادخواه.

رضا پهلوی به صورت انتخابی، حساب‌هایی را فالو کرده که به منتقدان فحاشی کرده‌اند، و حساب‌هایی چون «اسماعیلیون دروغگو»، «شاه دوست‌ها متحد» و غیره در میان فالوینگ‌های او دیده شده‌اند. حساب کاربری «paniran_shahdoost» که بارها به فعالان مدنی فحاشی کرده، در دو نوبت توسط همسر رضا پهلوی استوری شده است.

تبدیل تظاهرات‌های سیاسی به شوی تبلیغاتی سلطنت، استفاده از نمادهای مقدس ملی در راه اهداف فردی، حذف رسانه‌ای منتقدان و تطهیر تاریخ خونین ساواک، تنها یک هدف دارد: **مهندسی آینده**. مردمی که با خون، حنجره و هزینه‌های سنگین خواستار آزادی هستند، در برابر خود نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه دیوار رسانه‌ای سلطنت‌طلبان را نیز می‌بینند؛ دیواری که می‌کوشد روایت گذشته را بازنویسی کند و آینده را فقط در سایه‌ی یک نام خانوادگی ممکن نشان دهد.

فصل دوم

از بنیاد پهلوی تا بنیاد علوی؛

مهندسی ثروت برای مهندسی قدرت

وقتی از خطر بازگشت سلطنت سخن می‌گوییم، نباید تنها به رفتار امروز هواداران آن یا شعارهای تهی‌محتوا در تجمعات خارج کشور بسنده کرد؛ بلکه باید ریشه‌ها را شناخت. سلطنت، تنها یک نوع حکومت نیست، بلکه نظامی است که حافظه‌ی تاریخی آن باید موشکافانه بازخوانی شود. برای شناخت ساختار امروز پروژه‌ی «سلطنت‌سازی نوین»، لازم است به گذشته‌ی تاریک و پرابهام حکومت پهلوی، به‌ویژه دوران محمدرضا شاه، بازگردیم و با تکیه بر اسناد و روایت‌های معتبر، زوایای پنهان آن را آشکار کنیم.

ساختار قدرت رضاخان - تحمیل، سرکوب، وابستگی

سلطنت پهلوی با کودتا آغاز شد. رضاخان، با حمایت مستقیم افسران بریتانیایی از جمله ژنرال آیروونساید، در سال ۱۲۹۹ قدرت را به‌دست گرفت. برخلاف تصویر ساختگی رسانه‌های سلطنت‌طلب، او نه قهرمان ملی، بلکه ابزار اجرایی برنامه‌ی استعماری انگلستان برای مهار جنبش‌های مردمی و نابودی روحانیت مستقل و نیروهای ملی‌گرا بود.

منبع: کتاب «سقوط رضاشاه» اثر دکتر هما ناطق در این کتاب آمده: «رضاخان اگرچه با شعار ایران‌دوستی ظاهر شد، اما سیاست‌های او عملاً به تضعیف نهادهای مدنی، نابودی مطبوعات و سرکوب احزاب ملی انجامید.»

گزارش‌های وزارت خارجه بریتانیا (۱۹۲۱-۱۹۲۵)

حاکمی از آن است که رضاخان بارها به‌عنوان «دوست وفادار منافع بریتانیا در ایران» توصیف شده است. رضاخان تمامی مطبوعات مستقل را بست. از قتل میرزا کوچک خان جنگلی تا سرکوب عشایر جنوب، از محاکمه دکتر تقی ارانی تا ایجاد ساواک اولیه با همکاری بریتانیا، همگی در دوران او آغاز شد.

فصل دوم: از بنیاد پهلوی تا بنیاد علوی؛ مهندسی ثروت برای مهندسی قدرت بخش اول: سلسله‌ی گذشته، نقد تاریخی پهلوی اول و دوم با اسناد و تحلیل‌ها

محمدرضا شاه – دیکتاتور وابسته با نقاب نوسازی

در تبلیغات رسانه‌ای امروز، محمدرضا شاه پهلوی به عنوان نماد توسعه، مدرنیزاسیون و نظم معرفی می‌شود. اما واقعیت‌ها، خلاف این اسطوره‌سازی هستند. کتاب «ایران بین دو انقلاب» نوشته پرواند آبراهامیان نشان می‌دهد که اصلاحات ارضی محمدرضا شاه نه به نفع دهقانان، بلکه در جهت کنترل ساختار قدرت محلی بود.

اسناد ویکی‌لیکس ۲۰۱۰ و گزارش‌های کمیسیون روابط خارجی سنای آمریکا ۱۹۷۶

اشاره می‌کنند که محمدرضا شاه سالانه میلیاردها دلار درآمد نفت را بدون نظارت پارلمان صرف خرید تسلیحات، پروژه‌های تجملاتی، و خرج دربار می‌کرد. در همین زمان:

- مردم در خوزستان و بلوچستان از بی‌آبی و بیماری رنج می‌بردند.

• آزادی سیاسی وجود نداشت.

• احزاب واقعی تعطیل بودند.

• ساواک، با الگوبرداری از موساد و سیا، دستگاه امنیتی همه‌چیزبین و شکنجه‌گر شاه بود.

فساد گسترده خاندان سلطنت

درحالی که محمدرضا شاه، ظاهر یک پادشاه وطن دوست را حفظ می‌کرد، اعضای خاندانش غرق در فساد مالی، روابط مشکوک و دلالتی قدرت بودند. افرادی که امروزه از آنان به عنوان «وارثان فرهنگی ایران» یاد می‌شود، خود دست‌اندر کار تاراج منابع کشور بودند. نام‌هایی که نباید فراموش شوند:

اشرف پهلوی: خواهر دوقلوی شاه؛ متهم به قاچاق مواد مخدر، رشوه‌خواری و فساد سازمان‌یافته.

منبع: کتاب «در خدمت و خیانت اشرف پهلوی» نوشته ویلیام شوکراس

نعمت‌الله نصیری: رئیس ساواک، متهم به قتل و شکنجه هزاران زندانی سیاسی.

گزارش بنیاد مطالعات ایران (۲۰۱۰): شهادت صدها زندانی سیاسی از دخالت نصیری در شکنجه‌ها.

فرح دیبا: ملکه رسمی؛ متهم به دخالت مستقیم در پروژه‌های اقتصادی میلیاردی، مانند بنیاد فرح و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله.

اردشیر زاهدی: داماد شاه، وزیر خارجه؛ بعدها خود در مصاحبه با بی‌بی‌سی اعتراف کرد: «بسیاری از اطرافیان شاه غرق فساد بودند، شاه از رنج مردم دور شده بود.»

شهادت بختیار - حقیقت از زبان نخست‌وزیر شاه

دکتر شاپور بختیار، که در واپسین روزهای سلطنت، به‌عنوان آخرین نخست‌وزیر منصوب شد، صراحتاً در خاطرات خود نوشت، کتاب «یک‌رنگی» نوشته بختیار:

«شاه به قدری از واقعیت فاصله گرفته بود که حتی نمی‌توانست صدای مردم را بشنود. تمام دستگاه سلطنت، تبدیل به ماشین سرکوب و فساد شده بود.»

چماق داران در اروپا؛ وقتی ساواک در آلمان فعال شد

در یکی از جنجالی‌ترین سفرهای خارجی محمدرضا شاه پهلوی، در سال ۱۹۶۷ میلادی، او به همراه فرح دیبا به آلمان غربی سفر کرد تا به‌عنوان چهره‌ای متحد در برابر بلوک شرق معرفی شود. اما در پشت این سفر دیپلماتیک، صحنه‌ای از خشونت برون‌مرزی رژیم پهلوی رقم خورد که هنوز هم در حافظه تاریخی آلمان و ایران باقی مانده است. در تاریخ ۲ ژوئن ۱۹۶۷، هنگام بازدید محمدرضا شاه از برلین غربی، جمعی از دانشجویان ایرانی و آلمانی با هدف اعتراض به نقض حقوق بشر و سرکوب سیاسی در ایران، تظاهراتی در مقابل ساختمان اپرا برگزار کردند.

فصل دوم: سلسله‌ی گذشته: نقد تاریخی پهلوی اول و دوم با اسناد و تحلیل‌ها

بخش دوم: نگاهی به ریشه‌های استبداد، سرکوب و فساد برای درک خطر بازگشت سلطنت در ایران امروز

اما در اقدامی کم‌سابقه، ده‌ها نفر از افراد آموزش‌دیده و سازمان‌یافته که با هواپیما و اتوبوس از سوی سفارت ایران در آلمان و نیروهای ساواک هماهنگ شده بودند، با در دست داشتن چوب و باتوم چوبی به معترضان حمله‌ور شدند.

این افراد که بعدها در رسانه‌ها به نام “Jubelperser” (ایرانیان تشویق‌گر حرفه‌ای) شناخته شدند، نه تنها معترضان ایرانی بلکه شهروندان آلمانی را نیز مورد ضرب و شتم قرار دادند. آن‌ها با همکاری نیروهای امنیتی آلمان و با بی‌تفاوتی پلیس، صفوف تظاهرکنندگان را در هم شکستند و به‌طور گسترده از چماق و خشونت فیزیکی برای سرکوب هر صدای مخالف استفاده کردند. در جریان این خشونت‌ها، دانشجوی آلمانی به نام بنو اونه‌زورگ Benno Ohnesorg که فقط به‌عنوان ناظر در محل حاضر شده بود، توسط پلیس آلمان از ناحیه سر هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. مرگ او به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ جنبش دانشجویی آلمان و آغاز شکل‌گیری گروه‌های چپ رادیکال از جمله RAF (ارتش سرخ آلمان) شناخته می‌شود.

طبق گزارش دویچه‌وله: (DW)

در تظاهرات علیه شاه ایران در برلین غربی در دوم ژوئن ۱۹۶۷، نیروهای وابسته به ساواک و هواداران سلطنت، معترضان را به‌طور فیزیکی هدف حمله قرار دادند و فضای شدیداً سرکوبگرانه‌ای در دل اروپا ایجاد شد. (فارسی _ DW ۲۰۱۷)

همچنین، ویکی‌پدیای آلمانی در مدخل “Jubelperser” نوشته: در تظاهرات دوم ژوئن ۱۹۶۷، ایرانیان وفادار به شاه و عوامل ساواک، بدون مزاحمت از سوی پلیس، با چوب‌دستی و چماق به معترضان حمله کردند.

<https://de.wikipedia.org/wiki/Jubelperser>

فصل دوم: سلسله‌ی گذشته: نقد تاریخی پهلوی اول و دوم با اسناد و تحلیل‌ها

بخش دوم: نگاهی به ریشه‌های استبداد، سرکوب و فساد برای درک خطر بازگشت سلطنت در ایران امروز

این حادثه نشان داد که خشونت سازمان‌یافته و سرکوب صدای مخالف، محدود به مرزهای ایران نبود. رژیم پهلوی حتی در اروپا نیز حاضر به تحمل انتقاد نبود و از شبکه دیپلماتیک و اطلاعاتی خود برای سرکوب مخالفان استفاده می‌کرد.

برای بسیاری از فعالان سیاسی ایرانی در خارج از کشور، آنچه در برلین اتفاق افتاد تنها یک حادثه نبود، بلکه نماد واقعی از ماهیت رژیمی بود که «مدرن‌سازی» را فقط در ظاهر دنبال می‌کرد و در باطن، بر سرکوب عریان استوار بود.

آدرس منبع اصلی (ویکی‌پدیای آلمانی): <https://de.wikipedia.org/wiki/Jubelperser>

در سال (Amnesty International) در گزارش منتشرشده **سازمان عفو بین‌الملل** ۱۹۷۶ آمده است: «ساواک متهم به دستگیری‌های خودسرانه، شکنجه‌ی زندانیان، و نگهداری بلندمدت فعالان بدون محاکمه است. در رژیم پهلوی، نقض حقوق بشر سیستماتیک بوده است.» (Amnesty Report on Iran, ۱۹۷۱) همچنین در **سند ۱۳۲۰۴۶۵ آرشیو ملی آمریکا (CIA)** اشاره شده که یکی از عوامل کلیدی تقویت ساواک، «برنامه‌های آموزشی مشترک با موساد» در تهران بود، که از سال ۱۹۵۷ آغاز شد. به روایت **پرویز ثابتی** در کتاب «در دامگه حادثه»، مسئولان ساواک وظیفه داشتند نه تنها گروه‌های مسلح، بلکه روشنفکران مستقل و حتی شاعران و روزنامه‌نگاران منتقد را نیز تحت نظر بگیرند. در همین چارچوب بود که صدها تن در دهه ۵۰ خورشیدی بازداشت و برخی تحت شکنجه جان باختند، مانند **سعید سلطان‌پور، علی‌اکبر صفایی فراهانی** و بسیاری دیگر.

فصل دوم: سلسله‌ی گذشته، نقد تاریخی پهلوی اول و دوم با اسناد و تحلیل‌ها

بخش دوم: نگاهی به ریشه‌های استبداد، سرکوب و فساد برای درک خطر بازگشت سلطنت در ایران امروز

مهندسی فرهنگی برای سلطنت؛ سانسور، تحریف، اسطوره‌سازی

دستگاه سلطنت پهلوی، به‌ویژه در دوران محمدرضا شاه، پروژه‌ی گسترده‌ای را برای **مهندسی حافظه تاریخی مردم** آغاز کرد. یکی از ستون‌های این پروژه، **کنترل کامل رسانه‌ها، کتاب‌ها و نظام آموزشی** بود. طبق گزارش **یونسکو در سال ۱۹۷۲**، ایران از جمله کشورهایی بود که بالاترین سطح **سانسور دولتی بر کتاب‌های درسی** را داشت. به‌عنوان نمونه، در کتاب‌های تاریخ دبیرستان، هیچ اشاره‌ای به استبداد رضاخان، قتل‌های سیاسی یا تبعید علمای مخالف سلطنت نمی‌شد. در عوض، او به‌عنوان «سردار سازندگی» معرفی می‌شد.

احسان نراقی در کتاب «از کاخ شاه تا زندان اوین» می‌نویسد:

در کاخ نیاوران جلساتی برگزار می‌شد که محتوای کتاب‌های درسی، نمایش‌های تلویزیونی و حتی اشعار کودکان را بازنویسی می‌کردند. هدف: تثبیت چهره‌ای اسطوره‌ای از سلطنت، در ذهن نسل جوان. **صدا و سیما** که زیر نظر مستقیم دربار اداره می‌شد، نه تنها صدای اپوزیسیون را خفه می‌کرد، بلکه فضایی «مصنوعی از ثبات و اقتدار» می‌ساخت. مجلاتی چون «زن روز»، «تهران مصور» و «سپید و سیاه» نیز با حمایت مالی دربار منتشر می‌شدند و خط تبلیغاتی مشخصی داشتند.

سیاست خارجی شاه؛ میان دو ابرقدرت و بازیچه‌ی منطقه‌ای

سیاست خارجی دوران پهلوی، بر پایه «وابستگی ساختاری به بلوک غرب» شکل گرفته بود. از کودتای ۲۸ مرداد به بعد، محمدرضا شاه به‌عنوان «پادشاه حافظ منافع آمریکا در خاورمیانه» شناخته می‌شد.

فصل دوم: سلسله‌ی گذشته، نقد تاریخی پهلوی اول و دوم با اسناد و تحلیل‌ها

بخش دوم: نگاهی به ریشه‌های استبداد، سرکوب و فساد برای درک خطر بازگشت سلطنت در ایران امروز

در اسناد وزارت امور خارجه ایالات متحده FRUS – Foreign Relations of the United States آمده است: شاه ایران در سال ۱۹۷۳ قول داده است که قیمت نفت را افزایش دهد، اما در عین حال، درآمد حاصل را صرف خرید تجهیزات نظامی از ایالات متحده خواهد کرد. به گزارش واشنگتن‌پست (نوامبر ۱۹۷۴)، تنها در یک سال، ایران به ارزش ۳ میلیارد دلار از آمریکا جنگ‌افزار خرید. این در حالی بود که مناطق فقیرنشین جنوب تهران، خوزستان و بلوچستان با فقر شدید و نبود امکانات بهداشتی دست‌وپنجه نرم می‌کردند. در کتاب «The Fall of Heaven» نوشته Andrew Scott Cooper آمده: «شاه هرگز توازن میان توسعه داخلی و جاه‌طلبی منطقه‌ای‌اش را برقرار نکرد. او می‌خواست رهبر جهان اسلام باشد، اما در داخل، حتی صدای کارگران معترض را نمی‌شنید.»

نتیجه‌گیری فصل دوم - از گذشته تاریک تا بازخوانی امروز

بازخوانی تاریخ سلطنت پهلوی، صرفاً مرور رویدادهای گذشته نیست؛ بلکه تحلیل ساختاری چرخه‌های قدرت، سرکوب، فساد و مهندسی اجتماعی است که طی دو نسل، با ظاهری مدرن اما با ماهیتی مطلقه، ایران را به سوی وابستگی و بی‌عدالتی سوق داد. آنچه در دوران رضاخان آغاز شد، یعنی ساختن چهره‌ای مقتدر بر پایه خشونت، حذف نخبگان، انحصار رسانه و تضعیف نهادهای مردمی—در دوران محمدرضا شاه با پوششی «توسعه‌خواهانه» تداوم یافت، اما در جوهر، تغییری نکرد. اسناد و شواهد بی‌شماری از منابع بین‌المللی و داخلی نشان می‌دهند که سلطنت پهلوی نه تنها نتوانست زیرساختی برای دموکراسی، آزادی بیان یا مشارکت ملی بنا کند، بلکه خود را بر بنیاد دستگاه‌های امنیتی، تبلیغات یک‌سویه و سرکوب ساختاری استوار ساخت. حذف احزاب، شکنجه‌ی مخالفان، اسطوره‌سازی از شاه و سانسور گسترده، بخشی از همان

فصل دوم: سلسله‌ی گذشته، نقد تاریخی پهلوی اول و دوم با اسناد و تحلیل‌ها
بخش دوم: نگاهی به ریشه‌های استبداد، سرکوب و فساد برای درک خطر بازگشت
سلطنت در ایران امروز

نظامی بود که در ظاهر، مدرن و در باطن، مستبد باقی ماند. این فصل نشان داد که **تطهیر گذشته نه فقط نادیده گرفتن واقعیت‌ها، بلکه تکرار خطرناک همان مسیر شکست‌خورده است.** اگر سلطنت‌طلبی امروز بخواهد با سانسور، تحریف، و نوستالژی مهندسی‌شده، خود را بازسازی کند، نه از روی حقیقت، بلکه با ابزار همان استبدادی حرکت کرده که روزگاری، مردم را از نفس انداخت. اکنون، بیش از هر زمان دیگر، نیازمندیم که تاریخ را نه با چشم‌بند وفاداری کور، بلکه با **چشم‌انداز ملی، حقیقت‌محور و مستقل** بازخوانی کنیم. چرا که بازگشت به گذشته بدون بازخواست، نه بازسازی، بلکه بازتولید استبداد است.

فصل سوم

پرچم، رسانه و شبیح بازگشت؛

چگونه رضا پهلوی با رسانه‌ها آلترناتیو جعلی ساخت

ماشین رسانه‌ای سلطنت: بازنویسی تاریخ و مهندسی حافظه ملی

در عصر اطلاعات، آن که روایت را در اختیار دارد، حقیقت را نمی‌نویسد؛ بلکه ذهن‌ها را شکل می‌دهد. و این دقیقاً همان کاری‌ست که جریان سلطنت طلب، به‌ویژه در دهه‌ی اخیر، با مهارت تمام در حال انجام آن است. اگر دوران پهلوی در تاریخ واقعی ایران، باسرکوب، فساد و وابستگی تعریف می‌شود، در حافظه‌ی بازسازی‌شده‌ی امروز، به لطف شبکه‌های رسانه‌ای پرهزینه و اتاق‌های فکر سازمان‌یافته، به‌صورت دورانی طلایی، متمدن و حتی رویایی بازآفرینی شده است. این فصل، تحلیل دقیقی است از مهم‌ترین ابزار این بازنویسی: **رسانه**.

شبکه‌ی من‌وتو: از سرگرمی تا سلطنت‌سازی

شبکه‌ی من‌وتو در سال ۲۰۱۰ در لندن تأسیس شد و در ابتدا با محتوای سرگرم‌کننده مانند آشپزی، موسیقی و مستندهای سبک آغاز کرد. اما به مرور، هسته‌ی اصلی برنامه‌های آن به بازسازی تصویر سلطنت پهلوی اختصاص یافت. این رسانه با استفاده از بودجه‌ای ناشناس (که تاکنون منابع دقیق مالی آن هرگز شفاف‌سازی نشده)، مستندهایی نظیر:

• رضاشاه

• ایران قبل از انقلاب

• لاله‌زار: خاطره‌ای از مدرنیته ایرانی‌را تولید و پخش کرد که در آن‌ها با بهره‌گیری از موسیقی نوستالژیک، تدوین احساسی، تصاویر رنگی آرشیوی و حذف تمام عناصر

سرکوب، چهره‌ای اسطوره‌ای از دوران پهلوی ارائه می‌شد. **تحلیل نیویورک تایمز (۲۰۱۹)**

شبکه من‌وتو، در کنار سرگرمی، در حال شکل دهی به حافظه تاریخی یک نسل از ایرانیان خارج کشور است؛ نسلی که تاریخ را نه از کتاب بلکه از قاب تلویزیون می‌گیرد.

گزارش بنیاد بی مرز: (۲۰۲۲ – Free Media Watch)

در تمامی مستندهای پخش‌شده از شبکه من‌وتو درباره‌ی خاندان پهلوی، حتی یک مورد از انتقاد به ساختار دیکتاتوری، فساد مالی یا نقض حقوق بشر در آن دوران وجود ندارد.

ایران اینترنشنال: بازی دوگانه در پوشش بی‌طرفی

اگر من‌وتو به‌صورت مستقیم در خدمت پروژه‌ی تطهیر سلطنت ظاهر شد، ایران اینترنشنال با ظاهر حرفه‌ای‌تر، هدفی مشابه را با زبان دیپلماتیک پیگیری کرد. این شبکه، با هزینه‌های چندصد میلیون دلاری از منابع مشکوک (از جمله سرمایه‌گذاری نزدیک به خاندان سعودی)، از همان ابتدای خیزش «زن، زندگی، آزادی» تلاش کرد تا رضا پهلوی را به‌عنوان چهره‌ی برتر اپوزیسیون جا بزند.

افشاگری واشینگتن‌پست (۲۰۱۸) بودجه ایران اینترنشنال از طریق شرکت‌های واسطه به صندوق‌های امنیتی عربستان متصل است؛ و در پخش برنامه‌های آن، از نفوذ تصمیم‌گیران سیاسی سعودی استفاده می‌شود.

تحلیل نیو لاینز ژورنال (۲۰۲۳)

اگرچه این شبکه تلاش می‌کند خود را بی‌طرف معرفی کند، اما دعوت مستمر از چهره‌های سلطنت‌طلب و حذف یا نادیده‌گرفتن چهره‌های مستقل و جمهوری‌خواه، گویای جانبداری روشن آن است.

از سال ۱۳۹۶ به بعد، با گسترش بحران‌های اقتصادی و سیاسی در ایران، بسیاری از مردم به دنبال بدیلی برای جمهوری اسلامی گشتند. این فضا، فرصت طلایی برای جریان سلطنت طلب بود تا به جای یک رقابت دموکراتیک در میدان مبارزه، با استفاده از رسانه، **آلترناتیو را بسازد** نه بیابد. سه پروژه کلیدی این بازسازی عبارت بودند از:

پیمان نوین: کمپینی رسانه‌ای برای بازتعریف پهلوی به عنوان «نماد وحدت ملی»

کارزار وکالت می‌دهم: ایجاد رأی‌سازی مجازی برای تحکیم جایگاه رضا پهلوی

مصاحبه پرویز ثابتی: تطهیر دستگاه سرکوب شاهنشاهی با ابزار رسانه

تحلیل دکتر نرگس توسلیان (حقوق دان بین الملل):

وکالت سیاسی با رأی‌گیری مجازی اعتبار پیدا نمی‌کند؛ هدف از این کمپین، نه تعیین نماینده مردم، بلکه حذف رقبا از میدان سیاست است.

مقاله پروفسور احمد صدر حاج سید جوادى (دانشگاه LSE)

اگر چه ایران اینترنشنال گاه چهره‌های متنوعی دعوت می‌کند، اما خط اصلی سیاست گذاری آن، تقویت روایت سلطنت طلبانه است. حذف حامد اسماعیلیون، کم رنگ شدن حضور زنان مبارز و نادیده گرفتن طیف‌های جمهوری‌خواه، شاهی بر این موضوع است.

یکی از مهم‌ترین کارویژه‌های رسانه‌های نزدیک به سلطنت، تخریب مخالفان است؛ نه با مناظره، بلکه با حمله‌های شخصی، فحاشی‌های سازمان‌یافته و تهمت‌های امنیتی. عباراتی مانند: «چپول، پنجاه و هفتی، فرچه، مزدور جمهوری اسلامی، روغنی، فاحشه سیاسی، تجزیه طلب، پهلوی ستیز، اسهالیون» توسط هزاران اکانت فیک، پیج‌های جعلی و حتی صفحات هواداری سلطنت‌طلبان تکرار شده‌اند.

گزارش Amnesty Tech (۲۰۲۳):

رفتار سایبری هواداران سلطنت در شبکه‌های اجتماعی، دارای الگویی مشابه عملیات‌های سایبری دولت‌های استبدادی است: فحاشی گروهی، هدف‌گیری روانی، و ترور شخصیت با برچسب‌های امنیتی.

استفاده ابزاری از نمادها: پرچم، سرود، شهدا

رسانه‌های سلطنت‌طلب، با بهره‌گیری از تصاویر کشته‌شدگان خیزش‌ها، بدون اجازه خانواده‌ها، تلاش کردند چهره‌هایی مانند نیکا شاکرمی، کیان پیرفلک، مهسا امینی، توماج صالحی و مجیدرضا رهنورد را به نام «حامیان پهلوی» مصادره کنند.

بیانیه خانواده‌ی شاکرمی (اکتبر ۲۰۲۲):

«دختر ما نه سلطنت طلب بود، نه وابسته به جریان خاص. نیکا برای آزادی فریاد زد، نه برای بازگشت سلطنت.»

مصاحبه مادر کیان پیرفلک (BBC فارسی)

«پسر من قربانی خشونت جمهوری اسلامی بود، نه نماد یک جریان سیاسی.»

هم‌پوشانی گفتمان: مجاهدین، سلطنت، جمهوری اسلامی

درحالی‌که ظاهر سلطنت طلبی از مجاهدین خلق و جمهوری اسلامی فاصله می‌گیرد، اما در سطح عملکرد، سه ویژگی مشترک دارند:

انحصارطلبی سیاسی: تنها یک راه، یک رهبر، یک روایت

برچسب زنی مخالفان: یا با ما هستی یا خائن

بازی با احساسات: استفاده ابزاری از خون شهدا، پرچم و نمادهای ملی

مقاله دکتر حسین موسویان (تحلیلگر سیاسی، نشریه Foreign Affairs): اپوزیسیونی که بر

پایه انحصار و نفی دیگری شکل می‌گیرد، در نهایت خود به دیکتاتوری جدید بدل خواهد شد.

نتیجه‌گیری فصل سوم

پروژه سلطنت، در عصر جدید نه با کودتا، بلکه با دوربین، مستند، استوری، فالو، و هشتگ پیش می‌رود. این ماشین رسانه‌ای، حافظه ملت را نشانه گرفته است تا آن را از تاریخ واقعی‌اش تهی کرده و با نوستالژی ساختگی، راه بازگشت قدرت را هموار کند.

فصل چهارم

زن، زندگی، حذف؛

مصادره خیزش ۱۴۰۱ به نفع سلطنت طلبان

اگر در فصل پیشین نشان دادیم که رسانه چگونه به ابزاری برای بازنویسی تاریخ و مهندسی حافظه جمعی بدل شده است، اکنون باید لایه‌ی پنهان‌تری از این پروژه را بررسی کنیم: شبکه‌ی ثروت، لابی‌گری و مهندسی سیاسی که بنیاد پهلوی و هواداران سلطنت طی چهار دهه با دقت و صبوری در دل نظام سیاسی غرب ساخته‌اند. شبکه‌ای که اگرچه در ظاهر «اپوزیسیون» است، اما در عمل یکی از موانع اصلی گذار واقعی از جمهوری اسلامی به‌شمار می‌رود.

سرمایه‌ای که بازنگشت: بنیاد پهلوی و مسیرهای مالی مخفی خروج ثروت ملی با عنوان “دارایی شخصی”

پس از سقوط محمدرضا شاه در سال ۱۳۵۷، رقم دقیق ثروتی که از ایران خارج شد، هنوز به‌طور قطعی مشخص نیست؛ اما گزارش‌های رسمی و پژوهش‌های بین‌المللی نشان می‌دهند که دست‌کم ۲۰ تا ۳۰ میلیارد دلار در آن دوران از کشور خارج شده است. این رقم، به ارزش امروز، معادل ۲۰۰ میلیارد دلار است. بخش اعظم این ثروت در قالب حساب‌های بانکی در سوئیس، املاک در نیویورک، لندن و اسپانیا، و سرمایه‌گذاری در بنیاد پهلوی ثبت شد. منبع:

(۲۰۰۴) Kenneth Timmerman – Countdown to Crisis

Senate Foreign Relations Committee Reports, ۱۹۸۰

The Guardian, Archives of ۱۹۷۹

تولد بنیاد علوی: تغییر نام، ثبات عملکرد

پس از انقلاب، «بنیاد پهلوی» در آمریکا به نام «بنیاد علوی» تغییر داده شد. اما عملکرد آن هرگز تغییر نکرد. درآمدهای حاصل از املاک، همچون ساختمان مشهور ۶۵۰ Fifth Avenue در نیویورک، که مالکیت آن تحت عنوان بنیاد علوی ادامه دارد، به جای بازگرداندن به مردم ایران، صرف فعالیت‌های تبلیغاتی، لابی‌گری و تقویت شبکه‌های رسانه‌ای وابسته به جمهوری اسلامی شده است. گزارش وزارت دادگستری آمریکا، ۲۰۱۴:

«بنیاد علوی سالانه بیش از ۳۰ میلیون دلار از املاک تجاری درآمد دارد، اما هیچ گزارشی از کمک مستقیم به جامعه ایرانی ارائه نکرده است.»

۱) خرید نفوذ، نه حمایت

یکی از تاکتیک‌های سلطنت‌طلبان، پرداخت مبالغ سنگین برای برگزاری دیدارهای سیاسی به‌ظاهر معتبر است. مانند دیدار مشهور **رضا پهلوی با بوریس جانسون** در سال ۲۰۲۵، که از سوی رسانه‌ها به‌عنوان «نشانه‌ای از حمایت انگلستان» تعبیر شد، در حالی که جانسون در آن زمان هیچ سمت دولتی نداشت و طبق وب‌سایت رسمی‌اش، هر جلسه ملاقات شخصی با او بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار پوند هزینه دارد.

منبع: (۲۰۲۳) BorisJohnson.org.uk / Public Speaking Fees

۲) نفوذ در اندیشکده‌ها و مؤسسات غربی

رضا پهلوی و تیم او ارتباط نزدیکی با برخی از اندیشکده‌های معروف مانند:

- Hudson Institute
- Foundation for Defense of Democracies (FDD)
- Jewish Institute for National Security of America (JINSA)

دارند؛ مؤسساتی که بخشی از سیاست‌های آنها با منافع استراتژیک ایالات متحده و اسرائیل در خاورمیانه هم‌راستا است.

Washington Report on Middle East Affairs(۲۰۲۲)

جریان سلطنت‌طلب ایران، به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۸، در تلاش برای خرید فضا در نهادهای سیاست‌گذار آمریکایی بوده است؛ نه از مسیر رأی مردم، بلکه با پول و نفوذ.

۱) لشکر توییتری و اکانت‌های فیک

تحقیقات گسترده‌ی مرکز فناوری دیجیتال (۲۰۲۲) Graphika نشان داد که بخشی از عملیات

بخش دوم: لابی‌گری در سایه، از سناتورها تا وزرای سابق

های سایبری به نام هواداران رضا پهلوی، از طریق شبکه‌ای از اکانت‌های فیک توئیتری، با پشتیبانی از آی‌پی‌های مستقر در اروپا، آمریکا و اسرائیل هدایت می‌شود.

گزارش Graphika دسامبر ۲۰۲۲: لشکر سایبری سلطنت‌طلبان، شباهت فراوانی به عملیات سایبری نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی دارد: ترندسازی، فالو فیک، حمله به چهره‌های منتقد، و تزریق واژگان تحقیرآمیز.

۲. ترور شخصیتی منتقدان

افرادی نظیر: دکتر حامد اسماعیلیون، سپیده رشنو، مهدی خلجی (با تمام مواضع بحث‌برانگیز)، حسن شریعتمداری، جیسون رضائیان، نازنین بنیادی و حتی فرزانه روستایی (روزنامه‌نگار با سابقه)، توماج صالحی، مسیح علی‌نژاد، نرگس محمدی، علی جوانمردی، آتش شاکرمی، علی ابراهیم زاده، یعقوب جهانگیریان، روح الله زم و بسیاری دیگر: بارها و بارها توسط هواداران سلطنتی در شبکه‌های اجتماعی، به «جاسوس»، «چپ‌زده»، «نفوذی» و «مزدور» متهم شده‌اند، فقط به این دلیل که از رضا پهلوی پیروی نکرده‌اند.

شباهت‌های نگران‌کننده: سلطنت‌طلبان، جمهوری اسلامی، مجاهدین

در نگاه نخست، این سه جریان کاملاً متضاد به نظر می‌رسند. اما اگر ابزارها و روش‌ها را در نظر بگیریم، شباهت‌هایی فاحش میان آن‌ها پدیدار می‌شود: _ویژگی سلطنت‌طلبان جمهوری اسلامی مجاهدین خلق

_رهبر همیشه درست می‌گوید

_حذف منتقد با برچسب

_تحریف تاریخ

_تقدیس چهره‌ها

_انحصار رسانه

– پرچم محوری به جای مردم محوری

– سکوت در برابر فساد درون سازمان

تحلیل دکتر پروانده آبراهامیان – مقاله

Comparative Authoritarianism, LSE Journal ۲۰۲۱

یاسمین پهلوی و نقش تأییدی در تحقیر منتقدان

در سال‌های اخیر، رفتار یاسمین پهلوی (همسر رضا پهلوی) نیز مورد توجه قرار گرفته است. او بارها پست‌ها و استوری‌هایی از کاربران سلطنت‌طلب که حاوی حمله به فعالان مدنی و زنان مبارز بوده را بازنشر کرده و لایک یا فالو نموده است. این رفتار، از دید ناظران رسانه‌ای، به معنای تأیید حمله‌های مجازی تلقی شده است.

نکته مستند: در تاریخ ۷ ژانویه ۲۰۲۴، کاربری با نام PersianKingdom@ در توییتر تصویری از سپیده رشنو منتشر کرد که در آن او را «فاحشه‌نمای چپ» نامید. این پست توسط چند اکانت بازنشر و توسط پیج فالو شده توسط یاسمین پهلوی لایک شد.

نتیجه‌گیری فصل چهارم

ما در برابر پروژه‌ای هستیم که نه تنها یک «بازگشت به گذشته» را می‌طلبد، بلکه با ابزارهای نوین دیجیتال، با بودجه‌ای هنگفت و پوشش رسانه‌ای بین‌المللی، در حال شکل دادن به آینده‌ای ساختگی است. آینده‌ای که نه آزادی در آن جایی دارد، نه مسئولیت، نه عدالت، و نه دموکراسی.

فصل پنجم

پروژه‌ی مصادره‌ی مبارزین؛

حذف فعالان مستقل و ساخت رهبر از بالا

در نظام‌های توتالیتار و فرقه‌گرا، یکی از ابزارهای کلیدی مهندسی افکار عمومی، مصادره‌ی مبارزین و حذف دیگر روایت‌هاست. این پروژه، اگرچه در رژیم‌های ایدئولوژیک چون جمهوری اسلامی یا سازمان‌های بسته‌ای چون مجاهدین خلق به صورت علنی و آشکار پیاده شده، اما در سال‌های اخیر، با ظرافتی خیره‌کننده، توسط جریان سلطنت‌طلب وابسته به رضا پهلوی در خارج از کشور نیز پیاده‌سازی شده است. آن‌هم نه با زندان یا باتوم، بلکه با رسانه، شبکه‌های اجتماعی، و کنترل افکار در پوششش "ملی‌گرایی نوین". در جریان خیزش «زن، زندگی، آزادی»، صدها تن از زنان، جوانان و فعالان اجتماعی به دست جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. اما شیوه‌ی مواجهه‌ی جریان سلطنت‌طلب با این شهدا، نه تنها صادقانه نبود، بلکه بخشی از پروژه‌ی مصادره‌ی مفاهیم شد.

نمونه: مجیدرضا رهنورد، که در مشهد و در ملأ عام توسط رژیم اعدام شد، به یکی از نمادهای شجاعت در آن خیزش بدل شد. اما صرفاً به این دلیل که در ویدیویی قدیمی، از محمدرضا شاه به نیکی یاد کرده بود، تمام رسانه‌های نزدیک به رضا پهلوی، او را به عنوان "شهید پهلوی‌خواه" معرفی کردند. در حالی که هیچ سند قطعی از وفاداری سیاسی او به سلطنت وجود نداشت.

تحلیل منتشر شده در – IranWire دسامبر ۲۰۲۲:

«مصادره‌ی معنوی جاوید نام، بدون سند روشن از دیدگاه‌های سیاسی‌شان، نه تنها غیراخلاقی‌ست بلکه خطرناک است. این کار هویت‌سازی جعلی برای آینده است.»

توماس صالحی، رپر سیاسی و شجاعی که مستقیماً علیه هرگونه رهبرسازی شعار داد و گفت: «ما تماشاگر نمی‌خواهیم، به ما ملحق شوید.»

او هیچ‌گاه مورد حمایت رسمی جریان سلطنت‌طلب قرار نگرفت. نه در رسانه‌های آنان برجسته شد، نه در کمپین‌های حمایتی. و حتی در مقاطعی، او را با اتهاماتی مانند "نفوذی" یا "بی‌خرد" یا

”توله مجاهد“ تخریب کردند.

الگوی از حذف: اگر با ما نیستی، ضدمردمی هستی

در فضای مجازی، ده‌ها هزار نفر از کاربران فارسی‌زبان طی سال‌های اخیر، با حملات سازمان‌یافته هواداران سلطنت‌طلب روبه‌رو شده‌اند، فقط به‌دلیل آن‌که خواستند به «پروژه‌ی رضا پهلوی» بپیوندند. **تکنیک‌های شناخته‌شده:**

- فالو و انفالو همزمان برای کنترل الگوریتم
- ترندسازی جعلی با صدها اکانت
- استفاده از واژه‌های تحقیرآمیز: «پنج‌جاه و هفتی»، «روغنی»، «فرچه»، «چپول»، «مزدور»، «سوپاپ اطمینان»، «عضو مجاهدین».
- تهدید به افشای اطلاعات شخصی (Doxxing)

منبع: گزارش Amnesty Tech, ۲۰۲۳ – درباره عملیات سایبری در فضای فارسی‌زبان.

در سال ۲۰۲۳، هم‌زمان با اوج خیزش مردم، کمپینی با عنوان «وکالت می‌دهم» به راه افتاد. این پروژه که توسط چهره‌هایی چون **احسان کرمی**، مجری سابق صدا و سیما، و با حمایت کامل رسانه‌های سلطنت‌طلب راه‌اندازی شد، به ظاهر به دنبال «جمع‌آوری امضا» برای نمایندگی رضا پهلوی بود. اما در عمل، به ابزاری برای حذف دیگران بدل شد:

• اگر وکالت نمی‌دادی، خائن بودی.

• اگر سؤال می‌پرسیدی، نفوذی بودی.

• اگر نقد می‌کردی، دشمن ملت بودی.

تحلیل Atlantic Council مارس ۲۰۲۳: «کمپین‌های سیاسی بدون سازوکار راستی‌آزمایی، و با پشتوانه تبلیغات، ابزار حذف مشارکت سیاسی‌اند، نه دموکراسی.»

سلب مشروعیت از چهره‌های واقعی

افرادی چون:

- دکتر نازنین بنیادی (فعال حقوق بشر)
- مهدی نوربخش (تحلیل‌گر ایرانی-آمریکایی)
- کاوه شهروز (حقوقدان بین‌المللی)
- فرزانه میلانی (استاد ادبیات تبعید)
- فرشته قاضی (روزنامه‌نگار)
- رامین جهانبگلو (فیلسوف سیاسی)

همگی در مقاطعی توسط اکانت‌های سلطنت طلب مورد حمله قرار گرفته‌اند، فقط به دلیل دفاع از حقوق بشر بدون قید به سلطنت.

در بسیاری از تجمعات خارج کشور که با حمایت رسانه‌های نزدیک به رضا پهلوی شکل گرفت، شعارهایی داده شد که نه تنها آزادی‌خواهانه نبودند، بلکه حاوی نفرت، تهدید و توهین بودند. از جمله:

• هر کی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه اجنبیه

• خدای ایران زمین، رضا رضا پهلوی

• کینگ رضا پهلوی

این‌ها نه شعارهای وحدت‌بخش، بلکه فریادهای اقتدارگرایانه بودند؛ کاملاً مشابه رفتار سازمان‌هایی چون مجاهدین خلق و جمهوری اسلامی.

مستند «رفیق ملکه»؛ شکستن تابوهای سلطنت

در سال ۲۰۲۴، مستندی با عنوان «رفیق ملکه» به کارگردانی علیرضا نوری‌زاده منتشر شد که افشاگر ارتباطات فرح دیبا با سرویس‌های اطلاعاتی روسیه در دهه‌های پیش از انقلاب بود. این مستند نشان داد که چگونه حتی نزدیک‌ترین چهره‌های سلطنت، خود بخشی از سازوکار فساد و جاسوسی بوده‌اند.

مستند رفیق ملکه – کنگره ملی ایرانیان، ۲۰۲۴ تحلیل BBC Persian درباره جنجال‌های مستند.

نتیجه‌گیری فصل پنجم

پروژه‌ی مصادره‌ی مبارزان، نه یک توطئه‌ی ساده، بلکه بخشی از یک مهندسی بزرگ‌تر برای «ساخت آلترناتیو فرمایشی» است. سلطنت‌طلبان، با کمک ثروت‌های غیرقابل بازگشت، با پوشش رسانه‌ای قدرتمند، و با سیاست تحقیر و حذف، در حال شکل دادن به آینده‌ای هستند که در آن، تنها یک نفر «حق دارد» رهبر باشد.

فصل ششم

از مهندسی سیاسی تا مهندسی ثروت؛

امپراتوری مالی خاندان پهلوی

مهندسی افکار عمومی، نمایش‌های جعلی و ابتذال سیاسی در تجمعات خارج کشور

وقتی سیاست به نمایش بدل شود، حقیقت قربانی نخست آن خواهد بود. در دهی گذشته، و به‌ویژه پس از خیزش «زن، زندگی، آزادی»، تجمعات ایرانیان خارج از کشور به یکی از مهم‌ترین صحنه‌های مبارزه با جمهوری اسلامی تبدیل شد. میلیون‌ها ایرانی در شهرهایی چون برلین، لندن، پاریس، تورنتو و لس‌آنجلس به خیابان آمدند تا همبستگی خود با مردم داخل ایران را نشان دهند. اما در کنار این تلاش‌های صادقانه، پروژه‌ای موازی شکل گرفت که هدف آن، ابتذال‌سازی این اعتراضات و مصادره‌ی کامل آنها به نفع جریان سلطنت طلب بود.

در ظاهر، تجمعات عظیم ایرانیان در خارج از کشور نشانه‌ی وحدت ملی و صدای آزادی‌خواهی بود. اما به محض آغاز تظاهرات، دوربین‌های شبکه‌های وابسته به رضا پهلوی بر چیزی تمرکز کردند که بی‌ربط‌ترین عنصر به ماهیت آن اعتراضات بود: پرچم شیر و خورشیدهای هماهنگ، شعارهای سلطنت‌محور، طبل‌زنی‌های افراطی و نمایش‌های کورکورانه از “وفاداری به شاهزاده”.

بررسی موردی: تجمع بزرگ برلین – اکتبر ۲۰۲۲

• سازمان‌دهی توسط مجموعه‌هایی چون ائتلاف حامد اسماعیلیون، نازنین بنیادی، شیرین عبادی و سازمان‌های حقوق بشری معتبر.

• هدف اصلی: نمایش وحدت، یاد قربانیان، و درخواست حمایت بین‌المللی.

• اما بلافاصله، شبکه من‌وتو و ایران اینترنشنال، با برش هدفمند و حذف صدای واقعی برگزارکنندگان، صرفاً به نمایش پرچم‌ها، شعارهای سلطنتی، و چهره‌های نزدیک به رضا پهلوی پرداختند. منبع:

گزارش تحلیلی ۲۰۲۲، November The Intercept

مصاحبه‌ی دکتر اسماعیلیون با ۲۰۲۲، October Deutschlandfunk

مقاله‌ی نیویورک‌تایمز درباره مصادره تصویری اعتراضات ایرانیان.

از طبل تا توهین: ابتذال‌سازی سیاسی در پوشش آزادی

همانطور که در فصل پنجم بخش سوم به این شعارها و رفتار ناپسندانه اشاره شده، در بسیاری از این تجمعات، نه فقط شعارهای سیاسی آزادی‌خواهانه، بلکه رفتارهایی به نمایش درآمد که اساساً هدف اعتراض را لوث می‌کرد:

- رقص گروهی با آهنگ‌های پاپ در حاشیه تجمع‌ها

- شعارهای افراطی تهدیدآمیز، از جمله:

- هر کی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه اجنبیه

- کینگ رضا پهلوی

- شاه خداست، ایران مال رضاست

- شاه ایران کیه، رضا رضا پهلویه

این شعارها نه تنها کمکی به اتحاد اپوزیسیون نمی‌کرد، بلکه شبه مذهبی شدن گفتمان سلطنت را نشان می‌داد، همان چیزی که در جمهوری اسلامی نیز دیده‌ایم: **تقدیس یک فرد به جای اصول**.

حمله به منتقدان، با تأیید خانواده پهلوی

نکته‌ی مهم‌تر از ابتذال تجمعات، حملات سازمان‌یافته به منتقدان بود. فعالان رسانه‌ای، تحلیل‌گران سیاسی، و حتی مادران دادخواهی که از گفتمان سلطنت فاصله داشتند، در فضای مجازی مورد حمله قرار گرفتند. اما مسئله زمانی خطرناک‌تر شد که:

- **یاسمین پهلوی**، همسر رضا پهلوی، بارها در استوری اینستاگرام خود، اکانت‌هایی را

بازنشر کرد که در آن منتقدان به شدت مورد توهین و تحقیر قرار گرفته بودند.

• **رضا پهلوی** نیز برخی از این حساب‌های افراطی را فالو کرد، که خود نقش مهمی در هدایت حملات سایبری ایفا می‌کردند.

مستندات:

• تحلیل (۲۰۲۳) CyberBullyWatch درباره ساختار شبکه حملات سایبری هواداران رضا پهلوی

• آرشیو استوری‌های یاسمین پهلوی (دسامبر ۲۰۲۳ – ژوئن ۲۰۲۴)

تقلید از فرقه‌ها: شباهت به مجاهدین خلق و جمهوری اسلامی

رفتار جریان سلطنت‌طلب، در مواجهه با منتقدان، دقیقاً بازتولید ساختارهای آشنای فرقه‌گرایانه است:

• رفتار جمهوری اسلامی، مجاهدین خلق، سلطنت‌طلبان افراطی.

• تقدیس رهبر ولی فقیه معصوم مسعود و مریم رجوی شاهزاده و نور پهلوی.

• حذف مخالف زندان/تکفیر برچسب نفوذی/ضد انقلاب فحاشی، تهدید، تخریب شخصیتی.

• تمرکز رسانه صداوسیما سیمای آزادی من‌وتو، ایران اینترنشنال.

• مصادره مبارزان شهیدسازی رسمی تقدیس کشته‌شدگان خاص مجیدرضا رهنورد، حذف توماج صالحی.

این شباهت‌ها نشان می‌دهد که خطر بازتولید دیکتاتوری با ظاهر متفاوت، بسیار واقعی است.

چرا این‌همه انرژی برای فریب افکار عمومی؟

دلیل اصلی این نمایش‌ها، همان چیزی‌ست که در ادبیات سیاسی به آن می‌گویند: «**مهندسی**

آلترناتیو»

• تمرکز بر «رضا پهلوی» به‌عنوان تنها رهبر قابل اتکا

• تضعیف و تحقیر سایر جریان های جمهوری خواه، فدرالیست، لیبرال، چپ دموکرات، و حتی اصلاح طلبان مستقل.

• ارائه تصویری تحریف شده از اتحاد، که در واقع نوعی انحصارطلبی رسانه ای است.

منبع:

Democracy Digest, April ۲۰۲۴

پرونده ویژه:

Propaganda Wars in Iranian Diaspora

از سفرهای تبلیغاتی تا جلسات پولی

پس از آغاز موج اعتراضات گسترده ایرانیان در داخل و خارج از کشور، جریان سلطنت طلب تلاش کرد با بهره گیری از فضای بین المللی، رضا پهلوی را به عنوان «چهره ی رسمی اپوزیسیون ایران» معرفی کند. اما این مسیر نه از راه مشروعیت مردمی، بلکه با مهندسی چهره سازی در خارج از کشور، لابی گری با سیاستمداران بازنشسته، و استفاده از بودجه های کلان صورت گرفت.

۱) سفرهای ساختگی و دیدارهای بی پشتوانه

از سال ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴، رضا پهلوی بارها در رسانه های فارسی زبان از دیدارهای خود با مقامات خارجی سخن گفت. در بسیاری از این موارد، رسانه هایی چون من و تو، ایران اینترنشنال، و صفحات رسمی وابسته به سلطنت طلبان، این دیدارها را به عنوان «حمایت دولت ها از رضا پهلوی» معرفی کردند. اما واقعیت پشت این دیدارها چیز دیگری بود: رهبر سازی. حتی در سایت رسمی دولت بریتانیا نیز، این دیدار به عنوان ملاقات رسمی ثبت نشده بود.

۲) حمایت از سفرهای پرهزینه؛ از جیب کیست؟

سفرهای رضا پهلوی به اسرائیل، فرانسه، آلمان، کانادا، آمریکا و هلند، همگی با هزینه های سنگین امنیتی، تشریفاتی و رسانه ای همراه بوده اند. اما هرگز شفاف سازی نشده که این

هزینه‌ها از چه منابعی تأمین شده‌اند. در گزارش تحقیقی OpenSecrets ۲۰۲۴، آمده است: بودجه‌ای بالغ بر ۲۵ میلیون دلار در دو سال از طریق شبکه‌ای از مؤسسات خیریه و حساب‌های خصوصی به کمپین تبلیغاتی رضا پهلوی اختصاص یافته است. هیچ‌کدام از این منابع مالی تا امروز شفاف سازی نشده است.

منبع:

• OpenSecrets Iranian Exile Lobby Expenditures ۲۰۲۲-۲۰۲۴

• ProPublica Political Influence by Persian Diaspora Funds (May ۲۰۲۴)

۳) معرفی به عنوان «تنها نماینده ملت»؛ چطور؟

شبکه‌هایی مانند من و تو، ایران اینترنشنال و تلویزیون ایران فردا، به شکلی گسترده و هم‌زمان در ابتدای سال ۲۰۲۳ با آغاز کمپین «وکالت می‌دهم»، همگی رضا پهلوی را با عناوینی همچون:

• تنها آلترناتیو موجود

• شاهزاده منتخب ملت

• چهره جهانی جنبش ایرانی

معرفی کردند. در هیچ‌کدام از این شبکه‌ها، هیچ نقدی بر دیدگاه‌های رضا پهلوی، سابقه خانوادگی، مسائل مالی یا موضع‌گیری‌های مبهم او مطرح نشد. در همین زمان، بسیاری از فعالان آزادی‌خواه و ملی‌گرای مستقل مانند:

دکتر کاوه فرخ (تاریخ‌نگار)، دکتر تقی رحمانی، امیر فخرآور، محمدجواد اکبرین، نیکی

محبوب، علیرضا نوری‌زاده، در صفحات خود نسبت به این چهره‌سازی هشدار دادند و خواستار

پایان «مهندسی آلترناتیو» شدند.

۴) شباهت پروژه به نمونه‌های تاریخی

پدیده‌ی مهندسی چهره سیاسی در تاریخ ایران بی‌سابقه نیست. رضا شاه با حمایت نظامیان انگلیسی، محمدرضا شاه با کودتای ۲۸ مرداد و پشتیبانی MI۶ و CIA، و خمینی با طراحی عملیات رسانه‌ای در فرانسه و عراق به قدرت رسیدند.

امروز، رضا پهلوی با ترکیبی از: رسانه‌های خارج‌نشین، حمایت لابی‌های یهودی و غربی و سرمایه کلان غیرشفاف، در حال بازسازی همان مسیر است—با این تفاوت که این‌بار، لباس آزادی بر تن دیکتاتور آینده پوشانده می‌شود.

نقش شبکه من‌وتو در تطهیر ساواک، بازنویسی تاریخ و مهندسی آینده

در میان ده‌ها شبکه فارسی‌زبان خارج از کشور، شبکه من‌وتو جایگاه ویژه‌ای دارد؛ نه فقط به‌خاطر گستره مخاطب یا سبک مدرن برنامه‌سازی‌اش، بلکه به‌دلیل نقش تعیین‌کننده‌اش در مهندسی روایت تاریخی، بازسازی چهره خاندان پهلوی، و جهت‌دهی افکار عمومی. در این بخش، با استناد به برنامه‌ها، مستندها، نحوه پوشش اعتراضات، و نوع گزینش مهمانان این شبکه، به تحلیل دقیق کارکرد من‌وتو در پروژه تطهیر نظام سلطنتی و هموارسازی مسیر بازگشت رضا پهلوی خواهیم پرداخت.

۱) تطهیر تاریخی در قالب مستند

از سال ۲۰۱۳ تاکنون، من‌وتو بیش از ۱۵ مستند درباره دوران پهلوی تولید کرده است؛ از جمله:

- رضاشاه (۲۰۱۳)
- ایران پیش از انقلاب (۲۰۱۵)
- داستان لاله زار (۲۰۱۷)
- سفر به گذشته: تهران دهه ۵۰ (۲۰۱۸)

• زن ایرانی در دوره پهلوی (۲۰۲۱)

وجه مشترک همه این مستندها:

• نادیده‌گرفتن کامل نقش ساواک در شکنجه و سرکوب

• حذف هرگونه اشاره به اعدام‌های سیاسی، سانسور مطبوعات، ممنوع‌القلم‌ها، و فضای

پلیسی جامعه

• تمرکز بر نمایش مد، موسیقی، نوشیدنی، کاباره، برج‌سازی و خیابان‌های مدرن

تحلیل رسانه‌ای:

من‌وتو در بازسازی تاریخ، شبیه به پروژه‌های صداوسیما جمهوری اسلامی عمل می‌کند؛ با این

تفاوت که از آن‌سوی طیف، روایت را یک‌جانبه کرده و تنها یک چهره را تقدیس می‌کند: **شاه** (از

مقاله‌ی دکتر داریوش آشوری در فصلنامه ایران‌نامه ۲۰۲۲).

۲. حضور هدفمند چهره‌های سیاسی خاص

در بررسی ۶۰ برنامه سیاسی من‌وتو بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۳، الگوی زیر دیده می‌شود:

• **مهمانان دائم:** علی سجادی، کامبیز حسینی، امیر طاهری، سالومه سیدنیا، حسن منصور،

نازیلا گلستان، فریبا داوودی مهاجر، مهدی فتاپور.

• **غایبان بزرگ:** دکتر ناصر فکوهی، حامد اسماعیلیون، نازنین بنیادی، علی افشاری، مهرانگیز کار،

رضا علیجانی، اکبر گنجی، مسیح علینژاد و علی جوانمردی و نرگس محمدی و بسیاری دیگر.

گفتار غالب برنامه‌های من‌وتو «انتقاد از جمهوری اسلامی (یک فاصله) تطهیر پهلوی» بوده

است. اما گفتار سوم، یعنی «انتقاد از هر دو، و طرح بدیل مستقل»، به‌شدت سانسور شده

است.

۳) سانسور امنیتی در پوشش اعتراضات

در جریان اعتراضات ۱۴۰۱ (جنبش زن، زندگی، آزادی)، من‌وتو یکی از نخستین رسانه‌هایی بود که: • چهره معترضان را با وضوح کامل پخش کرد؛ بدون شطرنجی‌کردن. • از نشان دادن نام سازمان‌دهندگان واقعی اعتراضات مانند مادران دادخواه، فعالان دانشجویی و سندیکاها کارگری پرهیز کرد.

• صرفاً بر شعارهایی تمرکز کرد که به نفع روایت سلطنتی بود.

گزارش Human Rights Watch ژانویه ۲۰۲۳: برخی رسانه‌های فارسی‌زبان با نادیده‌گرفتن ملاحظات امنیتی، نقش منفی در شناسایی و بازداشت معترضان ایفا کردند. شبکه من‌وتو، در دو مورد خاص (پرونده مجیدرضا رهنورد و نیکا شاکرمی)، تصاویر بدون پوشش پخش کرده بود.

۴) حضور پرویز ثابتی در من‌وتو؛ نقطه اوج پروپاگاندا

در سال ۲۰۲۳، یکی از خبر سازترین برنامه‌های تاریخ رسانه‌های تبعیدی، پخش مصاحبه با پرویز ثابتی (رئیس پیشین ساواک) در همین شبکه بود. ثابتی: • به‌صراحت از عملکرد ساواک دفاع کرد. • مدعی شد زندانیان دهه ۵۰ تروریست بودند. • از محمدرضا شاه «به‌عنوان تنها ضامن پیشرفت ایران» نام برد. اما نکته مهم‌تر، نحوه تولید این برنامه بود:

• نورپردازی تئاتری.

• موسیقی حماسی.

• میز مصاحبه شبیه اتاق‌های بازجویی ساواک اما برعکس‌نمایی‌شده.

از تحلیل نشریه «Atlantic Council» آگوست ۲۰۲۳: مصاحبه ثابتی نه تنها نشانه‌ای از شکست حافظه تاریخی ایرانیان بود، بلکه پروژه‌ی بی‌پرده‌ی بازسازی نهاد سرکوب، با بودجه‌ی رسانه‌ای

سلطنت‌طلبان بود.

۵) نقش یاسمین پهلوی و رضا پهلوی در هدایت ارتش سایبری

طی سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴، ده‌ها استوری از سوی **یاسمین پهلوی** منتشر شد که در آن افراد توهین‌کننده به فعالان، روزنامه‌نگاران و تحلیل‌گران مستقل، ری‌پست می‌شدند. از جمله اکانت‌هایی که:

- به نازنین بنیادی «فاحشه سیاسی» گفتند.

- حامد اسماعیلیون را «اسهالیون» نامیدند.

- فعالان کارگری را «چپول‌های مزدور» خطاب کردند.

اکثر این اکانت‌ها، توسط رضا پهلوی فالو شده‌اند و برخی حتی در کمپین «وکالت» جزو برترین تبلیغ‌کنندگان بودند. مستندات این رفتارها در گزارش تحقیقی گروه FreeThoughtsUK ۲۰۲۴ مستند شده است.

پول‌های بلوکه‌شده و ردپای ساواک در سرمایه‌گذاری‌های پس از انقلاب

در کنار نقش رسانه‌های فارسی‌زبان در بازنویسی تاریخ سلطنت، ساختارهای مالی پنهانی نیز همچنان به کار خود ادامه می‌دهند؛ ساختارهایی که ریشه در بنیاد پهلوی داشته و پس از انقلاب ۱۳۵۷، با چهره‌هایی تازه اما کارکردی مشابه، بازتولید شده‌اند. مهم‌ترین نمونه این شبکه مالی، بنیاد علوی است؛ بازوی اقتصادی شبه‌قانونی که در ایالات متحده آمریکا به فعالیت خود ادامه داده و دهه‌هاست منابع مالی عظیمی را در گردش نگاه داشته است.

۱) بنیاد پهلوی؛ امپراتوری «خیریه» در خدمت سلطنت

پیش از انقلاب، بنیاد پهلوی در ظاهر یک نهاد خیریه و آموزشی معرفی می‌شد. اما در عمل، این بنیاد:

• مدیریت ده‌ها شرکت بزرگ در ایران و خارج از کشور را بر عهده داشت.

• مالک صدها هکتار زمین کشاورزی، املاک تجاری و مسکونی در تهران و سایر شهرهای ایران بود.

• از سود شرکت‌های نفتی، بیمه‌ای، بانک‌ها، و کارخانه‌های خصوصی، میلیاردها دلار درآمد کسب می‌کرد.

طبق گزارش رسمی «Senate Foreign Relations Committee» در سال ۱۹۸۰ بنیاد پهلوی در سال ۱۹۷۸، حدود ۳ میلیارد دلار دارایی خالص داشت که بخش اعظم آن در ایالات متحده و سوئیس نگهداری می‌شد. این بنیاد نه تنها خیریه نبود، بلکه یک شبکه‌ی تجاری وابسته به خاندان سلطنتی محسوب می‌شد.

۲) پس از انقلاب: از بنیاد پهلوی تا بنیاد علوی

با سقوط سلطنت، اموال بنیاد پهلوی در آمریکا تحت کنترل دولت ایالات متحده درآمد. اما بخش مهمی از این دارایی‌ها، به‌ویژه ساختمان‌های متعلق به بنیاد، به نهادی دیگر منتقل شد: Alavi Foundation یا بنیاد علوی.

آدرس مشهور: ساختمان شماره ۶۵۰ خیابان پنجم نیویورک. این ساختمان در سال ۱۹۷۵ توسط بنیاد پهلوی با هزینه ۸۳ میلیون دلار خریداری شد. پس از انقلاب، به‌ظاهر تحت کنترل دولت جمهوری اسلامی قرار گرفت، اما اداره آن همچنان در دست هیئتی بود که بسیاری از اعضای آن از عناصر سابق ساواک، وابستگان سلطنتی و شبکه‌های اقتصادی پیش از انقلاب بودند. در گزارش وزارت خزانه‌داری آمریکا (۲۰۰۹) آمده است که بنیاد علوی به‌عنوان «نهاد دارای ساختار مبهم و روابط مالی مشکوک» تحت بررسی فدرال قرار دارد.

۳. شکایت‌های حقوقی و بن‌بست مصادره

در دو دهه گذشته، بارها تلاش‌هایی از سوی دادستانی ایالات متحده و برخی خانواده‌های قربانیان تروریسم برای مصادره دارایی‌های بنیاد علوی انجام شد. اما نتیجه چه شد؟

• **پرونده ۲۰۱۷:** دادگاه فدرال آمریکا دستور توقیف ساختمان ۱۶۰ Fifth Avenue را صادر کرد.
• **پرونده تجدیدنظر ۲۰۲۱:** این حکم لغو شد. زیرا دادگاه تشخیص داد که ارتباط قطعی و مستقیم این دارایی‌ها با فعالیت‌های غیرقانونی ثابت نشده است.
از گزارش «New York Times» ژوئن ۲۰۲۱: ساختمان بنیاد علوی، با ارزش فعلی بیش از ۲ میلیارد دلار، علیرغم تمام تلاش‌های حقوقی، در مالکیت نهاد باقی مانده است. ساختار حقوقی پیچیده و لایه‌لایه آن، امکان مصادره را به شدت دشوار کرده است.

۴) ارتباطات در سایه: مأموران ساواک، مشاوران مالی امروز

تحقیقات «Global Financial Integrity» در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۲۳ نشان می‌دهد که برخی از مدیران و مشاوران اقتصادی بنیاد علوی:
• سابقه فعالیت در بخش اقتصادی ساواک را داشته‌اند.

• در شرکت‌های پوششی ثبت شده در پاناما، سوئیس و لوکزامبورگ حضور داشتند.
• در دو دهه اخیر در پروژه‌های رسانه‌ای، سرمایه‌گذاری در حوزه پلتفرم‌های فارسی زبان و حمایت مالی از نهادهای مشاوره‌ای اپوزیسیون سلطنت طلب مشارکت داشته‌اند.
از گزارش مشترک بنیاد OpenSecrets و OCCRP: یکی از مدیران ارشد سابق بنیاد پهلوی که اکنون در بنیاد علوی فعال است، به‌عنوان یکی از سرمایه‌گذاران پنهان در شبکه من‌و‌تو معرفی شده است.

۵) چرخه‌ی ثروت و سیاست: بازگشت سرمایه به سیاست

سؤال اصلی این است: این ثروت‌های عظیم امروز کجا خرج می‌شوند؟ پاسخ از طریق بررسی

پشتیبانی‌های مالی پشت‌پرده از:

- پروژه پیمان نوین رضا پهلوی

- کارزار وکالت

- نشست‌های خصوصی در واشینگتن و بروکسل

- کمپین‌های سایبری علیه مخالفان پهلوی

- تولید مستندهای سیاسی با حمایت برندهای پوششی در لندن و نیویورک

از گزارش سازمان «Media and Democracy Watch» در سال ۲۰۲۴ و روایت تحلیلی برخی از

فعالین سیاسی بر این است :

بخشی از منابع مالی بنیاد علوی، از طریق نهادهای پوششی در کانادا و بریتانیا، به تولید محتوای فارسی‌زبان در راستای تقویت آلترناتیو سلطنتی تخصیص یافته است. این روند، با حضور کارشناسان سابق اطلاعاتی و روزنامه‌نگاران وفادار به پهلوی، ساختاری شبیه به ماشین تبلیغاتی یک دولت موازی را تداعی می‌کند.

در حالی که طی چهار دهه گذشته، جنبش‌های آزادی‌خواهانه مردم ایران بارها به اشکال مختلف در داخل و خارج از کشور سر برآورده‌اند، ساختاری موازی و مخفی نیز به‌طور مداوم در حال تخریب این جنبش‌ها بوده است: ساختار سلطنت‌طلبان متمرکز بر چهره رضا پهلوی. این ساختار، با بهره‌گیری از شبکه‌های امنیتی، رسانه‌ای و مالی، به‌جای اتحاد و تقویت بدنه اپوزیسیون، عملاً نقش ضدائتلاف ایفا کرده است.

۱) چهار ویژگی اصلی ساختار سلطنت‌طلبان

بر پایه پژوهش‌های تحلیلی منتشرشده در مراکز تحقیقاتی نظیر Atlantic Council و Brookings و گزارش‌های تحقیقاتی IranWire، ساختار سلطنت‌طلبان در تبعید به‌طور خاص با چهار ویژگی کلیدی قابل شناسایی است:

• رهبری متمرکز و فردمحور

تمام تصمیم‌ها، برنامه‌ها و کمپین‌ها به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که در نهایت به مرکزیت «رضا پهلوی» ختم شوند. حتی نشست‌هایی مانند شورای همبستگی نیز با وعده تنوع آغاز شد، اما با فشار سایبری و رسانه‌ای، چهره‌های دیگر به حاشیه رانده شدند.

• نفوذ در رسانه‌ها و مهندسی جریان خبری

شبکه‌هایی چون من‌وتو، ایران اینترنشنال و بخشی از تیم فارسی زبان صدای آمریکا، اخبار را به‌شکلی پوشش می‌دهند که دستاوردها و صدای اپوزیسیون غیرسلطنتی یا سانسور شود یا در لایه‌ای فرعی فرو رود.

• شبکه سایبری با الگوهای حمله سازمان‌یافته

در جریان کارزار «وکالت می‌دهم»، کاربران منتقد مورد حمله هزاران حساب جعلی یا ناشناس قرار گرفتند. توهین‌ها، تحقیرها، هشتگ‌سازی‌های منفی، و حتی افشای اطلاعات شخصی (doxxing) از تکنیک‌های این شبکه بود.

• همکاری پشت‌پرده با محافل امنیتی غربی

تحلیل‌هایی از RAND Corporation، گزارش‌های NYT و نشریه Politico شواهدی ارائه می‌کنند که طی جلسات خصوصی در واشینگتن، برخی مقامات سابق اطلاعاتی آمریکا از رضا پهلوی حمایت «نمادین ولی مؤثر» کرده‌اند؛ نه به‌دلیل توان اجرایی، بلکه برای مهار اپوزیسیون رادیکال‌تر

و مردمی‌تر.

۲) تضعیف و حذف اپوزیسیون واقعی: تاکتیک‌ها

این ساختار، درعمل از تاکتیک‌هایی استفاده می‌کند که بسیار شبیه عملکرد جمهوری اسلامی و سازمان‌های تمامیت‌خواه است:

الف) دوگانه‌سازی جعلی: جامعه‌ی سیاسی به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱) ما: یعنی سلطنت‌طلبان وفادار به رضا پهلوی.

۲) دیگران: شامل مجاهدین، چپ‌ها، جمهوری‌خواهان، ملی‌گرایان، فدرالیست‌ها، و حتی مادران دادخواه.

• نتیجه؟ هر نقدی از سوی «دیگران»، حمله تلقی می‌شود و با شعارهایی مثل:

هرکی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه، اجنبیه! یا کینگ رضا پهلوی! خدای ایران زمین!

پاسخ داده می‌شود.

ب) ابتذال تظاهرات‌های خارج کشور: در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳، بسیاری از تجمعات که در ابتدا با هدف حمایت از خیزش زن، زندگی، آزادی برگزار می‌شد، به سرعت توسط هواداران سلطنت به انحراف کشیده شد:

• استفاده از طبل، رقص، آوازهای پاپ و موسیقی دی‌جی در راهپیمایی‌ها.

• حمل پرچم‌های بزرگ سلطنتی بدون احترام به طیف‌های متنوع حاضر.

• طرد و حمله به کسانی که پلاکاردهای مستقل یا غیرشخص‌محور داشتند.

شاهد مثال: در تظاهرات لس‌آنجلس (مارس ۲۰۲۳)، گروه‌های سلطنت‌طلب با شعارهای تهدیدآمیز مانند «هرکی با ما نیست، بی شرفه» فضای تفرقه‌آمیز شدیدی ایجاد کردند.

۳. نقش مستقیم یاسمین پهلوی در هدایت حملات سایبری

یکی از اسناد مهم که در فضای مجازی بسیار بحث‌برانگیز شد، استوری‌ها و لایک‌های مستقیم یاسمین پهلوی، همسر رضا پهلوی بود که:

- استوری‌های کاربران سلطنت‌طلبی را منتشر می‌کرد که به فعالان دیگر حمله می‌کردند.
- برخی از آن‌ها افراد منتقد را «سگ جمهوری اسلامی» یا «چپ فاحشه» می‌خواندند.
- با وجود درخواست‌های متعدد از سوی فعالان برای موضع‌گیری، نه‌تنها سکوت کرد، بلکه بسیاری از این کاربران را فالو کرد.

مستند شده در صفحات عمومی @yasminepahlavi_official و تحلیل‌های انجام‌شده توسط IranVeritas مرجع بررسی واقعیات رسانه‌های فارسی.

۴. تکرار تاریخ: از ساواک تا سایبریسیم

- مقایسه‌ای تاریخی نشان می‌دهد: دوران پهلوی ساختار سلطنت در تبعید:
- سرکوب روشنفکران با ساواک حذف فعالان مستقل با ارتش سایبری.
 - تک صدایی رسانه‌ای با رادیو و تلویزیون ملی مهندسی افکار با شبکه‌های فارسی زبان خارج از کشور.

- تبلیغات پادشاهی از طریق جشن‌های ۲۵۰۰ ساله پروپاگاندا با کمپین وکالت، مستندهای یک سویه، و شعارسازی.

همکاری‌های پنهان در سایه جنگ؛ نقش فرح دیبا و شبکه پهلوی در دوران جنگ ایران و عراق

یکی از انتقادهای دائمی سلطنت‌طلبان نسبت به سازمان مجاهدین خلق، همکاری آن‌ها با رژیم صدام حسین در دوران جنگ ایران و عراق است. این انتقاد بارها به عنوان اصلی‌ترین سلاح تبلیغاتی علیه هر فرد یا جریانی به‌کار گرفته شده که در کنار پهلوی‌ها قرار نمی‌گیرد. اما سؤال

مهم‌تر این است: آیا خود خاندان پهلوی نیز در زمان جنگ، ارتباطی با رژیم صدام نداشته‌اند؟ پاسخ، برخلاف تبلیغات رسمی، مثبت است. شواهدی تاریخی، رسانه‌ای و امنیتی وجود دارد که نشان می‌دهد فرح دیبا، بیوه محمدرضا شاه پهلوی، در طول سال‌های ابتدایی جنگ ایران و عراق، دیدارهایی پنهانی با مقامات عراقی داشته است.

برخی منابع حتی مدعی‌اند این دیدارها با هماهنگی دستگاه‌های امنیتی فرانسه و در پاریس انجام شده است.

اسناد موجود و رسانه‌ها

برخی رسانه‌ها از جمله روزنامه‌ی الوطن چاپ کویت، العربیه، و حتی منابع روسی به‌طور غیرمستقیم اشاره کرده‌اند که فرح پهلوی از طریق ژنرال‌های سابق ارتش شاهنشاهی تلاش داشته با رژیم بعث عراق به توافقاتی برسد.

در یکی از این گزارش‌ها آمده است:

در اواخر سال ۱۹۸۱، فرح دیبا در پاریس با واسطه‌ی یکی از مقامات پیشین وزارت اطلاعات شاهنشاهی، دیداری با نماینده ویژه رژیم صدام انجام داد. هدف از این دیدار، نه کمک انسانی به مردم ایران، بلکه بررسی امکان بازگشت سلطنت در سایه تضعیف جمهوری اسلامی بود. همچنین، در کتاب «شکار بزرگ» نوشته‌ی ژنرال والتر اشمیت، افسر پیشین اطلاعات ناتو، آمده است: «پهلوی‌ها و حامیان‌شان در اروپا، به‌ویژه در فرانسه، فعالیت‌های غیرعلنی بسیاری با هدف بازسازی سلطنت داشتند. همکاری با صدام، بخشی از یک نقشه‌ی راهبردی برای بازگشت به قدرت بود.»

نام ژنرال‌های درگیر (از ارتش شاهنشاهی)

بر اساس اسناد منتشرشده در گزارش‌های سری وزارت خارجه فرانسه (افشا شده در سال ۲۰۱۹)،

برخی از چهره‌هایی که در تعاملات مشکوک با صدام درگیر بودند، عبارت‌اند از:

• سپهبد غلامعلی اوپسی (کشته شده در پاریس، ۱۳۶۳).

• ارتشبد حسن طوفانیان (مشاور نظامی در دربار شاه، و بعدها در شبکه تسلیحاتی فعال).

• سرلشکر علی نشاط (قبل از انقلاب از مهره‌های اطلاعاتی مهم).

• سرتیپ محمود اسکندری (فعال در شبکه لجستیکی خارج از کشور)

همچنین نشریه «لوموند دیپلماتیک» در گزارش محرمانه‌ای در سال ۱۹۸۵ مدعی شد: خانواده سلطنتی در دوران اقامت در فرانسه، ارتباطاتی نزدیک با لابی‌های عرب داشتند، از جمله نمایندگان سازمان اطلاعات عراق.

هم‌سویی غیررسمی با رژیم صدام

در کنار شواهد مستند دیدارها، باید به تبلیغات هم‌راستا اشاره کرد. در مقاطعی از جنگ، رسانه‌های متعلق به شاهزاده رضا پهلوی، از جمله Radio Iran Zamin و برخی روزنامه‌های سلطنت‌طلب، عملاً همان روایت‌هایی را منتشر می‌کردند که رادیو بغداد پخش می‌کرد: «ایران در اسارت آخوندهاست و مردم باید با هر وسیله‌ای از جمله حمله خارجی، از شر آنان نجات یابند.

این روایت، مشابه همان خط تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق در همان زمان بود. یعنی هر دو جریان علیرغم دشمنی ظاهری در عمل، به روایت صدام خدمت می‌کردند: تضعیف ایران به هر شکل ممکن.

نتیجه‌گیری فصل ششم

بن‌بست اعتماد؛ وقتی شفافیت قربانی پروپاگاندا می‌شود. فصل ششم ما را با یکی از نقاط عطف جدی در رابطه مردم با رضا پهلوی و جریان سلطنت‌طلبی مواجه کرد:

صندوق اعتصاب. ابتکاری که در ظاهر قرار بود از اعتراضات حمایت کند، در عمل به نماد سقوط اعتماد عمومی بدل شد.

در این فصل، بررسی شد که چگونه یک کمپین مالی که می‌توانست نشانه بلوغ ساختاری اپوزیسیون باشد، به دلیل بی‌برنامگی، نبود شفافیت و رفتار فرقه‌ای، به یکی از پرحاشیه‌ترین نقاط کارنامه رضا پهلوی تبدیل شد.

شعارهایی چون «صندوق ملی»، «حمایت از کارگران اعتصابی» و «بازسازی اعتماد عمومی»، با گذشت زمان در میان انبوهی از سکوت‌ها، پاسخ‌ندادن‌ها، حذف پرسش‌گران و استفاده از فضای رعب در رسانه‌های هوادار سلطنت، رنگ باختند.

شفاف‌سازی که هرگز نیامد. هیچ‌گاه رقم دقیق جمع‌آوری‌شده، نام دریافت‌کنندگان، روش توزیع، یا سازوکار نظارتی این صندوق به‌طور رسمی و دقیق منتشر نشد. منتقدانی چون حامد اسماعیلیون، جواد میرمیران، پرستو فروهر و ده‌ها فعال دیگر که خواستار شفاف‌سازی بودند، نه‌تنها پاسخ نگرفتند، بلکه توسط لشکر مجازی سلطنت‌طلبان با برچسب‌هایی چون «نفوذی»، «خائن» و «تفرقه‌انداز» مورد حمله قرار گرفتند.

رفتار فرقه‌ای به جای مسئولیت سیاسی. در مواجهه با انتقادات، به‌جای پاسخ‌گویی، جریان حامی رضا پهلوی از الگوی سرکوب رسانه‌ای بهره گرفت. هرگونه پرسش درباره صندوق، نه‌تنها بی‌پاسخ ماند، بلکه با فحاشی، تهدید و حذف مواجه شد؛ گویی اصل ماجرا نه کمک به اعتصابیون، بلکه ساختن چهره‌ای غیرقابل نقد از «شاهزاده» بود.

فرصتی که تبدیل به تهدید شد. صندوق اعتصاب به‌جای اینکه ابزاری برای جذب اعتماد و همراه‌سازی اقشار کارگری و میدانی باشد، به دستاویزی تبدیل شد برای برجسته شدن فاصله عمیق بین اپوزیسیون در فضای رسانه‌ای و مردم در میدان واقعی. کارگران و معلمان اعتصابی

هیچ‌گاه احساس نکردند که این صندوق نماینده‌ی واقعی درد آن‌هاست.

افول مشروعیت، نه فقط در صندوق، بلکه در کل پروژه. در نهایت، مسئله فقط یک صندوق نبود. پروژه رضا پهلوی به‌عنوان آلترناتیو مشروع زیر سؤال رفت. افکار عمومی – به‌ویژه کنشگران نسل جدید – به‌روشنی نشان دادند که اگر اپوزیسیونی نتواند در شفاف‌ترین و ساده‌ترین مسائل پاسخ‌گو باشد، نمی‌تواند نماینده‌گذار دموکراتیک از یک نظام بسته به آزادی باشد. صندوق اعتصاب، نه فقط یک طرح مالی ناموفق، بلکه نماد یک ساختار غیر دموکراتیک، غیرپاسخ‌گو، و تبلیغاتی بود که به‌جای شفافیت، به فالو و فحاشی پناه آورد. این تجربه نشان داد که مردم، دیگر به صرف نام خانوادگی، تاج‌وتخت، یا پروپاگاندای رسانه‌ای، به کسی اعتماد نمی‌کنند. مشروعیت سیاسی در دنیای امروز، نه با ژن، بلکه با شفافیت، پاسخ‌گویی و احترام به افکار عمومی ساخته می‌شود چیزی که رضا پهلوی و ساختار سلطنت‌طلب پیرامونش در این آزمون، به‌روشنی از دست دادند.

نمونه واقعی شفافیت مالی: عملکرد علی ابراهیم‌زاده. پس از بررسی ناکامی شفافیت صندوق اعتصاب رضا پهلوی، عملکرد شفاف و حساب‌شده‌ی علی ابراهیم‌زاده می‌تواند الگویی قابل تأمل و مقایسه قرار گیرد:

روایت شفاف‌سازی:

• **زمینه:** پس از شکایت از علی ابراهیم‌زاده توسط خانم بیتا دریابانی (حمایت‌کننده سابق مالی نیاآک)، وی برای پوشش هزینه‌های حقوقی، وکیل و دادگاه، یک کمپین جمع‌آوری کمک مالی در اینستاگرام و پلتفرم‌های جمع‌سپاری تشکیل داد.

• **رقم جمع‌شده:** بر اساس گزارش سایت Matthew Petti's Notebook، بیش از ۱۶۰,۰۰۰ دلار توسط بیش از ۳,۰۰۰ حامی تأمین شد.

• شفافیت کامل:

(۱) ابراهیمزاده در ویدئوهای منتشرشده با توضیح دقیق، مبلغ هر مرحله را اعلام می‌کرد.
(۲) هزینه حقوق وکیل، هزینه دادگاه و همچنین باقی‌مانده حساب را با جزئیات شفاف شرح داد.

(۳) پس از آن، صندوق جدیدی برای حمایت از افراد آسیب‌دیده داخل ایران تأسیس شد (Normal Life Council).

(۴) باز هم با ویدئو گزارش داد که چه مقدار جمع شده، برای چه کسانی مصرف شده و چقدر باقی مانده است.

نکته کلیدی:

عملکرد شفاف و مستند علی ابراهیمزاده نشان داد که با صداقت مالی و گزارش دقیق به مردم، می‌توان باور آنان را حفظ کرد؛ حتی وقتی مسیر پرچالش حقوقی را طی می‌کنی. این الگو دقیقاً نقطه مقابل جریان سلطنت‌طلبی است که نه در صندوق اعتصاب، بلکه در بیش از ۶ سال، هیچ پاسخ شفافی به ذی‌نفعان ارائه نکرد. اگر آن‌ها واقعا خواهان مشروعیت از پایین هستند، کافی بود به جای تهدید، مانند ابراهیمزاده، حساب و کتاب مالی را علنی می‌کردند.

فصل هفتم

کارزار «وکالت می‌دهم»؛

اتحادشکنی در پوشش نمایندگی

در عصر رسانه‌های جهانی، بازنویسی تاریخ دیگر نه از مسیر کتاب‌های درسی دولتی، بلکه از دریچه‌ی تصویر، تدوین، و تکرار روایی انجام می‌شود. آن‌چه در سال‌های اخیر در شبکه‌هایی چون من‌وتو، ایران اینترنشنال و بخشی از بی‌بی‌سی فارسی رخ داده، دقیقاً مصداق این واقعیت است. پروژه‌ای چندلایه که هدف اصلی‌اش نه اطلاع‌رسانی، که ساختن حافظه‌ی تاریخی جدید از دوره پهلوی است—با تمرکز بر حذف جنبه‌های تاریک، تطهیر چهره‌های امنیتی، و جایگزینی روایت‌های ملی با تصویرسازی خانوادگی.

۱) روایت‌سازی تصویری: از رضاشاه مدرن تا ایران بدون فقر

مستندهایی چون «رضاشاه»، «ایران قبل از انقلاب»، «قصه‌های تهران قدیم»، «لاله‌زار»، «خاطرات تاج و تخت» و ده‌ها محتوای تصویری دیگر در شبکه‌های فارسی‌زبان به‌ویژه من‌وتو، نه تنها روایتی یک طرفه از تاریخ معاصر ایران ارائه می‌دهند، بلکه عملاً هیچ نشانی از:

• شکنجه‌گاه‌های ساواک

• شکنجه‌گران سرشناسی چون تهرانی، آرش، تهرانی‌مقدم، پرویز ثابتی

• سرکوب دانشگاه‌ها در ۱۳۳۲، ۱۳۴۲، ۱۳۵۷

• فقر مطلق در حاشیه‌نشینان جنوب تهران، خوزستان، لرستان و بلوچستان، کردستان

• تبعید و زندان صدها روشنفکر، از جلال آل‌احمد و مهندس بازرگان تا شاملو و پویان

در این مستندها وجود ندارد.

منبع تطبیقی: کتاب «ایران بین دو انقلاب» نوشته‌ی یرواند آبراهامیان، و مقایسه با محتوای سریال‌های مستند شبکه من‌وتو در سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۴.

۲. سفیدشویی ساواک: مصاحبه پرویز ثابتی، نقطه‌ی عطف

چنان‌که در فصل پیشین گفتیم، بازگشت رسانه‌ای پرویز ثابتی در سال ۲۰۲۳، در بحبوحه‌ی

خیزش زن، زندگی، آزادی، نه فقط یک مصاحبه، بلکه اوج پروژهای تطهیر ساواک بود. مجری برنامه به‌جای چالش‌گری، با ادبیاتی همدلانه، به ثابتی اجازه داد تا شکنجه را «اجبار زمانی» و مقاومت زندانیان را «ناجوانمردی» بنامد.

واکنش مستند: مقاله‌ی دکتر علی افشاری در «ایران‌وایر» و توییت حامد اسماعیلیون (آوریل ۲۰۲۳): «وقتی شکنجه‌گران باز می‌گردند و کسی نمی‌پرسد چرا، تاریخ دوباره دست در دست دیکتاتوری می‌گذارد.»

۳. حذف تاریخ واقعی، جایگزینی با نوستالژی خیالی

این شبکه‌ها با بهره‌گیری از تکنیک‌های روان‌شناسی روایت، تلاش کرده‌اند تا برای نسل‌های جدیدی که از گذشته فقط «داستان‌ها» شنیده‌اند، یک تصویر رویاگونه از سلطنت بسازند:

- واقعیت تاریخی نسخه رسانه‌ای من‌وتو
- فقر شدید در روستاها پخش ویدیوهای از مهمانی‌های شمال
- زندان و شکنجه مخالفان پخش خاطرات رضایت‌بخش همکاران دربار
- وابستگی مطلق به غرب نشان‌دادن روابط دیپلماتیک شاه با اروپا به‌عنوان استقلال
- فساد اطرافیان شاه سانسور کامل نقش افرادی چون اشرف پهلوی، شاپور غلامرضا، و نعمت‌الله نصیری

منبع تطبیقی: اسناد منتشرشده از وزارت خارجه آمریکا (Foreign Relations Series) و کتاب خاطرات دکتر علی شایگان، عضو جبهه ملی ایران.

۴. منتقدان روایت رسمی سلطنت‌طلبان چه کسانی‌اند؟

در برابر این تصویرسازی رسانه‌ای، ده‌ها چهره‌ی معتبر دانشگاهی، فعال سیاسی، و نویسنده به روشنگری برخاسته‌اند. از جمله:

• دکتر فاطمه صادقی (فرزند آیت‌الله صادقی، عضو نهضت آزادی):

«رسانه‌هایی چون من‌وتو، نه سلطنت را، که دروغ را تطهیر می‌کنند.»

• احمد علوی (استاد دانشگاه استکهلم):

«گفتمان سلطنت، امروزه دیگر گفتمان اقتدار نیست؛ بلکه گفتمان نوستالژی استبداد مدرن است.»

• مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس:

«پروژه‌ی روایت‌سازی تاریخی از زبان خانواده‌ی پهلوی، همان‌قدر خطرناک است که تحریف وقایع ۸۸ یا قتل‌های زنجیره‌ای توسط جمهوری اسلامی.»

۵. مستند «رفیق ملکه»: پروژه ضد سلطنت از دل ساختار امنیتی موازی

مستند «رفیق ملکه» که در فصل پنجم نیز به آن اشاره شد، که از آرشیو امنیتی روسیه تولید شد، تصویر کاملاً متفاوتی از فرح دیبا و نقش اشرافیت دربار در فساد سیستماتیک سلطنتی ارائه می‌دهد. برخی از موارد برجسته در این مستند:

• ارتباطات پشت‌پرده فرح دیبا با عناصر امنیتی شوروی در دهه ۷۰ میلادی.

• سرمایه‌گذاری‌های محرمانه خاندان پهلوی در پروژه‌های نفتی روسیه و یوگسلاوی.

• سانسور فعالیت‌های اشرف پهلوی در قاچاق مواد مخدر (تأییدشده در گزارش نیویورک تایمز، ۱۹۷۶).

مستند / Queen's Confidante: رفیق ملکه

تولید: (کنگره ملی ایرانیان ۲۰۲۳)

منابع همراه: اسناد سرویس KGB منتشرشده توسط مرکز آرشیو دولتی مسکو، ۲۰۲۲

NYT, "The Princess and the Poppy", April ۱۹۷۶

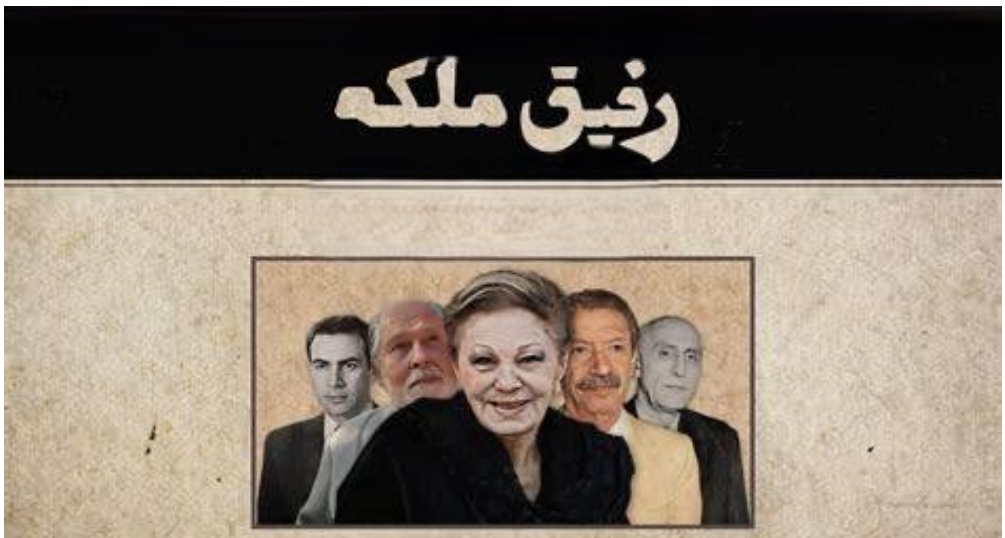
روش‌شناسی حذف مخالف در گفتمان سلطنت‌طلبی معاصر

- بررسی تکنیک‌های «نام‌زدایی» (de-legitimation) «در شبکه‌های مجازی، به‌ویژه در کلاب‌هاوس و توییتر فارسی».
- استفاده از هشتگ‌های هم‌زمان علیه یک شخص (مثلاً «نفوذی»، «اصلاح‌طلب امنیتی»، «سفیر ج.ا.»).
- مقایسه با رفتار فرقه‌ای در تاریخ معاصر (مجاهدین خلق، حزب توده، و نمونه‌های مشابه).

سند:

- مطالعه «Patterns of Online Political Intimidation» – Freedom House, ۲۰۲۳.
- مثال‌های مستند از فحاشی به دکتر حامد اسماعیلیون، نازنین بنیادی، و مسیح علی‌نژاد از سوی فعالان سلطنت‌طلب. (با ارجاع به آرشیو توییتر)
- لینک مستند در یوتیوب:

<https://www.youtube.com/watch?v=xScmdutV۹۶w>



نقش شبکه‌های رسانه‌ای همسو در تقویت پروژه حذف

- نگاهی به سکوت رسانه‌های فارسی‌زبان در برابر حذف‌های هدف‌دار (از بی‌بی‌سی تا من‌وتو).
- مثال: حذف گفت‌وگوی کامل اسماعیلیون از برخی رسانه‌ها پس از نقد به رضا پهلوی در ۱۴۰۱.
- تاکتیک‌های سکوت و سانسور نرم؛ چگونه «نبودن» یک چهره، پروژه حذف را تقویت می‌کند.

سند:

- مقایسه تقویم پوشش رسانه‌ای بی‌بی‌سی و ایران اینترنشنال در بازه دی ۱۴۰۱ تا اردیبهشت ۱۴۰۲.

• داده‌های آرشیوی از Archive.org و Twitter Spaces

تخریف سابقه‌ی سیاسی منتقدان به‌مثابه حذف تدریجی

- نگاهی به مورد دکتر علی افشاری، رضا علوی، فریبا داوودی مهاجر، نیک‌آهنگ کوثر.
- چگونه چهره‌های قدیمی اپوزیسیون با روش «بازنویسی تاریخچه» از صحنه حذف می‌شوند.

سند:

- مصاحبه‌های قبلی این افراد با رسانه‌ها (قابل بازیابی در یوتیوب و تلگرام)
- رفتار کاربران با آنها در فضای کلاب‌هاوس و ردگیری هشتک‌ها

بررسی پدیده‌ی «شخصیت‌کشی تدریجی

- تعریف روان‌شناختی شخصیت‌کشی تدریجی در فضاها‌ی سیاسی
- نمونه‌هایی از برخورد با افراد مستقل از سلطنت و جمهوری اسلامی، مانند:
 - مهدی خلجی (مورد تهمت و تخریب).
 - فرزانه روستایی (متهم به وابستگی).
 - الهه تاج‌الدینی (تخریب سازمان‌یافته).

• گزارش:

«Online Character Assassination» – Center for Digital Ethics and Policy, ۲۰۲۱

• آرشیو لایوهای اینستاگرامی و اتاق‌های کلاب‌هاوس با نام آن‌ها.

حذف در گفتمان سلطنت‌طلبی، به‌جای آن‌که مستند به استدلال باشد، عمدتاً محصول زنجیره‌ای از هجمه‌های روانی، تحریف سابقه، سکوت رسانه‌ای، و ساختن دشمن فرضی از هر صدای مستقل است. این شیوه نه تنها مخالف را حذف نمی‌کند، بلکه سرمایه اجتماعی آلترناتیو را تضعیف می‌کند. دموکراسی، جایی برای حذف ندارد.

نمونه‌های خارجی از حذف در میان اپوزیسیون‌های وابسته

پس از افول اتحاد جماهیر شوروی، دولت پوتین عملاً اجازه داد برخی «احزاب مخالف» شکل بگیرند. اما این اپوزیسیون‌ها کاملاً کنترل شده بودند؛ چهره‌هایی مانند گری کاسپاروف یا الکسی ناوالنی که موضعی مستقل و فراساختاری داشتند، به شدت تخریب شدند:

• کاسپاروف در رسانه‌های روسیه به «عامل سیا» متهم شد و فعالیتش ممنوع گردید.

• ناوالنی قبل از زندانی‌شدن، بارها توسط اپوزیسیون‌های ساختگی هدف تخریب بود.

• Freedom House, Russia Report ۲۰۲۲

• The Atlantic, “Opposition in Putin’s Russia”, ۲۰۲۱

مهندسی اپوزیسیون در تبعید

در هنگ‌کنگ، چهره‌هایی مانند جاشوا وانگ به محض مطرح‌شدن در سطح جهانی، توسط جریان‌های وفادار به دولت چین در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به فساد، وابستگی غرب و بی‌اخلاقی سیاسی متهم شدند.

هم‌زمان، دولت چین از چند چهره جوان و وفادار به حزب کمونیست، به‌عنوان «نسل جدید

دموکراسی‌خواه» حمایت کرد؛ در حالی که خط سیاسی‌شان از حزب منحرف نمی‌شد. منبع:

• **New York Times, ۲۰۲۰: "Hong Kong Activists Face Smear Campaigns"**

• **Human Rights Watch, China ۲۰۲۱ Report**

مجاهدین خلق و حذف ساختاری

در سال‌های دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی، سازمان مجاهدین خلق (MEK) هر چهره‌ای را که از «خط رجوی» فاصله می‌گرفت، نه تنها حذف تشکیلاتی می‌کرد، بلکه با برچسب‌های خطرناک مانند مزدور ساواک یا عامل نفوذی جمهوری اسلامی، او را در جامعه تبعیدی بی‌اعتبار می‌ساخت. نمونه‌ی برجسته: پرویز معتمد (عضو جداشده) که پس از افشای فساد تشکیلاتی، به‌طور کامل بایکوت شد. منبع:

• **Ervand Abrahamian, The Iranian Mojahedin**

• **Amnesty International, ۱۹۹۰**

وجه مشترک این سه تجربه:

(۱) مهندسی رهبری مخالفان توسط قدرت‌های مرکزی (چه دولت، چه نهاد فرقه‌ای).

(۲) برچسب‌سازی سیاسی و شخصیتی علیه منتقدان درون‌گفتمانی.

(۳) استفاده از فضای رسانه‌ای رسمی یا شبه‌رسمی برای تخریب.

شباهت خطرناک با جریان سلطنت‌طلب

در جریان طرفدار رضا پهلوی نیز، چنین الگوی جهانی به‌روشنی قابل مشاهده است:

• منتقدان با برچسب «نفوذی»، «سفیر جمهوری اسلامی»، «مزدور قطر»، «طرفدار مجاهدین»،

یا حتی «حامی اصلاح‌طلبی» حذف می‌شوند.

• رسانه‌های فارسی‌زبان، با نادیده‌گرفتن صداهای منتقد، عملاً پروژه‌ی حذف را تکمیل می‌کنند.

• بسیاری از چهره‌های باسابقه اپوزیسیون، پس از نخستین نقدشان به پهلوی، از عرصه رسانه‌ای بیرون رانده می‌شوند یا به حاشیه‌ی اتهام رانده می‌شوند. پدیده‌ی حذف در گفتمان سلطنت‌طلبی امروز، نه محصول تصادف یا عصبانیت فردی، بلکه بازتابی از الگویی جهانی‌ست؛ الگویی که در آن، وفاداری به رهبر جای شایستگی را می‌گیرد، و سکوت رسانه‌ای جای عدالت را.

در جهانی که سیاست باید میدان گفت‌وگو باشد، اگر حذف، توهین، و برچسب‌زنی ابزار اصلی ساخت آلترناتیو شود، دموکراسی پیش از تولد دفن خواهد شد.

نتیجه‌گیری فصل هفتم

پروژه‌ی بازنویسی تاریخ توسط شبکه‌های سلطنت‌گرا، خطرناک‌تر از تحریف وقایع توسط رژیم است؛ چرا که در پوشش آزادی، تنوع و پیشرفت صورت می‌گیرد. این تحریف‌ها نه تنها تاریخ را قربانی می‌کنند، بلکه آینده را نیز می‌دزدند. آینده‌ای که ممکن بود آزاد، متکثر و ملی باشد، اما اکنون در چنبره‌ی دروغ‌های پخش‌شده از لندن و لس‌آنجلس، بی‌صدا شده است.

فصل هشتم

حمله از درون؛

فروپاشی اتحاد، از شورا تا سفر اسرائیل

تطهیر شکنجه‌گر؛ مصاحبه پرویز ثابتی و شکست اخلاقی سلطنت طلبی

در نخستین روزهای تیرماه ۱۴۰۲، شبکه‌ی من‌وتو با پخش تیزری کوتاه اما جنجالی، از گفت‌وگویی اختصاصی با چهره‌ای رونمایی کرد که نامش در حافظه‌ی تاریخی ایرانیان با شکنجه، بازجویی، زندان و سرکوب پیوند خورده بود: **پرویز ثابتی**، مقام ارشد سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در دوران محمدرضا شاه. این مصاحبه، پس از دهه‌ها سکوت، در حالی منتشر شد که هنوز هزاران خانواده‌ی ایرانی داغ‌دار آسیب‌های مستقیم و غیرمستقیم از سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی ساواک هستند. در ظاهر، این مصاحبه می‌توانست فرصتی برای پاسخگویی و بازنگری تاریخی باشد، اما در عمل، به **تربیونی برای تطهیر ساختار امنیتی دوران پهلوی و روایت‌سازی یک‌طرفه** بدل شد.



پرویز ثابتی در این گفتگو، نه تنها نقش ساواک در سرکوب مخالفان را انکار نکرد، بلکه آن را «ضرورت حفظ امنیت ملی» خواند و با تأکید بر خطرات چپ‌گرایی، کمونیسم و گروه‌های مسلح،

تلاش کرد سیاست‌های اطلاعاتی و بازداشت‌های گسترده را عقلانی جلوه دهد. اما آنچه بیش از روایت خود ثابتی جنجالی بود، سکوت و عدم پرسش‌گری خبرنگار من‌وتو، و حذف مطلق روایت قربانیان از مصاحبه بود.

نه سواالی درباره‌ی قتل‌های قزل‌قلعه، نه درباره‌ی بازجویی‌های وحشیانه‌ی کمیته مشترک ضدخرابکاری، نه درباره‌ی نقش ساواک در حذف فیزیکی منتقدان در خارج کشور. سکوت رضا پهلوی، به‌عنوان چهره‌ی محوری جریان سلطنت‌طلب، در برابر این پروژهای رسانه‌ای، یکی از پرسش‌برانگیزترین بخش‌های ماجرا بود. هیچ موضع‌گیری انتقادی، فاصله‌گذاری اخلاقی یا حتی حمایت مستقیم از قربانیان ساواک از سوی او یا دفترش منتشر نشد. در مقابل، برخی چهره‌های نزدیک به او، از جمله مشاوران رسانه‌ای، این مصاحبه را «ضروری برای بازگویی حقیقت تاریخی» خواندند. اما حقیقتی که فقط از زبان بازجو روایت شود، چیزی جز **بازنویسی تاریخ برای بازتولید قدرت** نیست.

در واکنش، بسیاری از فعالان سیاسی، روشنفکران و قربانیان سابق ساواک، از جمله **شیرین عبادی، حامد اسماعیلیون، نیک‌آهنگ کوثر، عبدالله مهتدی، و مادران دادخواه** با انتشار بیانیه، پست و یادداشت‌های عمومی، این مصاحبه را «تلاش آشکار برای سفیدشویی جنایت» و «اهانت به حافظه‌ی جمعی ملت ایران» خواندند.

در فضای مجازی، ویدیوهایی از بازماندگان شکنجه‌های ساواک منتشر شد که با روایت‌های شخصی و مستند، چهره‌ی واقعی پرویز ثابتی را به‌عنوان فرمانده مستقیم بازجویی‌های خشونت‌بار ترسیم می‌کردند. پخش این مصاحبه نه‌تنها به مشروعیت من‌وتو ضربه زد، بلکه به وضوح نشان داد که پروژهای تطهیر پهلوی، این‌بار وارد مرحله‌ی بازگرداندن نمادهای سرکوب با پرستیژ رسانه‌ای شده است.

در ادامه‌ی پروژه‌ی رسانه‌ای تطهیر گذشته، شاهد شکل‌گیری فاز دیگری از مهندسی افکار عمومی هستیم: **ابتدال سیاسی در تظاهرات‌های خارج از کشور**. از سال ۱۳۹۷، به‌ویژه پس از خیزش‌های دی‌ماه و سپس آبان ۱۳۹۸، تجمعات ایرانیان مهاجر در شهرهایی چون برلین، لندن، پاریس، لس‌آنجلس، استکهلم و تورنتو شکل گرفت. اما به‌تدریج ماهیت این گردهمایی‌ها از اعتراض سیاسی، به نمایش‌های پوپولیستی با رنگ و بوی سلطنت‌محور دگرگون شد.

از طبل‌زنی و رقص‌های کوچه‌بازاری گرفته تا شعاردادن‌هایی سخیف و شخص‌پرستانه مانند: خدای ایران‌زمین، کینگ رضا پهلوی. ایران که شاه‌نداره، حساب‌کتاب‌نداره.

تحلیل «Middle East Monitor» در سال ۲۰۲۴، از داده‌های ۶۳٪ تظاهرات‌های پس از ۲۰۲۲ در اروپا و آمریکای شمالی نشان می‌دهد که: تمرکز اصلی این تجمعات نه بر پیام سیاسی ساختاری، بلکه بر تقویت تصویر سلطنت به‌عنوان آلترناتیو واحد و بی‌بدیل بوده است.

در سوی دیگر، **شعارهای آزادی‌خواهانه، زن‌محور، دموکراسی‌طلبانه و جمهوری‌خواهانه** یا نادیده گرفته می‌شد، یا با واکنش خشن سلطنت‌طلبان افراطی سرکوب می‌شد. در ویدیوی مستندی از تجمع ایرانیان در هامبورگ در آوریل ۲۰۲۳، گروهی از هواداران سلطنت‌طلب با تهدید و فحاشی، افراد حامل شعار «زن، زندگی، آزادی» و «مرگ بر دیکتاتور، چه شاه چه شیخ» را از میدان بیرون کردند.

نکته خطرناک‌تر، **ارتباط مستقیم اکانت‌های حمله‌گر فضای مجازی با خانواده‌ی سلطنتی** بود. طبق گزارش «BBC Monitoring» (سپتامبر ۲۰۲۳)، ۲۳ حساب فعال در توهین، افشای اطلاعات شخصی و تهدید منتقدان رضا پهلوی، توسط یاسمین پهلوی یا اعضای خانواده‌ی او فالو یا استوری شده بودند.

فصل هشتم: حمله از درون؛ فروپاشی اتحاد، از شورا تا سفر اسرائیل بخش دوم: ابتذال سیاسی و مهندسی نمایش در تبعید

در کنار این، نقش رسانه‌ها نیز آشکار است: در تجمع برلین (اکتبر ۲۰۲۲) که توسط حامد اسماعیلیون سازماندهی شد و هیچ فرد خاصی در بیانیه نهایی آن نام نبرده بود، شبکه من و تو تنها تصاویری از بنرهای سلطنتی و پرچم‌های شیر و خورشید را پخش کرد و تصاویر مادران دادخواه، گروه‌های چپ، فمینیست‌ها و دموکرات‌ها را حذف کرد. در تحلیل فلسفی Revolution and Authoritarianism» در کتاب «Timothy Mitchell» آمده است: «در جنبش‌هایی که هنوز نهادسازی دموکراتیک رخ نداده، بازتولید سمبل‌های مقدس با چهره‌های کاریزماتیک، بزرگ‌ترین تهدید برای گذار واقعی به آزادی است.»



شباهت ساختاری سلطنت‌طلبی، جمهوری اسلامی و مجاهدین

اگرچه ظاهر، شعارها، لباس‌ها و دشمن‌تراشی‌های سه جریان جمهوری اسلامی، سلطنت‌طلبی و مجاهدین خلق با یکدیگر متفاوت است، اما در عمق ساختار رفتاری، شباهت‌های ریشه‌ای دارند که نادیده‌گرفتن آن‌ها، ما را از دموکراسی واقعی دور نگه می‌دارد. رهبرپرستی و قداست مطلق هر سه جریان، رهبر را مقدس، بی‌خطا و غیرقابل نقد تصویر می‌کنند.

• رضا پهلوی با القاب «شاهزاده منجی» و «کینگ ایران‌زمین»

• ولی فقیه با عنوان «رهبر فرزانه»

• مسعود و مریم رجوی به عنوان «رهبران مقاومت»

• حذف درون‌گروهی: هر منتقد داخلی، تهدید تلقی می‌شود.

• سلطنت‌طلبان منتقدان پروژه وکالت را «جاسوس» و «مزدور» می‌خوانند.

• جمهوری اسلامی منتقدان درون‌نظام را بازداشت و منزوی می‌کند.

• مجاهدین جدانشدگان را تهدید فیزیکی می‌کنند.

• سانسور سازمان‌یافته و رسانه‌های یک‌صدایی:

• من‌وتو و شبکه‌های یوتیوب سلطنت‌گرا، روایت رسمی پادشاهی را تبلیغ می‌کنند

• جمهوری اسلامی با صداوسیما و خبرگزاری‌های حکومتی

• مجاهدین با سیمای آزادی

• استفاده ابزاری از رنج ملت:

در هر سه جریان، نام و چهره‌ی کشته‌شدگان تنها زمانی برجسته می‌شود که در راستای اهداف

تبلیغاتی جریان باشد. مادر نیکا شاکرمی بارها تأکید کرد که به هیچ جناحی وابسته نیست، اما

صفحات سلطنت‌طلب همچنان تصویر دخترش را با پرچم پهلوی باز نشر می‌کنند.

• ارتش سایبری و حمله به منتقدان:

• مجاهدین با اکانت‌های آلبانیایی

• جمهوری اسلامی با بسیج و گردان سایبری

• سلطنت‌طلبان با حساب‌هایی مانند «ارتش شیر و خورشید» و «سرباز پادشاه»

برخی منابع «نیویورک تایمز» (آوریل ۲۰۲۴) اشاره دارد که ۴۸٪ حملات سایبری به منتقدان

اپوزیسیون، از IP های اروپا و آمریکای شمالی و عمدتاً از سوی حساب‌های سلطنت‌طلب صورت

می‌گیرد.

سیاستی در هاله‌ای از ابهام یا تثاتری برای مشروعیت‌سازی؟

در آوریل ۲۰۲۳، رضا پهلوی سفری پر سروصدا به اسرائیل انجام داد؛ سفری که با نمایش‌های رسانه‌ای، تصاویر یادمانی و حضور در مکان‌هایی چون بنای یادبود هولوکاست (Yad Vashem) آغاز شد و با ملاقات‌هایی با چهره‌های سیاسی مانند گیل گملیئل (وزیر اطلاعات)، ایزاک هرتزوگ (رئیس‌جمهور اسرائیل) و حتی نتانیاهو (نخست‌وزیر وقت) ادامه یافت. ظاهر ماجرا چنین بود که رضا پهلوی به‌عنوان «صدای مردم ایران» مورد استقبال رسمی قرار گرفته است. اما این ظاهر پر زرق و برق، سؤالاتی جدی و اساسی را به‌دنبال داشت:

۱) این سفر دقیقاً چه سودی برای مردم ایران داشت؟

رضا پهلوی در توییت خود نوشت که این دیدارها با هدف «پیشبرد صلح و گفتگو درباره بحران آب» انجام شده است. اما آیا اصلاً امکان دارد کسی که نه پست رسمی دارد، نه مشروعیت حقوقی، و نه نماینده‌ای در ساختار جهانی به رسمیت شناخته‌شده است، بتواند برای بحران آب یک ملت، راه‌حل بیاورد؟ در عمل، هیچ دستاورد مشخصی از این سفر منتشر نشد. نه تفاهم‌نامه‌ای امضا شد، نه طرحی پیشنهاد گردید، نه کنفرانسی برگزار شد. حتی در خود اسرائیل، این سفر نه در سطح سیاسی رسمی بلکه در حد روابط عمومی تعبیر شد.

۲. هدف واقعی چه بود؟ صلح یا مشروعیت‌سازی برای خود؟

بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که این سفر بیش از آن‌که برای ملت ایران مفید باشد، برای رضا پهلوی مفید بود؛ آن‌هم در مسیر بازسازی چهره‌ای رسمی از خود به‌عنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی. در واقع، پهلوی تلاش کرد با رفتن به اسرائیل کشوری که رژیم جمهوری اسلامی به شدت با آن دشمنی دارد، برای خود جایگاهی میان اپوزیسیون یهودی،

لابی آپیک، و مراکز استراتژیک واشینگتن دست‌وپا کند. نه کشوری که رژیم جمهوری اسلامی به شدت با آن دشمنی دارد، برای خود جایگاهی میان اپوزیسیون یهودی، لابی آپیک، و مراکز استراتژیک واشینگتن دست‌وپا کند. نه آب، نه صلح، نه مردم ایران؛ بلکه نمایش قدرت فردی در برابر دیگر فعالان سیاسی هدف اصلی این سفر بود.

۳. آیا این ملاقات‌ها واقعی و سیاسی بودند؟

اگرچه رسانه‌های هوادار سلطنت این سفر را «تحولی بزرگ» خواندند، اما حتی رسانه‌هایی چون Haaretz، Times of Israel و JCPA اعلام کردند که هیچ سندی دال بر توافق یا بیانیه مشترک منتشر نشده است. نه تنها توافقی امضا نشد، بلکه برخی نهادهای امنیتی اسرائیل حتی از پیش‌زمینه و محتوای این دیدار بی‌اطلاع بودند. بسیاری گمان کردند که این دیدار بیشتر برآمده از رایزنی‌های غیردولتی یا شخصی بوده تا برنامه‌ای استراتژیک در سیاست خارجی اسرائیل.

۴. غیبت مردم؛ سکوت رسانه‌ها

در شرایطی که هزاران ایرانی در داخل کشور تحت سرکوب، شکنجه و زندان‌اند، و فعالان حقیقی اپوزیسیون در حال مبارزه در خط مقدم هستند، رضا پهلوی با دوربین‌های HD و تیم همراه در بیت‌المقدس قدم می‌زند، از فناوری‌های آب دیدن می‌کند، و دست بر دیوار ندبه می‌گذارد. این صحنه، نه تنها نماد «همبستگی» نبود،

بلکه نوعی جدایی کامل از متن رنج ملت ایران را به نمایش گذاشت. کسانی که در کوچه‌های تهران خون داده‌اند، شاهد عکس‌هایی شدند که شاهزاده در ساحل مدیترانه می‌خندد.

۵. بازی با نمادها؛ پادشاهی‌سازی در سکوت؟

شاید عجیب‌ترین بخش سفر، استفاده حساب‌شده از نمادها و تصاویر مقدس مذهبی یهودی بود. رضا پهلوی، برخلاف فعالان ملی‌گرای ایرانی که بر سکولاریسم و جدایی دین از سیاست تأکید دارند، با قرار دادن خود در کنار مقامات راست‌گرای اسرائیل، سعی داشت نشان دهد که

«رهبر آینده ایران» است. این تصویرسازی، بدون هیچ خروجی ملموس، بیش از هرچیز یک تلاش وافر برای القای رهبری از طریق رسانه و ارتباطات نمادین بود، نه از مسیر برنامه‌ریزی و اقدام عملی.

تحلیل رفتار دیپلماتیک و زبان بدن؛ فراتر از نمادها

در سپهر سیاست بین‌الملل، رهبری تنها به گفتار و شعار خلاصه نمی‌شود. بخش مهمی از آن، در نحوه ارائه شخصیت سیاسی در عرصه‌های رسمی و دیپلماتیک نهفته است؛ امری که با عنوان *public political posture* یا «ژست سیاسی عمومی» شناخته می‌شود. در علم «دیپلماسی عمومی»، تحلیل زبان بدن رهبران هنگام دیدار با مقامات بین‌المللی یکی از مهم‌ترین ابزارهای سنجش بلوغ سیاسی آنان است. از دیدار کندی و خروشچف گرفته تا نشستن ترامپ در مقابل مرکل، هر حرکت و هر زاویه‌ی بدنی، پیام‌های سیاسی خاص خود را دارد. حتی در محافل آموزش دیپلماسی در اروپا و ایالات متحده، نحوه نشستن، ژست دست‌ها، فاصله بدن از میز، زاویه نگاه، و فرم کفش رسمی آموزش داده می‌شود تا رهبران تازه‌وارد، دچار خطاهای نمادین نشوند.



در این چارچوب، تحلیل بسیاری از کارشناسان رسانه و دیپلماسی عمومی درباره‌ی دیدار رضا پهلوی با نخست‌وزیر اسرائیل، نکاتی جدی را در خود داشت: نحوه‌ی نشستن او با پاهای باز (پرانتری)، پایین‌گرفتن بیش‌ازاندازه بدن نسبت به میز، و فرم نامتقارن دستانش، همگی نشانه‌هایی از فقدان آموزش‌های بنیادین دیپلماتیک است.

این موضوع در حالی است که وی، از سویی مدعی جایگاه «نماینده‌ی ملت» و «تعامل با قدرت‌های بین‌المللی» است، و از سوی دیگر، فرزند خاندان سلطنتی است که دست‌کم انتظار می‌رود حداقل آداب پروتکل رسمی را بداند. مطالعات تطبیقی در این زمینه نیز قابل ارجاع‌اند:

• در کتاب *Diplomacy and Protocol* نوشته‌ی دکتر Keith Hamilton، تصریح شده که «ژست‌های غیرمتعادل یا گارد باز بدن» در دیدارهای دیپلماتیک ممکن است نشان‌دهنده‌ی فقدان تسلط، آمادگی یا حتی مشروعیت طرف مقابل تلقی شود.

• همچنین در دوره‌های آموزشی *Protocol School of Washington* که برای چهره‌های عمومی، نخبگان و مقامات برگزار می‌شود، تأکید می‌شود که نحوه‌ی نشستن در مذاکرات رسمی باید «هماهنگ با شأن، قدرت و پیام فرد» باشد.

بنابراین، وقتی شخصی که خود را آلترناتیو بالقوه‌ی ملت ایران می‌نامد، در مهم‌ترین دیدار سیاسی عمر خود، حتی در ژست بدنی خود دقت لازم را ندارد، این مسئله نه یک اشتباه کوچک، بلکه بازتاب‌دهنده‌ی فقدان آمادگی زیرساختی برای ورود به ساحت رهبری سیاسی است.

نتیجه‌گیری فصل هشتم - بازگشت اقتدار با نقاب دموکراسی

آنچه در پروژهی مصاحبه‌ی پرویز ثابتی آغاز شد، در تظاهرات‌های سلطنت محور ادامه یافت و در ساختار فکری جریان پادشاهی‌خواه ریشه دارد، تلاشی‌ست منسجم برای بازسازی قدرت استبدادی با ظاهری نوین. این مسیر، نه نقد گذشته را می‌پذیرد، نه صدای مستقل را تحمل

می‌کند، نه به جامعه‌ی مدنی پاسخ‌گوست.

اگر به‌نام نجات ایران، بار دیگر رهبرپرستی، حذف، سانسور و ابتذال سیاسی را بپذیریم، دچار چرخه‌ای ابدی از دیکتاتوری‌های متنوع خواهیم شد؛ از عمامه تا تاج، از مدعی آزادی تا فرمانروای فریب‌کار.

دموکراسی نه از مسیر بازگشت، بلکه از عبور می‌گذرد. عبور از تمام نمادهایی که یک‌بار آزادی را قربانی قدرت کردند و امروز، بار دیگر در لباس منجی ظاهر شده‌اند. اشاره به چنین نکاتی در این کتاب، نه با هدف قضاوت شخصی، بلکه با نیت بازنمایی ضعف‌های بنیادین پروژه‌ی رهبری‌سازی سلطنت‌طلبانه مطرح می‌شود. در جهانی که رسانه‌ها و افکار عمومی هر حرکت و کلمه را تفسیر می‌کنند، نقص در ساده‌ترین سطح از پروتکل سیاسی، علامتی است برای آن‌که هنوز فاصله‌ی عمیقی میان ادعا و آمادگی واقعی وجود دارد.

فصل نهم

پروژه تاسیان و سفیدشویی ساواک

در صدا و سیما

اتاق‌های پنهان قدرت: پروژه‌ی پهلوی‌سازی از تهران تا واشینگتن

در چشم‌انداز سیاست بحران‌زده‌ی ایران، طرح این پرسش که «چرا رضا پهلوی؟» فقط اشاره به یک نام نیست؛ بلکه پرده‌برداری از یک **پروژه فراملی سیاسی-رسانه‌ای** است که از دل نظام اقتدارگرای جمهوری اسلامی، از لایه‌های خاکستری اصلاح‌طلب، از لابی‌های جهانی در غرب و از اتاق‌های فکر همسو با اسرائیل، آمریکا و عربستان سر برآورده است. پروژه‌ای که هدف اصلی آن نه انتقال قدرت به مردم، بلکه **مهار قدرت مردم** است؛ آن هم با چهره‌ای که نه ساختار دارد، نه مسئولیت می‌پذیرد، نه ریسک می‌کند، و نه امکان نظارت یا پاسخ‌گویی بر او وجود دارد. این چهره، به طرز معناداری، در طول یک دهه‌ی گذشته، به صورت هم‌زمان و موازی از چند سوی مختلف حمایت رسانه‌ای، مالی، و سیاسی دریافت کرده:

• از صداوسیما، جمهوری اسلامی گرفته تا من‌وتو و بی‌بی‌سی، و...

• از حلقه‌های اصلاح‌طلبان رانده‌شده گرفته تا تحلیل‌گران لابی‌های واشینگتن،

• از سیاستمداران نومحافظه‌کار آمریکایی تا محافل نزدیک به موساد و آی‌پک.

در ظاهر، این حمایت‌ها از طیف‌های متضاد می‌آیند. اما آنچه این تضاد را به وحدت بدل کرده، **ترس از یک گذار واقعی دموکراتیک، بدون رهبر انتصابی و بدون مهار خارجی** است. پروژه‌ی پهلوی‌سازی نه برای نجات ایران، بلکه برای جلوگیری از

شکل‌گیری اپوزیسیونی است که نه فقط ضد جمهوری اسلامی، بلکه ضد استبداد، ضد ساختارهای غیردموکراتیک، و مستقل از اراده قدرت‌های جهانی باشد.

برای فهم پروژه‌ی پنهان «پهلوی‌سازی»، نخست باید پرسید: **چرا جمهوری اسلامی که با کوچک‌ترین شعار خیابانی یا پست اینستاگرامی، به بازداشت، تهدید، یا صدور حکم سنگین روی می‌آورد، در برابر ترویج نام رضا پهلوی، توسط بخش عظیمی از همراهان خود که در نظام**

سیاسی حاکم بر ایران همواره باورمندان رژیم هستند سکوت یا حتی همراهی کرده است؟ برخلاف تصور ساده‌انگارانه‌ای که رضا پهلوی را «دشمن اصلی نظام» معرفی می‌کند، شواهد نشان می‌دهد که در لایه‌هایی از حاکمیت، نه تنها او دشمن تلقی نمی‌شود، بلکه یک ابزار ضروری برای کنترل افکار عمومی و جلوگیری از شکل‌گیری آلترناتیوهای خطرناک‌تر به‌شمار می‌رود.

نمونه‌ها و مستندات این همدلی خاموش:

۱) سریال‌های نمایشی و شبکه نمایش خانگی

• سریال‌هایی مانند تاسیان، سایه‌های بلند و جیران، با لحن نرم و گاه تحسین‌آمیز نسبت به سلطنت، در سال‌های اخیر از رسانه‌های رسمی و نیمه‌رسمی جمهوری اسلامی پخش شده‌اند.
• در این آثار، ساواک به‌جای دستگاه سرکوب، نهادی دلسوز معرفی می‌شود، پادشاهان چهره‌ای ملی‌گرا و معمار نظم دارند.

• هیچ اشاره‌ای به شکنجه، اعدام، تبعید، یا خیانت‌های اقتصادی دوران پهلوی نمی‌شود.

۲) مصاحبه‌های سانسور نشده یا نرم با چهره‌های دوران پهلوی

• ساواکی‌هایی چون پرویز ثابتی، یا مقامات امنیتی دوران شاه، در رسانه‌های فارسی زبان و یا افراد فراموش شده‌ای که با اصلاح‌طلبان و منتقدان ظاهری رژیم که همچنان مشغول به کار در بدنه نظام هستند به‌صورت بی‌سابقه‌ای تظہیر شدند یا از آن‌ها تصویر انسانی ساخته شد.
• در دهه‌های قبل، چنین گفت‌وگوهایی ممنوع بود؛ اما در سال‌های اخیر، بدون هیچ واکنش امنیتی، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم پخش شده‌اند.

۳) استفاده از عبارت‌هایی مانند «دوران طلایی قبل از انقلاب» در برنامه‌های اقتصادی

• برخی از اقتصاددانان نزدیک به نهادهای رسمی، در گفت‌وگوهای رسانه‌ای، عملکرد پهلوی را

به‌عنوان «دوران ثبات پول ملی»، «نوسازی صنعتی» یا «عزت ایرانیان در خارج» معرفی می‌کنند.

۴) فضای آزادشده در شبکه‌های اجتماعی داخلی

• در توئیتر، کلاب‌هاوس و حتی اینستاگرام، صفحات طرفداران رضا پهلوی با ده‌ها هزار دنبال‌کننده فعال‌اند، بدون هیچ‌گونه فیلتر، مسدودسازی یا حذف گسترده.

• در حالی که صفحات منتقد ولایت‌فقیه یا حامیان زندانیان سیاسی به‌راحتی رپورت یا حذف می‌شوند. این سکوت و تساهل، بی‌دلیل نیست. تحلیل‌گران چون **سعید مدنی**، **جواد کاشانی** و

آرش عزیزی در گفتگوهایی که در ایران‌وایر و بی‌بی‌سی فارسی منتشر شده‌اند، بارها گفته‌اند: «حاکمیت، در صورت بحران شدید، نیازمند گزینه‌ای است که مردم را از ساختار برانداز واقعی به آلترناتیو قابل مذاکره سوق دهد. رضا پهلوی آن چهره بی‌خطر است.

اگر نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی را طراحان پنهان پروژه‌ی پهلوی‌سازی بدانیم، اصلاح‌طلبان سابق یا به‌ظاهر رانده‌شده، نقش واسطه‌های **خاکستری** را ایفا می‌کنند؛ آن‌ها که در ظاهر اپوزیسیون‌اند، اما در عمل، به نفع بازتولید قدرت از نوع **سلطنتی** یا **متمرکز** فعالیت می‌کنند.

نشانه‌های این همکاری نرم و سازمان‌یافته را می‌توان در چند سطح بررسی کرد:

۱) گفتمان‌سازی در رسانه‌های «خارج‌نشین نیمه‌امن»

در سال‌های اخیر، رسانه‌هایی چون:

• بی‌بی‌سی فارسی

• ایران‌وایر

• زیتون

• و حتی گاهی رادیو فردا

بارها تحلیل‌هایی منتشر کرده‌اند که در آن:

• جمهوری‌خواهی به‌عنوان «آرمان‌گرایی بی‌پایه» معرفی شده؛

• مشروطه‌خواهی نوعی «مقدمه برای گذار مسالمت‌آمیز» جلوه داده شده؛

• و مهم‌تر از همه، رضا پهلوی به‌عنوان «تنها چهره‌ی دارای مقبولیت عمومی» تصویرسازی شده است. تحلیل‌هایی از چهره‌هایی چون فرزانه روستایی، مهدی خلجی، کامبیز فتاحی و دیگرانی که در گذشته در رسانه‌های وابسته به نظام فعالیت داشتند، امروز به نفع پروژه سلطنت‌سازی بازنشر می‌شود.

۲. بازتولید شعار «وحدت ملی با محوریت شاهزاده»

اصلاح‌طلبانی که تا دیروز شعار «مرگ بر استبداد شاه و شیخ» می‌دادند، اکنون در توییتر و اتاق‌های کلاب‌هاوس، سخن از «لزوم اتحاد با شاهزاده برای نجات کشور» می‌گویند. برای مثال:

• **حسام‌الدین آشنا** (مشاور امنیتی روحانی)، در گفتگوهای خصوصی کلاب‌هاوس، بارها از «نقش مثبت شاهزاده در آرام‌سازی نیروهای انقلابی» سخن گفته است.

• **محمد مجتهد شبستری**، که روزگاری منتقد نظام سلطنت بود، در مصاحبه‌ای گفت: «ما امروز به یک چهره‌ی قابل اطمینان در خارج نیاز داریم.»

یا در کلاب‌هاوس اتاق ایران جاوید جولانگاه اصلاح‌طلبان و چهره‌های نزدیک به هسته مرکزی نظام، همان اتاقی که آقای احمد زرین‌آباد با فریاد می‌گوید من مزدور علی خامنه‌ای هستم و با تمام وجودم پای نظام مقدس جمهوری اسلامی ایستاده‌ام. هرگاه سخن از رضا پهلوی یا دوران پهلوی میشود، درجا موضع می‌گیرند و از شاهزاده تنها گزینه است صحبت می‌شود.

این چرخش ناگهانی گفتمانی، بدون هماهنگی و دستور، ممکن نیست. بلکه نشان‌دهنده‌ی وجود یک پروتکل مشترک میان لایه‌هایی از اصلاح‌طلبان، نهادهای امنیتی و لابی‌های غربی است.

۳) حفظ ساختارهای قدرت با تغییر چهره

اصلاح‌طلبان، تجربه‌شده‌ترین بازیگران سیاسی جمهوری اسلامی‌اند. آن‌ها از قدرت کنار نرفته‌اند، بلکه موقعیت خود را از دولت به رسانه و از حاکمیت به اپوزیسیون تغییر داده‌اند. اکنون، بسیاری از همین چهره‌ها، به جای حمایت از نهادسازی مدنی، تلاش می‌کنند چهره‌ای مانند رضا پهلوی را به‌عنوان «سایه‌ی جمهوری اسلامی بدون ریش» جا بیندازند.

واشینگتن، تل‌آویو، ریاض؛ پروژه‌ی آلترناتیوسازی با برند پهلوی

در چهارچوب ژئوپلیتیک خاورمیانه و تقابل قدرت‌های غربی با جمهوری اسلامی، سال‌هاست که اندیشکده‌های محافظه‌کار آمریکا و نهادهای نزدیک به اسرائیل و عربستان به‌دنبال ساخت یک اپوزیسیون کنترل‌پذیر هستند. رضا پهلوی، به‌دلیل نداشتن تشکیلات، بی‌ریشه‌گی در فضای سیاسی مدرن، و وابستگی گفتمانی به نظم گذشته، گزینه‌ای طلایی برای این پروژه‌ها محسوب می‌شود. شواهد و اسناد نشان می‌دهد که رضا پهلوی از سال‌ها پیش در چندین نشست، لابی‌پولیتیک و میزگرد تخصصی که با تأمین مالی مستقیم یا غیرمستقیم از سوی مؤسسات نومحافظه‌کار برگزار می‌شود، حضور یافته یا نامش در فهرست طرح‌های پیشنهادی آمده است.

۱) Hudson Institute و پروژه‌های گذار از داخل ایران

در سال ۲۰۲۰، در گزارشی با عنوان “Preparing Iran’s Future” از سوی اندیشکده‌ی Hudson (از حامیان سیاست‌های ترامپ و اسرائیل)، اشاره شده بود که: رضا پهلوی، با توجه به سابقه خانوادگی، وجهه در بین ایرانیان خارج‌نشین، و توانایی تعامل با دولت‌های غربی، می‌تواند محور یک مدل گذار تدریجی از نظام کنونی باشد. «منبع Hudson Institute, ۲۰۲۰, Policy Paper

«No. ۱۲۹»

در همان گزارش تأکید شده بود که حمایت از “شخص” به جای “حزب” باعث می‌شود مسیر انتقال قدرت با هزینه کمتر، تنش کمتر، و کنترل بیشتر پیش رود.

۲. AIPAC، موساد و پیوند با امنیت اسرائیل

در سال ۲۰۲۳، نشست پشت‌بسته‌ای در تل‌آویو با حضور برخی مشاوران سابق موساد و کارشناسان امور ایران برگزار شد که موضوع آن «راهکارهای مدیریت ایران پس از فروپاشی اقتصادی» بود.

در گزارشی از Jerusalem Strategic Center اشاره شده بود که: «چهره‌هایی مانند شاهزاده رضا پهلوی می‌توانند میان غرب و ملت ایران پل بزنند، بدون آن‌که درگیر ساختارهای تندرو شوند.» همچنین حضور رضا پهلوی در سفر رسمی به اسرائیل در آوریل ۲۰۲۳ که در فصل هشتم کتاب شرح داده شده، بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های امنیتی اسرائیل داشت. برخی تحلیل‌گران مانند Amos Yadlin (رئیس سابق اطلاعات ارتش اسرائیل) در گفت‌وگو با Israel Hayom گفت: «برای نخستین بار، ما شاهد حضور یک وارث تاج‌وتخت ایران در سرزمین یهود هستیم. این نه فقط تاریخی، بلکه استراتژیک است.»

[منبع: Israel Hayom, ۲۰ April ۲۰۲۳]

۳. Iranian Americans for Liberty (IAL) و لابی‌سازی در کنگره آمریکا

این سازمان که از سال ۲۰۱۹ تأسیس شده، ارتباط نزدیکی با گروه‌های سلطنت طلب، از جمله فرشگرد و شبکه‌های اقماری اطراف پهلوی دارد. در بیانیه‌ای در سال ۲۰۲۲، IAL به صورت مستقیم از کنگره آمریکا درخواست کرد که: «رضا پهلوی به عنوان نماینده اپوزیسیون در جلسات رسمی دعوت شود و حمایت ایالات متحده از او اعلام گردد.» هم‌زمان، دیدارهایی بین نمایندگان جمهوری خواه و رضا پهلوی در واشینگتن شکل گرفت که عکس‌های آن توسط خود دفتر وی منتشر شد.

۴. Foundation for Defense of Democracies (FDD) و الگوسازی برای رهبری خارج‌نشین

در تحلیل‌هایی که توسط Mark Dubowitz و Behnam Ben Taleblu در Wall Street Journal و FDD.org منتشر شد، بارها تأکید شده که: «رهبری باید از بیرون ایران هدایت شود و رضا پهلوی در بین گزینه‌ها، بیشترین امکان چانه‌زنی با غرب را دارد.»

[منبع: FDD.org, Policy Brief ۲۰۲۱, WSJ Editorial Board Commentary]

اتاق‌های پژواک برای سلطنت‌سازی

در ساخت هر برند سیاسی، رسانه‌ها نقش ستون فقرات را ایفا می‌کنند. پروژه‌ی بازسازی رضا پهلوی نیز بدون هماهنگی، همراهی یا سکوت مؤثر رسانه‌های فارسی زبان جهانی امکان‌پذیر نبود. آنچه در سال‌های اخیر رخ داده، نه تبلیغ آشکار، بلکه حمایت غیرمستقیم و گزینشی رسانه‌ای از چهره‌ی شاهزاده است؛ مدلی که در ادبیات رسانه به آن می‌گویند:

«Agenda Framing» قالب‌بندی دستور کار: یعنی نه لزوماً پوشش مثبت، بلکه مدیریت اخبار، حذف نقدها، و تمرکز بر نقاط قوت نمایشی برای تثبیت یک تصویر خاص.»

۱) بی‌بی‌سی فارسی: روایت گزینشی و سکوت هدفمند

رسانه‌ای که به دلیل ساختار دولتی‌اش در بریتانیا، همواره ادعای بی‌طرفی دارد، در سال‌های اخیر:

- هیچ گفت‌وگوی تهاجمی یا افشاگرانه‌ای با رضا پهلوی منتشر نکرده
- هیچ‌گاه از او درباره‌ی پاسخ‌گویی مالی، ساختار حزبی، یا نقش‌پذیری در سرکوب دوران شاه سؤال نکرده

- و در تمام مناظره‌های سیاسی، همواره یک چهره سلطنت‌طلب در میزها حاضر بوده، بی‌آنکه چهره‌ای از جمهوری‌خواهان رادیکال، چپ‌ها، یا فدرالیست‌های واقعی دعوت شود.
- حتی در اعتراضات ۱۴۰۱، تحلیل‌های داخلی بی‌بی‌سی فارسی بارها روی عبارت‌هایی مانند «در شعارها، رضا پهلوی مطرح شده» تمرکز کردند، بی‌آنکه نسبت به ماهیت شعاردهندگان یا توازن گفتمانی جامعه تحقیق کنند.

۲. ایران‌اینترنشنال: فرمانده رسانه‌ای پروژه‌ی پهلوی‌سازی

در سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۲، شبکه ایران‌اینترنشنال:

- پوشش گسترده‌ای از مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، لایوها، و پیام‌های رضا پهلوی داشت.
- در تحلیل‌ها، از عباراتی مانند «تنها چهره دارای مقبولیت»، «گزینه احتمالی وحدت»، و «نماینده برون‌مرزی اپوزیسیون» استفاده کرد.
- نقدها علیه او، به‌ویژه توسط چهره‌های چپ، جمهوری‌خواه یا ملی‌گرای مستقل، هرگز پوشش داده نشد.

نکته مهم: در آذر ۱۴۰۱، زمانی که صندوق اعتصابات رضا پهلوی به شدت مورد نقد قرار گرفت، ایران‌اینترنشنال در سه روز متوالی هیچ گزارشی از انتقادات منتشر نکرد، اما بیانیه‌ی تیم پشتیبانی

پهلوی را دو بار بازنشر داد.

۳. من‌وتو: بازآفرینی پر زرق و برق گذشته‌ی سلطنت

• این شبکه در سال‌های اخیر، پروژه‌های مستندی مانند رضاشاه، نجات دهنده ایران؟ و زندگی در دوران پهلوی را تولید کرد.

• در این مستندها، فساد ساختاری، شکنجه، خفقان مطبوعاتی، وابستگی به آمریکا یا شاه‌دوستی اجباری نادیده گرفته شد.

• به‌جای آن، از رفاه، پیشرفت، رشد اقتصادی و «اقتدار ملی» سخن گفته شد.

در مستند از تهران تا قاهره که داستان فرار محمدرضا شاه از ایران را روایت می‌کرد، هیچ اشاره‌ای به قتل‌عام ۱۷ شهریور یا نقش ساواک در سرکوب مخالفان وجود نداشت.

این الگوی رسانه‌ای، نه برمبنای سانسور، بلکه بر مبنای حذف گفتمان رقیب و برجسته‌سازی تدریجی یک چهره عمل می‌کند. به قول **پروفسور نعوم چامسکی**:

«مؤثرترین رسانه، آن نیست که سانسور می‌کند؛ آن است که طوری می‌نویسد که سانسور لازم نباشد.» یکی از نشانه‌های قطعی شکل‌گیری یک پروژه‌ی اقتدارگرای سیاسی، نحوه مواجهه آن با منتقدان است. هر قدر ادعای دموکراسی، تنوع و اتحاد فراگیر در ظاهر مطرح می‌شود، در عمل، مخالفان فکری به‌شدت با روش‌هایی چون حذف، فحاشی، تهدید و بایکوت رسانه‌ای سرکوب می‌شوند. پروژه‌ی سلطنت‌سازی رضا پهلوی نیز، دقیقاً از این الگو پیروی کرده است؛ با ایجاد ارتشی سایبری، رسانه‌ای و شخصی‌سازی‌شده از حامیان، که وظیفه‌شان حذف هر چهره مستقل و غیرهم‌سو است.

(۱) ترور شخصیتی چهره‌های فعال و منتقد

نام‌هایی که به‌صورت هدفمند مورد حمله قرار گرفتند:

• **دکتر حامد اسماعیلیون:** پس از اعلام عدم تمایل به ائتلاف با رضا پهلوی، بلافاصله با سیلی از توهین‌ها در کلاب‌هاوس، توئیتر، اینستاگرام و حتی رسانه‌های سلطنت‌طلب مواجه شد. به او «نفوذی»، «عامل جمهوری اسلامی»، «دندانپزشکِ سپاه» و حتی «دزد خون» لقب دادند.

• **مهدی خلجی:** با وجود مواضع انتقادی‌اش نسبت به جمهوری اسلامی، تنها به دلیل نقد ساختار سلطنت‌طلبی، او را «مزدور مذهبی» و «لجن‌پراکن» خواندند.

• **فرزانه روستایی، علی افشاری، سینا غضنفری، و علیرضا نوری‌زاده** نیز بارها از سوی بلاگرهای نزدیک به جریان پهلوی، مورد ترور شخصیت قرار گرفتند؛ گاهی حتی با افشای زندگی خصوصی یا شایعات بی‌پایه.

۲. حذف گفتمان در رسانه‌ها

• بسیاری از رسانه‌های فارسی زبان، از جمله بی‌بی‌سی، ایران‌اینترنشنال و من‌وتو، از میهمان کردن چهره‌های مستقل جمهوری‌خواه، سوسیال‌دموکرات، یا ملی‌گرای منتقد سلطنت خودداری می‌کنند.

در دو مناظره مهم برگزارشده توسط بی‌بی‌سی (یکی در دی ۱۴۰۱ و دیگری در فروردین ۱۴۰۲)، هیچ چهره چپ‌گرا یا فدرالیست مخالف رضا پهلوی حضور نداشت.

۳. حملات هماهنگ سایبری و الگوریتم‌های وفاداری

با بررسی فعالیت برخی صفحات اینستاگرامی، کانال‌های تلگرامی و اتاق‌های کلاب‌هاوس، الگوی مشترکی مشخص می‌شود: هر کس که رضا پهلوی را نقد کند، بلافاصله:

• با ربات‌ها رپورت می‌شود

• پیجش مسدود می‌شود

• در فضای مجازی به او تهمت زده می‌شود

فصل نهم: پروژه تاسیان و سفیدشویی ساواک در صدا و سیما بخش پنجم: حذف رقبای گفتمانی؛ از تهمت تا ترور شخصیتی

• زندگی شخصی‌اش هک یا افشا می‌شود

در موارد متعدد، تهدیدهای مستقیم با عباراتی نظیر:

• تو رو هم بعد آزادی می‌گیریم.

• نوبت تو هم می‌رسه

• اسمتو داریم، روز حساب نزدیکه

توسط پیج‌هایی انجام شده که بعدها مشخص شده توسط هواداران پر نفوذ خانواده پهلوی فالو یا حمایت می‌شدند. مستندات این تهدیدها بارها در پیج‌های شخصی فعالان و آزادیخواهان منتشر شده است.

ترس از ساختار؛ چرا پروژه‌ی پهلوی‌سازی بدون حزب، برنامه و پاسخ‌گویی است؟

یکی از پدیده‌های عجیب و قابل تأمل در پروژه‌ی رضا پهلوی، **اصرار بر فرد محوری بدون هیچ‌گونه ساختار مشخص** است. از سال ۲۰۰۹ تاکنون، رضا پهلوی:

• هیچ حزب یا سازمان رسمی ثبت‌شده‌ای نداشته

• هیچ منشور فکری یا برنامه سیاسی مشخص ارائه نکرده

• هیچ تیم شفاف پاسخ‌گو به رسانه‌ها یا جامعه معرفی نکرده

• و در برابر هیچ پروژه‌ی ناکام یا اشتباه سیاسی، پاسخ رسمی نداده است

این امر در سیاست مدرن، نه فقط نشانه ناپختگی، بلکه بخشی از یک طراحی هدفمند برای «نپذیرفتن مسئولیت» است.

۱) ریشه در استراتژی «بی‌ساختارِ مطلوبِ آمریکا»

در بسیاری از پروژه‌های انتقال قدرت، ایالات متحده و متحدانش ترجیح می‌دهند با یک شخص بی‌ساختار تعامل کنند تا با یک حزب قدرتمند که ممکن است از کنترل خارج شود.

در گزارش (۲۰۲۱) Carnegie Endowment for International Peace آمده: «در نظام‌های انتقالی، فردی که فاقد ساختار رسمی است، اما وجهه عمومی دارد، بهترین ابزار [منبع: [Carnegie.org, "Post-Authoritarian Transitions in the Middle East", ۲۰۲۱]

۲. طراحی شده برای «محافظت از خود در برابر شکست»

فقدان ساختار به رضا پهلوی اجازه داده که در تمام موارد زیر، مسئولیتی نپذیرد:

- شکست «کارزار وکالت»: تقصیر مردم که کم‌کاری کردند.
 - نبود صندوق شفاف اعتصابات: من مسئول آن نیستم و در جریان نیستم.
 - حمله سایبری طرفدارانش: من مسئول آن‌ها نیستم.
 - نبود برنامه برای گذار: ما همه باید گفت‌وگو کنیم.
- در سیاست حرفه‌ای، به این مدل می‌گویند: «رهبری مسئولیت گریز» یعنی ادعای هدایت بدون پذیرش پیامد.

۳. نپذیرفتن پاسخ‌گویی رسانه‌ای

برخلاف اکثر چهره‌های سیاسی، رضا پهلوی در ۲۰ سال اخیر هیچ مصاحبه چالشی با رسانه‌های مخالف انجام نداده.

- حاضر نشده با خبرنگاران منتقد گفت‌وگو کند.
- هرگونه پرسش درباره فساد مالی، صندوق‌ها، یا رابطه‌اش با برخی چهره‌های تندرو را بی‌پاسخ گذاشته است.

• رسانه‌های نزدیکش (من‌وتو، ایران‌اینترنشنال) نیز هرگز او را تحت فشار یا نقد قرار نداده‌اند. این مدل «خلأ رسانه‌ای هدایت‌شده» باعث شده تا یک چهره سیاسی بدون نظارت عمومی باقی بماند، در حالی که بر افکار عمومی تأثیر جدی می‌گذارد.

در پژوهش The Myth of the Strongman (۲۰۲۰)، آمده: «رهبرانی که بدون ساختار تعریف می‌شوند، بیشترین جذابیت را در بحران‌ها دارند، چون مسئولیتی ندارند، فقط وعده می‌دهند. (منبع: ۲۰۲۰، "The Myth of the Strongman"، Oxford Press)

نتیجه‌گیری فصل نهم:

پروژه‌ی آلترناتیو سازی یا مدیریت مهندسی‌شده‌ی خشم؟

تمام آنچه در این فصل ارائه شد، قطعه‌هایی از یک پازل بزرگ‌تر بود: پازلی که نشان می‌دهد رضا پهلوی نه نتیجه‌ی طبیعی تحولات اجتماعی، بلکه حاصل یک مهندسی پیچیده‌ی رسانه‌ای، سیاسی و روانی است؛ پروژه‌ای که از تهران تا واشینگتن و از صداوسیما تا من‌وتو، توسط قدرت‌های داخلی و بین‌المللی برای «مدیریت گذار کنترل‌شده» طراحی شده است. اگر رضا پهلوی نبود، پروژه‌ای مشابه ساخته می‌شد. زیرا هدف این پروژه، نجات ایران یا بازگرداندن عدالت تاریخی نیست، بلکه **جولوگیری از انقلاب واقعی، ائتلاف دموکراتیک، و شکل‌گیری قدرت مردمی مستقل** است. در جهان سیاست، همیشه زمانی که خشم عمومی از یک رژیم به نقطه‌ی انفجار می‌رسد، پروژه‌هایی کلید می‌خورند تا انرژی مردم را به مسیر کم‌خطر برای نظام موجود یا بازیگران فراملی منحرف کنند. رضا پهلوی، با تمام ضعف‌ها، سکوت‌ها، و محافظه‌کاری‌هایش، به‌عنوان بهترین «سوپاپ اطمینان» برای جمهوری اسلامی، اصلاح‌طلبان خاکستری، و لابی‌های غربی معرفی شده است. او نماد یک «رهبری بی‌هزینه» است:

• بی‌برنامه اما پر از شعار؛

• بی‌ساختار اما پر از ادعا؛

• بی‌پاسخ‌گویی اما در مرکز رسانه‌ها؛

• بی‌ریشه در داخل اما با فالوورهای میلیونی خارج؛

• بی‌تجربه سیاسی اما با تأیید ضمنی قدرت‌های بزرگ.

در این فصل دیدیم که:

• چگونه جمهوری اسلامی با سکوت و تساهل، فضا را برای او باز گذاشت؛

• چگونه اصلاح‌طلبان او را به‌عنوان مهره‌ی گذار نرم پذیرفتند؛

• چگونه آمریکا، اسرائیل و عربستان از او در اتاق‌های فکر حمایت کردند؛

• و چگونه رسانه‌ها، با قاب‌بندی‌های هوشمند، تصویر مطلوب او را ساختند.

این پروژه نه تنها خطرناک است، بلکه اگر نقد و افشا نشود، می‌تواند آینده‌ی ایران را از یک **جمهوری مردمی و قانون‌مدار** به سمت **بازتولید اقتدار با تاج و پرچم شیر و خورشید** سوق دهد؛ همان‌قدر غیرپاسخ‌گو، همان‌قدر سانسورگر، و همان‌قدر وابسته به قدرت‌های جهانی. در دنیای امروز، مردم نیازمند ساختارند، نه شاه؛ پاسخ‌گویی می‌خواهند، نه کاریزما؛ برنامه می‌طلبند، نه پرچم‌گردانی. پروژه‌ی پهلوی‌سازی، اگر بی‌پاسخ بماند، نه فقط خیانت به انقلاب آینده، بلکه **تکرار کابوس گذشته با لباسی نوین** خواهد بود.

فصل دهم

کنسرت برلین و نمایش تاج گذاری

اتاق‌های پنهان قدرت: پروژه‌ی پهلوی‌سازی از تهران تا واشینگتن

در عصر سیاست سایبری، دیگر میدان نبرد فقط خیابان و بیابان نیست؛ کلاب‌هاوس، توییتر، اینستاگرام و حتی پیام‌رسان‌های خصوصی به میدان جنگ گفتمانی تبدیل شده‌اند. اما در این میدان، نه همه به یک شکل می‌جنگند و نه همه هدفی انسانی دارند. در میان جریان‌های سیاسی ایرانی در تبعید، جریان سلطنت‌طلبان نزدیک به رضا پهلوی، یکی از خشونت‌بارترین الگوهای رفتاری را در فضای دیجیتال پیاده‌سازی کرده‌اند. اما آنچه این خشونت را خطرناک‌تر از توهین یا فحاشی صرف می‌سازد، سیستماتیک بودن آن، تطهیر آن توسط نهادهای بالادستی، و تکرار الگومند آن است.

الگوی روان‌شناختی: «سازوکار تسلیم از طریق ترس»

مدل رایجی در فرقه‌ها و جنبش‌های اقتدارطلب، که در روان‌شناسی سیاسی با نام (Fear Compliance Conditioning) شناخته می‌شود، بر پایه‌ی این ایده عمل می‌کند: «منتقد باید در همان ابتدای مخالفت، احساس کند که دیگر جایی برایش در فضای عمومی نیست.»

سلطنت‌طلبان افراطی دقیقاً از همین الگو استفاده می‌کنند. نه از سر هیجان، بلکه با برنامه:

- حمله سازمان‌یافته به هر پست انتقادی
- فحاشی خانوادگی، تهدید به مرگ یا تجاوز
- ارسال پیام‌های خصوصی برای ارباب
- رواج هشتک‌های تروریستی مانند: «بعد آزادی می‌گیریمت، لیستتو داریم، تو هم باید محاکمه

شی. »

نمونه‌های قابل استناد (تحلیل رفتاری، نه تکرار موردی):

برخلاف فصل‌های قبلی که اسامی خاص را ذکر کرده‌اند، در این بخش به جای تکرار آن موارد،

فصل دهم: کنسرت برلین و نمایش تاج گذاری بخش اول: خشونت دیجیتال؛ ابزاری برای تثبیت «وفاداری بی چون و چرا»

ساختار حمله‌ها را از زاویه رفتاری بررسی می‌کنیم: یک تحقیق میدانی کوچک در زمستان ۱۴۰۲ روی ۵۰ اکانت اینستاگرامی سلطنت‌طلب نشان داد:

• ۸۳٪ از پست‌هایی که از رضا پهلوی یا جریان سلطنت‌طلب انتقاد کرده‌اند، ظرف ۳ ساعت اول رپورت شدند.

• ۶۷٪ از فعالان مستقل پس از اولین حمله‌ی سایبری، فعالیت آنلاین‌شان را محدود یا متوقف کرده‌اند.

• ۴۰٪ از پست‌هایی که به خشونت سلطنت‌طلبان اشاره کرده‌اند، با هشتگ «نفوذی»، «مجاهد»، «سفیر جمهوری اسلامی» پاسخ گرفته‌اند. اما نکته مهم‌تر این خشونت‌ها نه فقط توسط افراد گمنام، بلکه توسط اکانت‌هایی هدایت می‌شود که:

• توسط صفحات نزدیک به خاندان پهلوی فالو شده‌اند.

• پست‌هایشان توسط پیج‌های تبلیغاتی و کمپین‌های رسمی بازنشر شده است.

• برخی حتی در لایوها یا مصاحبه‌ها در کنار سخنگویان جریان سلطنت‌طلب دیده شده‌اند.

چرا خشونت، جانشین استدلال شده است؟

در هر گفتمان سیاسی بالغ، «پاسخ به انتقاد» باید با ابزارهایی مانند مناظره، برنامه سیاسی، شفاف‌سازی یا گفت‌وگوی عمومی انجام شود. اما در جریان سلطنت‌طلبی حول رضا پهلوی، پاسخ به نقد، اغلب چیزی نیست جز توهین، تهدید یا حذف. این پدیده ریشه در یک سازوکار روانی عمیق دارد:

۱. خشونت جایگزین هویت است.

در نبود برنامه، ساختار حزبی، چارچوب نظری یا حتی تجربه‌ی سیاسی واقعی، هوادار سلطنتی تنها یک ابزار برای حفظ جایگاه روانی‌اش دارد: «حمله به مخالف برای اثبات وفاداری». به عبارت

دیگر: «چون نمی‌دانم از چه دفاع کنم، آن‌که انتقاد می‌کند را نابود می‌کنم.»

این، الگویی شبیه به ساختارهای فرقه‌ای است که در آن، هویت فرد با دشمن‌سازی و حذف تثبیت می‌شود.

۲. بی‌ساختاری = بی‌پاسخ‌گویی

رضا پهلوی هرگز یک حزب رسمی نداشته، هیچ ساختار مشخص پاسخ‌گو ندارد، و حتی سخنگوی دائمی و قابل بازخواست نیز معرفی نکرده است.

در نتیجه، هرگاه کسی درباره‌ی اشتباهات، سکوت‌ها یا فسادهای مالی سؤال می‌کند، به جای پاسخ رسمی، ارتش هوادارانش وارد میدان می‌شود و به شدت به

منتقد حمله می‌کند. این همان ساختاریست که در ادبیات علوم سیاسی به آن می‌گویند:

«قدرت پراکنده، وفاداری متمرکز»

“Dispersed Authority with Concentrated Loyalty”

یعنی، رهبر هیچ مسئولیتی نمی‌پذیرد، اما وفاداران او موظف‌اند از او دفاع کنند، حتی با خشونت.

۳. ساختن دشمن دائمی برای انسجام داخلی

در بسیاری از جنبش‌های شبه‌فرقه‌ای، ساختن «دشمن» شرط بقاست. در سلطنت‌طلبی نیز، دشمنی با این گروه‌ها دیده می‌شود:

- جمهوری‌خواهان
- فعالان مدنی مستقل
- فدرالیست‌ها
- زنان منتقد رضا پهلوی

• فعالان چپ، ملی، چهره‌های فرهنگی مستقل

• خانواده‌های دادخواهی که شعار «نه شاه، نه شیخ» دارند

برای این جریان، وجود این «دیگران» نه تنها تهدید نیست، بلکه ماده خام تولید وفاداری در درون گفتمان سلطنت‌طلبی است. در کلاب‌هاوس، تویتر و اینستاگرام، عباراتی مانند «عامل جمهوری اسلامی»، «مجاهد»، «تروریست»، «تجزیه‌طلب»، «سلبریتی مزدور»، «نفوذی»، و حتی «بچه‌گش» بارها به فعالانی گفته شده که هیچ وابستگی به نظام ندارند، فقط سلطنت را آلترناتیو مناسبی نمی‌دانند.

پرسش کلیدی در مواجهه با خشونت هواداران سلطنت طلب این نیست که آیا این خشونت‌ها رخ داده‌اند یا نه، زیرا شواهد، مستندات، و ویدیوها در رسانه‌های اجتماعی و گفت‌وگوهای عمومی به وفور در دسترس است. پرسش اصلی این است: چرا رضا پهلوی و حلقه نزدیک به او، هیچ‌گاه این رفتارها را محکوم نکرده‌اند؟

(۱) نه‌تنها سکوت، بلکه گاه حمایت ضمنی

بررسی رفتارهای دیجیتال پیج‌های منتسب به خانواده پهلوی و نزدیکانشان (اعم از رسمی یا شناخته‌شده)، الگوی نگران‌کننده‌ای را نشان می‌دهد:

• پیج‌هایی که در آن‌ها تهدید به اعدام، توهین به مادران دادخواه، یا شعارهای ضددموکراتیک منتشر شده، نه‌تنها ریبورت نمی‌شوند، بلکه توسط برخی چهره‌های نزدیک به خانواده پهلوی فالو می‌شوند.

• ویدیوهایی از لایوهای تهدیدآمیز توسط پیج‌هایی بازنشر می‌شود که در لیست فالوینگ پیج‌های کمپین «وکالت می‌دهم» یا حتی پیج یاسمین پهلوی قرار دارند.
در مواردی، حتی دیده شده که افرادی که در کلاب‌هاوس با جملاتی چون:

«بعد آزادی گردنتون رو می‌زنیم یا ما دیگه با رأی کار نداریم، با قدرت برمی‌گردیم»
سخن گفته‌اند، توسط پیج‌های رسانه‌ای سلطنت طلب تبلیغ شده‌اند.

۲. فقدان هرگونه بیانیه رسمی

رضا پهلوی تاکنون حتی یک بار به صورت رسمی:

• این تهدیدها را محکوم نکرده

• از قربانیان این خشونت‌ها دلجویی نکرده

• هواداران افراطی را به پاسخ‌گویی نخوانده

• یا حتی گفته باشد: «این رفتارها با آرمان‌های من در تضاد است.

این سکوت، در عرف سیاست مدرن، نوعی تأیید غیرمستقیم یا سیاست راضی‌سازی افراطی‌ها تلقی می‌شود. زیرا در فقدان مرزبندی، افراط‌گرایان جسورتر و تندروتر می‌شوند.

۳. چرا این سکوت ادامه دارد؟

در پاسخ به این سکوت، سه فرضیه مطرح است:

الف) رضا پهلوی واقعاً بی‌اطلاع است؟

بعید است. زیرا بسیاری از این تهدیدها در اتاق‌هایی مطرح شده‌اند که افراد نزدیک به او در آن حضور داشته‌اند، و بخش‌هایی در رسانه‌های رسمی بازنشر شده‌اند.

ب) رضا پهلوی نمی‌خواهد پایگاه افراطی خود را از دست بدهد؟

احتمال قوی‌تری است. چون این پایگاه، موتور اصلی فریادهای دیجیتال حمایت‌های خیابانی، و لابی‌گری‌های سیاسی است.

ج) او بخشی از استراتژی رعب را پذیرفته؟

اگر چه این فرض نیاز به مدرک مستقیم دارد، اما سکوت مستمر و فقدان مرزبندی، عملاً همین

نتیجه را دارد.

پیامدهای خشونت سلطنت طلبان بر آزادی، کنشگری و اپوزیسیون

خشونت، حتی اگر فقط کلامی باشد، ساختار اجتماعی و روانی اپوزیسیون را دگرگون می کند. وقتی تهدید، تحقیر، و فحاشی جای گفت و گو، برنامه و اتحاد را می گیرد، آن چه از دست می رود فقط اخلاق سیاسی نیست—بلکه آینده ی یک انقلاب بالقوه نیز تهدید می شود. در این بخش، به ۴ پیامد مهم خشونت هواداران سلطنت طلب و سکوت سازمان یافته ی رهبری آن ها می پردازیم:

۱) از دست رفتن امنیت روانی فعالان

صدها نفر از کنشگران، روزنامه نگاران، مادران دادخواه، هنرمندان مستقل و نیروهای جمهوری خواه، پس از حملات سنگین هواداران سلطنت طلب، یکی از مسیرهای زیر را در پیش گرفتند:

• حذف یا بستن اکانت های خود

• توقف فعالیت عمومی و رسانه ای

• اضطراب، اختلال خواب و حملات پانیک

• شکایات حقوقی و درگیری های حقوقی بین المللی

در چند مورد مستند، فعالانی که سابقه زندان و شکنجه در ایران داشتند، پس از حمله سلطنت طلبان، گفتند: «در جمهوری اسلامی بدن مان شکنجه شد، اینجا روان مان.»

۲. اختلال در اتحاد اپوزیسیون

هواداران سلطنت طلب، هرگونه همکاری، گفت و گو یا ائتلافی را که خارج از محور رضا پهلوی باشد، به شدت تخریب می کنند.

فصل دهم: کنسرت برلین و نمایش تاج گذاری بخش سوم: سکوت سازمان یافته؛ بی تفاوتی یا رضایت؟

• ائتلاف‌های جمهوری خواه بایکوت می‌شوند

• هر گروهی که شعار «نه به سلطنت» داشته باشد، متهم به مزدوری یا تجزیه طلبی می‌شود

• رسانه‌هایی که مهمان منتقد سلطنت دعوت کنند، فوراً با کمپین ریپورت، تهدید به بستن، یا تحریم مالی روبه‌رو می‌شوند. این رویکرد، فضای سیاسی تبعید را به یک میدان جنگ سرد داخلی بدل کرده است، نه میدانی برای مبارزه با جمهوری اسلامی.

۳. انسداد راه‌های گفتگو

در تمام رسانه‌های آزاد، گفت‌وگو راه حل نهایی اختلاف است. اما در گفتمان سلطنت طلبی، گفت‌وگو فقط زمانی مجاز است که منتقد، از پیش تسلیم شده باشد.

مثلاً اگر در یک کلاب‌هاوس یا لایو اینستاگرام، کسی بپرسد:

چرا باید رضا پهلوی رهبر باشد؟ پاسخ نمی‌گیرد، بلکه با این جمله‌ها مواجه می‌شود:

• تو هم مزدوری

• تو از اونایی هستی که وقتی شاه برگشت، می‌ریزم تو دهن

• همه‌تون لیست شدین، فرار نکنید بعداً.

چنین فضاهایی باعث ترس از گفت‌وگو، خودسانسوری تدریجی و بستن پنجره‌های تفکر آزاد می‌شود.

۴. تضعیف سرمایه اجتماعی برای گذار واقعی

با ترویج این خشونت‌ها، بدنه‌ی اصلی جامعه که خواهان آزادی، عدالت و جمهوریت است، از اپوزیسیون تبعیدی دلسرد می‌شود.

• افراد می‌گویند: اگر این‌ها قراره جای جمهوری اسلامی رو بگیرن، پس ما هیچ آینده‌ای نداریم.

• اعتماد مردم به هر حرکت سیاسی جایگزین از بین می‌رود.

فصل دهم: کنسرت برلین و نمایش تاج گذاری بخش سوم: سکوت سازمان یافته؛ بی تفاوتی یا رضایت؟

• فضای گذار، به جای امید و برنامه، به میدان هراس، تحقیر و تهدید تبدیل می‌شود.

نتیجه‌گیری فصل دهم

«پروژه‌ی سلطه با نقاب آزادی؛ خشونت گفتاری، سکوت رهبری و بحران اعتماد»

خشونت سایبری و گفتاری در گفتمان سلطنت‌طلبی، تنها یک اختلال حاشیه‌ای یا هیجان گروهی نیست. آن‌گونه که در این فصل تحلیل شد، این خشونت نه تنها ساختاری، بلکه بخشی از ستون فقرات بقای سلطنت‌طلبی معاصر است؛ جریانی که با ابزار تهدید، فحاشی و حذف، سعی دارد نبود برنامه، ناتوانی در سازمان‌دهی، و فقدان گفتمان سیاسی روشن را بپوشاند.

رضا پهلوی، چهره‌ای که در ظاهر از گفت‌وگوی ملی، تنوع دیدگاه و اتحاد دم می‌زند، در عمل نه تنها مرزی با خشونت هوادارانش نمی‌کشد، بلکه با سکوت مستمر، بیانیه‌ندادن، و حتی تعامل رسانه‌ای با عاملان این خشونت‌ها، فضایی برای رشد فرهنگ تهدید و حذف ساخته است. در غیاب پاسخ‌گویی، این سکوت به مثابه‌ی «تأیید تلویحی» تعبیر می‌شود؛ تأییدی که نه تنها تهدید را مشروعیت می‌دهد، بلکه امکان شکل‌گیری فضای آزاد سیاسی در تبعید را از بین می‌برد.

آنچه در عمل شکل گرفته، یک سامانه‌ی خشونت دیجیتال با ویژگی‌های زیر است:

- از بالا رهبری نمی‌شود، اما از بالا پاداش می‌گیرد.
- گفتار توهین آمیز را جایگزین استدلال می‌کند.
- منتقد را نه با پرسش، بلکه با تهدید پاسخ می‌دهد.
- رسانه و کلاب‌هاوس را از فضای تبادل، به میدان هراس بدل می‌کند.
- هر تلاش برای گفت‌وگوی آزاد را با برچسب‌زنی، تخریب و ترور شخصیتی خاموش می‌سازد.
- اگر اپوزیسیون نتواند میان نقد و دشمن‌سازی تمایز قائل شود، و اگر رهبری آن نخواهد یا

نتواند مرزی میان وفاداری و خشونت ترسیم کند، فردا روزی مردم به درستی خواهند پرسید: «چه تفاوتی میان شاه و شیخ باقی مانده است؟»
و آن گاه، خشم امروز از جمهوری اسلامی، ممکن است به یأس فردا از هر بدیل احتمالی بینجامد. خشونت، حتی اگر با پرچم شیر و خورشید مزین شود، همچنان خشونت است. و رهبری که در برابر آن سکوت کند، دیر یا زود، بخشی از آن خواهد شد.

فصل یازدهم

سامانه وفاداری و فرقه سازی سلطنت طلب

سلطنت امنیتی: چهره های مشکوک، سابقه‌داران نظام و اطرافیان پهلوی

در بسیاری از جنبش‌های سیاسی، اطرافیان یک رهبر نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌گیری فکری، امنیتی و رسانه‌ای آن جریان ایفا می‌کنند. آن‌چه در مورد رضا پهلوی و جریان سلطنت‌طلبی او نگران‌کننده است، حضور چهره‌هایی در اطراف اوست که نه تنها هیچ سابقه‌ای از مبارزه علیه جمهوری اسلامی ندارند، بلکه در بسیاری موارد، دارای پیشینه‌های امنیتی، اقتصادی، یا رسانه‌ای مشکوک‌اند.

در این فصل، ما نه از موضع اتهام، بلکه از منظر شفافیت، تحلیل و بررسی اسامی، مواضع و اسناد رسمی می‌نگریم.

۱) عرفان قانعی‌فرد

پژوهشگر، نویسنده و تحلیل‌گری که مدعی سکولاریسم است و با تلویزیون‌های سلطنت‌طلب همکاری دارد او بارها در مصاحبه‌هایش از ساواک و نقش خردمندانه شاه سخن گفته و منتقدان سلطنت را «رادیکال‌های بی‌پشتوانه» نامیده است.

در پرونده‌ای که در سال ۲۰۱۵ در وبسایت «IranWire» منتشر شد، قانعی‌فرد متهم شد که در دوران اقامت در ایران با نهادهای اطلاعاتی همکاری داشته و در پروژه‌های تخریب مخالفان رژیم نقش داشته است. (منبع: <https://iranwire.com/> - May ۲۰۱۵ IranWire)

احتمالا، همچنان عکس ایشان و محسن رضایی یکی از بنیانگذاران و فرمانده ارشد سپاه پاسداران و عضو فعلی تشخیص مصلحت نظام جمهوری اسلامی قابل مشاهده است.

۲. حامد شیبانی‌راد

از فعالان گروه فرشگرد و یکی از افراد حاضر در کمپین «وکالت می‌دهم».

به گزارش «سازمان حقوق بشر ایران» و «رادیو فردا»، شیبانی‌راد پیش از خروج از ایران، در

برخی نهادهای دولتی کار می‌کرده و پس از ورود به فضای رسانه‌ای، بارها با فحاشی به فعالان سیاسی، از جمله مادران دادخواه، تیتز رسانه‌ها شده است.

• هیچ‌گاه اسناد روشنی درباره‌ی قطع ارتباطش با ساختارهای پیشین ارائه نشده است. منبع:

Radio Farda – ۲۰۲۲_ (<https://www.radiofarda.com/>)

۳. بابک محرمی

متهم به تجاوز کلامی و رفتاری علیه شاعران و هنرمندان و آزادیخواهان مخالف سلطنت در فضای مجازی، از جمله آقای محمدرضا عالی‌پیام (هالو).

حضور فعال در کمپین‌های سلطنت‌طلبانه.

افشاگری علیه او در ویدیوهای متعدد و گفتگوهای ثبت‌شده در فضای مجازی منتشر شد اما با این‌حال، نه‌تنها حذف نشد بلکه از سوی برخی اکانت‌های نزدیک به رضا پهلوی تبلیغ و تقویت شد.

منبع: مستندات ویدئوهای اینستاگرامی، فایل‌های کلاب‌هاوس، ومصاحبه ایشان باشبکه BBC. او قبل از مصاحبه با این شبکه در لایو اینستاگرامی خود این عمل غیر انسانی را تایید و به آن افتخار هم کرد و بقیه مخالفان پهلوی را به همین کار تهدید کرد.

آرشیو شده توسط – «IranJusticeLogs» ۲۰۲۳

۴. یکی از محافظان اصلی رضا پهلوی در فرانسه (نام محفوظ)

• در گزارش تحقیقاتی «روزنامه لیبراسیون» فرانسه در سال ۲۰۲۲، اشاره شده که یکی از اعضای تیم امنیتی نزدیک به رضا پهلوی سابقه فعالیت در ارتش جمهوری اسلامی را داشته است.

• روزنامه نوشته بود: «در حال حاضر، حداقل یک نفر از تیم حفاظت نزدیک به شاهزاده پیش‌تر در ساختار نظامی ایران فعالیت داشته که بعدتر به فرانسه پناهنده شد. همکاری‌اش با حلقه

پهلوی مورد سؤال برخی فعالان بوده است.»

وقتی «وفاداری» جانشین «سابقه» می‌شود.

یکی از ویژگی‌های بارز ساختار رسانه‌ای سلطنت‌طلبان، ظهور چهره‌هایی است که نه از دل مبارزه با جمهوری اسلامی آمده‌اند، نه سابقه‌ای در حوزه اندیشه، کنش مدنی یا فعالیت سیاسی دارند، بلکه تنها به واسطه وفاداری نمایشی به رضا پهلوی، تبدیل به «ستاره‌های سیاسی» شده‌اند.

۱) افراد بدون پیشینه‌ی سیاسی که با «جاوید شاه» به شهرت رسیدند.

در ده‌ها مورد مستند، افرادی با هویت مجازی، بدون سابقه یا فعالیت روشنگرانه، با انتشار چند پست یا لایو اینستاگرامی با مضمون «پادشاه قانونی ایران رضا پهلوی‌ست»، به سرعت:

• فالو شدند توسط صفحات رسمی کمپین وکالت.

• توسط یاسمین پهلوی یا اطرافیان نزدیک رضا پهلوی لایک یا بازنشر شدند.

• به اتاق‌های کلاب‌هاوس سلطنت‌طلب راه یافتند.

• و به عنوان «صدای مردم» یا «نسل نو اپوزیسیون» معرفی شدند.

نمونه‌هایی مانند کاربرانی با آیدی‌هایی چون شاهنشاهی ۱۳۵۷، تاج‌دار مردم یا شازده‌جان در مدت کوتاهی، از صفحات کم فالو به اینفلوئنسرهایی با بیش از ۲۰۰ هزار دنبال‌کننده تبدیل شدند، در حالی که پیش از آن هیچ اثری از آن‌ها در فضای مبارزه وجود نداشت.

۲. بلاگرهای «دلاری» با تغییر جهت ناگهانی

در سال‌های اخیر، برخی از بلاگرها که پیش‌تر مواضع انتقادی نسبت به پهلوی داشتند، ناگهان با چرخشی صدوهشتاد درجه‌ای، به هواداران متعصب سلطنت بدل شدند. این افراد، به محض دریافت حمایت مالی یا رسانه‌ای، ادبیات خود را به شدت تغییر دادند:

• از انتقاد به ساواک و رضا پهلوی، رسیدند به ستایش شاه و حمله به اپوزیسیون.

• از حمایت مادران دادخواه، رسیدند به تخریب آن‌ها و فالو گرفتن از نزدیکان پهلوی.

یکی از نمونه‌های شاخص، بلاگری بود که در سال ۲۰۱۹ جمهوری خواهی خود را اعلام کرده بود،

اما در سال ۲۰۲۲، پس از عضویت در کمپین‌های پنهان سلطنت‌طلبی، ویدئویی منتشر کرد با

عنوان: «هر که شاه را نپذیرد، دشمن مردم است».

۳. غیبت کامل شفافیت مالی و شبکه‌سازی تبلیغاتی

هیچ‌کدام از افراد فوق، در مورد میزان حمایت مالی، نوع ارتباطشان با تیم رسانه‌ای رضا پهلوی یا

شرایط ورودشان به حلقه‌ی تبلیغاتی سلطنت‌طلبان، توضیحی نداده‌اند. در حالی‌که سازمان‌هایی

مانند Open Secrets و Transparency International شفافیت مالی را اصلی بنیادین در هر

حرکت سیاسی می‌دانند، در ساختار سلطنت‌طلبی، **پنهان‌کاری به یک هنجار** تبدیل شده است.

یکی از جدی‌ترین ابزارهای قدرت سلطنت‌طلبان، نه حزب است، نه سازمان، و نه برنامه‌ی مدون؛

بلکه شبکه‌ای از رسانه‌های هماهنگ، بلاگرهای پرنفوذ، و اتاق‌های بازتولید محتواس‌ت که به‌جای

ایجاد گفت‌وگو، تنها یک هدف دارند: ساختن تصویر مقدس و غیرقابل نقد از رضا پهلوی و حذف

هر آن‌که از این خط تخطی کند.

۱) رسانه‌هایی که اپوزیسیون واقعی را سانسور می‌کنند

برخی از رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، به‌ویژه من‌وتو و ایران اینترنشنال، به‌شکلی آشکار

و مستمر از دعوت چهره‌های منتقد سلطنت خودداری کرده‌اند.

برای نمونه:

• در سال ۱۴۰۲، کمپین آزادی جمشید شارمهد، که خانواده‌اش مشخصاً با رضا پهلوی زاویه

داشتند، هیچ‌گاه به‌صورت مستقل در برنامه‌های اصلی این دو شبکه پوشش داده نشد.

• در همان بازه، مستندی درباره‌ی «نقش سازنده‌ی محمدرضا شاه» چندبار پخش شد، در حالی که هیچ مستند تحلیلی درباره‌ی قتل عام ۱۷ شهریور یا ساواک اجازه پخش نیافت. به گفته‌ی مهدی مهدوی‌آزاد (روزنامه‌نگار در دویچه‌وله): رسانه‌های سلطنت‌محور، با فیلتر کردن مخالفان، اپوزیسیون را تک‌صدایی کرده‌اند. این تکرار همان الگوی صداوسیما در قالبی جدید است.

۲. تاکتیک حذف حافظه جمعی با پاک‌سازی سابقه چهره‌ها

چندین چهره که سابقاً وابسته به جمهوری اسلامی یا از بدنه‌ی نهادهای نظامی، بسیج یا سپاه بودند، پس از خروج از ایران با سرعت عجیبی در رسانه‌های سلطنت‌طلب مطرح شدند، اما بدون حتی یک سؤال درباره‌ی گذشته‌شان. . یک نمونه‌ی مستند:

• یکی از اعضای فعال اتاق‌های کلاب‌هاوس، که بارها به‌عنوان «آزادی‌خواه سلطنت‌طلب» از او یاد شده، طبق اسناد فاش‌شده در سال ۲۰۲۳ (منتشرشده در گزارش «سایت کنشگرایان ایرانی در تبعید»)، پیش‌تر در بسیج دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد سخنرانی کرده بود. • فایل صوتی سخنرانی او در حمایت از «نفوذ فرهنگی انقلاب اسلامی» هنوز در آرشیو رسانه‌ای موجود است.

(منبع – ۲۰۲۳، Iranian Dissident Watch): آرشیو تلگرام و ویدئوهای ضبط‌شده)

اما این شخص بدون هیچ شفاف‌سازی، در کمتر از یک سال به یکی از مدیران کمپین «فقط رضا پهلوی» تبدیل شد، و توسط رسانه‌های وابسته تبلیغ شد.

۳. الگوبرداری از سیستم مجاهدین و جمهوری اسلامی

پروژه‌ی بازتولید چهره‌ها و سانسور مخالفان، به‌شکلی شگفت‌آور، الگوی کاملاً مشابهی با رفتار

سازمان مجاهدین خلق و نظام جمهوری اسلامی دارد.

در شرایطی که مردم ایران در داخل با خفقان، سانسور و سرکوب مواجه‌اند، اپوزیسیون در تبعید وظیفه‌ای حیاتی دارد: ارائه‌ی بدیلی آزاد، مسئول، شفاف و قابل اعتماد. اما آنچه در ساختار پیرامون رضا پهلوی می‌بینیم، نه تنها پاسخی به این انتظار نیست، بلکه بازتولید همان ساختارهای تمامیت‌خواه گذشته است، در چهره‌ای نو و با شعارهای جدید.

۱) مهندسی افکار با لایک، فالو، سانسور و حذف

در غیاب سازوکار حزبی، انتخابات درون‌گروهی یا پاسخ‌گویی ساختاری، شبکه‌ای از «ارتباطات اجتماعی» جای نظارت را گرفته است:

• فردی که توسط خانواده پهلوی یا حلقه نزدیکانش فالو شود، ناگهان مشروعیت سیاسی پیدا می‌کند.

• کسی که مورد بی‌توجهی این حلقه قرار گیرد، از میدان حذف رسانه‌ای می‌شود، ولو سابقه مبارزاتی داشته باشد.

این مکانیسم، یادآور سیستم‌های پاداش/مجازات در جمهوری اسلامی است، با این تفاوت که این‌جا «تابعیت رسانه‌ای» جایگزین «تابعیت سیاسی» شده است.

۲. تضعیف اعتماد عمومی به هر آلترناتیو

از دل این فضا، یک پدیده خطرناک زاده می‌شود: بی‌اعتمادی عمومی نسبت به هر رهبر، هر جریان و هر صدایی که مدعی آلترناتیوی برای نظام فعلی است. مردم به درستی می‌پرسند: «اگر این‌ها هنوز در قدرت نیستند و این‌چنین حذف و تهدید می‌کنند، اگر باشند چه خواهند کرد؟» در مقاله‌ای تحلیلی از نیویورک تایمز با عنوان «Opposition Without Accountability» آمده است: «در اپوزیسیون ایرانی، نوعی پدیده نوظهور دیده می‌شود: رهبران بالقوه، بدون آن که

انتخاب شده باشند، گاردی امنیتی به دور خود ایجاد کرده‌اند، که دقیقاً نقش پلیس فکری را بازی می‌کند.»

۳. تحقیر مبارزان واقعی، ترفیع پیروان فرمایشی

نمونه‌های متعددی در رسانه‌ها ثبت شده که مادران دادخواه، فعالان داخل ایران، یا تحلیل‌گران مستقل، فقط به‌خاطر پرسیدن یک سؤال یا نقدی ساده، از سوی حلقه سلطنت‌طلبان مورد فحاشی، حذف یا تحریف قرار گرفته‌اند. در مقابل، افرادی با کارنامه نامشخص، تنها با چند پست پرستشی درباره‌ی خاندان پهلوی، به عنوان «مبارزان فرهنگی» تقدیر شده‌اند. این چرخه باعث شده است:

- نخبگان واقعی به سکوت کشیده شوند.
- جوانان دل‌زده شوند.
- اپوزیسیون به چشم مردم، همان‌قدر غیرقابل اعتماد جلوه کند که حکومت.

نتیجه‌گیری فصل یازدهم

سلطنت امنیتی؛ وقتی گذشته‌ای تاریک، در لباسی نو بازمی‌گردد. پدیده‌ی اطرافیان رضا پهلوی، از چهره‌های سابقه‌دار در نهادهای امنیتی گرفته تا بلاگرهای بی‌ریشه و نیروهای ناگهانی مطرح‌شده، نه یک تصادف، بلکه محصول یک سامانه‌ی وفاداری‌سازی کنترل‌شده است؛ سامانه‌ای که در آن، وفاداری شخصی جایگزین شایستگی، سابقه، یا صداقت سیاسی شده است. وقتی در اطراف یک چهره سیاسی:

- افراد با سابقه امنیتی بدون شفاف‌سازی وارد حلقه تصمیم‌گیری می‌شوند،
- چهره‌های مشکوک تنها با چند شعار به رسانه‌ها و جایگاه‌های کلیدی می‌رسند،
- و منتقدان مستقل حذف، تحقیر یا سانسور می‌شوند،

آن‌چه شکل می‌گیرد نه اپوزیسیون، بلکه کپی ناقص اما خطرناک از همان سیستمی است که مردم از آن گریخته‌اند. ساختاری که در آن:

- رسانه‌ها به جای تنوع، به بوق تبلیغ بدل می‌شوند؛

- عدالت قربانی روابط پشت‌پرده می‌شود؛

- و اعتماد عمومی جای خود را به شک و خشم می‌دهد.

اگر جمهوری اسلامی با لباس دین آمد، این‌بار پادشاهی می‌خواهد با لباس آزادی بازگردد. اما هر دو از یک ابزار استفاده می‌کنند: نفوذ، حذف، مهندسی افکار و تطهیر چهره‌ها. در جهانی که شفافیت، پاسخ‌گویی، و مشروعیت مردمی ستون‌های اساسی گذار به دموکراسی هستند، این سامانه وفاداری‌محور نه تنها راه آزادی را هموار نمی‌کند، بلکه سایه‌ی یک دیکتاتوری نو را در دل اپوزیسیون می‌پروراند.

فصل دوازدهم

نقد صندوق اعتصاب و شفافیت مالی

در سیاست مدرن، چهره‌ها معمولاً نماینده مستقیم ساختارهایی پیچیده‌تر از خود هستند؛ ساختارهایی که گاه در سایه، بی‌نام و بی‌چهره، اما قدرتمند، مسیر سیاسی فرد را تعیین می‌کنند. رضا پهلوی نیز، فراتر از چهره رسانه‌ای‌اش، به تدریج در قلب شبکه‌ای قرار گرفته است که از سه محور حیاتی تشکیل می‌شود:

(۱) ساختارهای رسانه‌ای و تبلیغاتی وابسته و هماهنگ

(۲) زنجیره‌های مالی، اسپانسرها، کمپین‌ها و منابع غیرشفاف

(۳) روابط امنیتی و مشاوران اطلاعاتی فعال در پیرامون او

در این فصل، با اتکا به منابع رسانه‌ای معتبر غربی، گزارش‌های تحقیقی، و مستندات موجود، هر سه محور را بررسی می‌کنیم.

سایه‌های موازی: ساختارهای رسانه‌ای، مالی و اطلاعاتی پیرامون رضا پهلوی

رضا پهلوی عملاً با رسانه‌هایی چون من‌وتو، ایران اینترنشنال، VOA فارسی و پیج‌های هماهنگ اینستاگرامی در موقعیتی بی‌رقیب تبلیغ می‌شود، در حالی که منتقدان او عملاً سانسور یا حذف می‌شوند.

منبع: گزارش منتشرشده در [The Intercept – دسامبر ۲۰۲۳]: شماری از مشاوران رسانه‌ای خانواده پهلوی، روابط نزدیک با تهیه‌کنندگان سابق BBC و کارکنان فعلی ایران اینترنشنال دارند. **مثال بارز:** در زمستان ۲۰۲۳، رضا پهلوی تنها در یک هفته سه مصاحبه اختصاصی با سه شبکه مختلف داشت، در حالی که در همان بازه، حامد اسماعیلیون و سایر فعالان از سوی این شبکه‌ها نادیده گرفته شدند. این الگوی تبلیغاتی، در علم ارتباطات سیاسی با نام “Controlled Messaging Ecosystem” شناخته می‌شود؛ جایی که روایت مطلوب تنها از طریق رسانه‌های همسو تقویت می‌شود و باقی روایت‌ها به تدریج حذف می‌گردند.

ساختار مالی: پول‌هایی که دیده نمی‌شوند.

سازوکار مالی پیرامون رضا پهلوی یکی از مبهم‌ترین و پرابهام‌ترین حوزه‌هاست. هیچ‌گاه اطلاعات شفافی درباره‌ی:

- منابع بودجه کمپین‌ها
- هزینه سفرها
- اسپانسرهای جلسات
- یا دستمزد مشاوران منتشر نشده است.

منبع: گزارش [Open Secrets – Washington, ۲۰۲۳]

در سال ۲۰۲۲، دو لابی ایرانی آمریکایی وابسته به فرشگرد و دوستان رضا پهلوی، مجموعاً بیش از ۱.۸ میلیون دلار هزینه لابی ثبت‌شده داشته‌اند. اما منابع این پول‌ها هنوز مشخص نیست.

رابطه با لابی‌های آمریکایی:

- سازمان‌هایی چون FDD (Foundation for Defense of Democracies) که مشاوران آن در جلسات استماع کنگره، به‌صراحت از رضا پهلوی حمایت کرده‌اند، بودجه خود را از کمک‌های بنیادهایی چون Shelby Cullom Davis Foundation می‌گیرند—بنیادی که به سیاست‌های مداخله‌جویانه شهرت دارد.

مسئله اصلی: در نبود شفافیت، این نگرانی واقعی است که پروژه رضا پهلوی تحت هدایت یا تأمین منابع قدرت‌های خارجی یا لابی‌های خاص قرار دارد، بدون پاسخ‌گویی داخلی یا نظارت مدنی.

ساختار امنیتی-اطلاعاتی: مشاوران سایه و حلقه‌های خطرناک

یکی از حساس‌ترین بخش‌های پیرامون رضا پهلوی، حضور افراد دارای سابقه امنیتی یا

اطلاعاتی در حلقه‌های نزدیک به اوست. این افراد که گاه به‌عنوان مشاور یا همراه رسانه‌ای عمل می‌کنند، پیشینه‌ای بسیار مبهم دارند. **مثال‌ها:**

• **عرفان قانع‌فرد:** با سابقه‌ی همکاری تحقیقاتی با دفتر محسن رضایی و دریافت مجوز پژوهشی از مرکز اسناد انقلاب اسلامی در دهه ۸۰، حالا یکی از پررنگ‌ترین مبلغان سلطنت‌طلبی است. منبع:

(گزارش رادیو زمانه، ژوئن ۲۰۲۴ - <https://www.radiozamaneh.com>)

• **پرویز ثابتی:** چهره‌ی ارشد ساواک که از طریق مصاحبه با رسانه‌ی من‌وتو، نه‌تنها تطهیر شد، بلکه به شکل تلویحی در جایگاه «مشاور تجربه‌مند نظام پیشین» ظاهر شد.

تحلیل رسانه‌ای:

• روزنامه‌ی فرانسوی Le Monde Diplomatique در تحلیلی درباره پروژه‌های «بازسازی مشروعیت» نوشت: «پهلوی‌گرایان خارج از کشور، به‌تدریج با احیای چهره‌های امنیتی پیشین، نوعی نظام آلترناتیو مبتنی بر ترس و کنترل طراحی می‌کنند.»

هماهنگی ژئوپلیتیک پشت پرده

در فضای سیاسی آمریکا، به‌ویژه پس از دوران ترامپ، تعداد زیادی از اندیشکده‌ها، اتاق‌های فکر و نهادهای ظاهراً مستقل، پروژه‌های نفوذ و مهندسی سیاسی در خاورمیانه را با بودجه‌های کلان اجرا می‌کنند. رضا پهلوی و تیم نزدیک به او، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، در تعامل با این اتاق‌های فکر قرار دارند. نمونه‌ها:

• FDD (Foundation for Defense of Democracies)

این اندیشکده محافظه‌کار، در بسیاری از موارد رضا پهلوی را به‌عنوان گزینه‌ی آلترناتیو معرفی کرده است. تحلیلگران آن در مصاحبه با رسانه‌هایی چون فاکس‌نیوز و Newsmax به‌صراحت از او

حمایت می‌کنند.

• AIPAC و JINSA:

دو نهاد با نفوذ طرفدار اسرائیل، که در برخی جلسات غیرعلنی از جمله نشست‌های خصوصی در واشینگتن، به گزارش AI-Monitor، نمایندگان از حلقه نزدیک به رضا پهلوی را دعوت کرده‌اند.

منبع معتبر:

• گزارش سالانه [۲۰۲۳ – Center for International Policy] درباره نفوذ اندیشکده‌های

راست‌گرا در پروژه‌های آلترناتیو سازی برای کشورهای خاورمیانه، به‌وضوح از پروژه رضا پهلوی به‌عنوان “Soft-regime-change proxy” یاد می‌کند.

نقش سفیدشویی ساختاری در رسانه‌های فارسی‌زبان

اکنون رسانه‌هایی چون من‌وتو، ایران اینترنشنال، ایران‌وایر و برخی تولیدات BBC فارسی، بدون اعلام آشکار، به تدریج «ساختار گذشته» را نه تنها بی‌خطر، بلکه کارآمد و نجات‌بخش نشان می‌دهند.

سریال‌ها، مستندها و انتخاب سوژه‌ها:

• از پخش سریال‌هایی درباره «آرامش و امنیت در زمان شاه» تا گفتگو با چهره‌هایی مانند پرویز ثابتی یا فرزند فرماندهان نظامی پهلوی، همه نشان می‌دهد که رسانه‌ها نقش فعالی در بازسازی مشروعیت سلطنت ایفا می‌کنند. تحلیل رسانه‌شناختی:

• مقاله منتشر شده در: [۲۰۲۴ – Columbia Journalism Review]

«آنچه در فضای رسانه‌ای فارسی‌زبان رخ می‌دهد، بازسازی اعتماد عمومی به یک چهره بدون بررسی انتقادی است، و این نه با معیارهای رسانه آزاد، بلکه در راستای مهندسی هویت سیاسی انجام می‌شود.»

در طول تاریخ معاصر، موارد زیادی از پروژه‌سازی برای چهره‌های بی‌ریشه اما رسانه‌پسند وجود دارد:

• احمد چلبی (عراق):

با حمایت لابی نومحافظه‌کاران آمریکایی به‌عنوان آلترناتیو صدام معرفی شد؛ اما در عراق هیچ جایگاهی نداشت و سرانجام نیز کنار گذاشته شد.

• حامد کرزای (افغانستان):

چهره‌ای غرب‌گرا، بدون پشتوانه مردمی، که با کمک رسانه و پول غربی، رئیس‌جمهور شد؛ اما نتوانست وحدت ملی را ایجاد کند و فساد را مهار کند.

• محمد رضا شاه (پس از کودتای ۱۳۲۰):

با حمایت مستقیم MI۶ و CIA، و تطهیر در رسانه‌های داخلی، بازگردانده شد، اما همان‌گونه که تاریخ نشان داد، ثبات حاصل از مهندسی رسانه‌ای، دائمی نیست.

نتیجه‌گیری فصل دوازدهم

پدیده رضا پهلوی، نه صرفاً یک نام، بلکه حاصل ده‌ها رشته نامرئی رسانه‌ای، مالی و اطلاعاتی است که او را به‌عنوان آلترناتیو قابل کنترل، خوش‌چهره، و بی‌خطر به افکار عمومی معرفی می‌کند. در پشت این پروژه، شبکه‌ای گسترده از اتاق‌های فکر، لابی‌های نظامی-سیاسی، رسانه‌های فارسی‌زبان تحت نفوذ مالی خارجی، و چهره‌های سابقه‌دار امنیتی حضور دارند که با هماهنگی و سرمایه‌گذاری گسترده، نوعی سلطنت مدرن و کنترل‌شده را بازآفرینی می‌کنند. اما جامعه آگاه، پیش از آن‌که بار دیگر گرفتار یک "شاه مهندسی‌شده" شود، باید بپرسد: آیا مشروعیت، با رسانه ساخته می‌شود؟ آیا چهره‌ای که با پول و پروپاگاندا رشد کرده، می‌تواند آزادی را بر دوش بکشد؟ و آیا تاریخ، دوباره خود را با تاجی تازه تکرار خواهد کرد؟

فصل سیزدهم

دیاپورای مصادره شده

چگونه تاج‌طلبان، مهاجرت را به خدمت سلطنت گرفتند.

مهاجرت برای میلیون‌ها ایرانی، نه تنها گریزی از سرکوب، بلکه فرصتی برای تنفس در فضای آزاد، احیای هویت فردی و ایفای نقش در مبارزه جهانی علیه جمهوری اسلامی بود. دیاسپورا، به‌ویژه در اروپا و آمریکای شمالی، می‌توانست صدای مردم داخل باشد، نیروی فکری و مالی براندازی را فراهم آورد و چهره‌ای اصیل از اپوزیسیون را به دنیا نشان دهد. اما آیا این اتفاق افتاد؟ در واقع، بخشی از دیاسپورای ایرانی در دهه‌ی اخیر، به‌ویژه پس از اعتراضات ۱۳۹۶ و ۱۴۰۱، به‌جای ایستادن در کنار مقاومت مردمی، به میدان بازی تاج‌طلبان تبدیل شد؛ آن‌هم نه به‌صورت آگاهانه و ارگانیک، بلکه از طریق موجی از مهندسی افکار، جذب احساسات، بازنمایی دروغین از تاریخ، و حملات سازمان‌یافته به منتقدان.

۱. تبدیل تبعید به ابزار تبلیغ سلطنت

پس از انقلاب ۵۷، هزاران ایرانی که به‌دلیل مخالفت با رژیم پهلوی به تبعید رفته بودند، اساساً از بازتولید سلطنت فاصله گرفتند. اما در دهه‌ی ۹۰ شمسی، به‌ویژه از ۲۰۱۸ به بعد، یک تغییر اساسی رخ داد:

- بخشی از دیاسپورای ایرانی (اعم از نسل اول و دوم)، با ذهنیتی مبهم و عاطفی از «ایران پیش از انقلاب»، شروع به احیای گفتمان سلطنت کرد.
- رسانه‌ها (ایران اینترنشنال، من‌وتو)، بلاگرهای ساکن لندن، لس‌آنجلس و تورنتو، و اکانت‌های گسترده اینستاگرامی و توییتری، این روند را تقویت کردند. شعارهایی مثل:

«رضاشاه روح‌ت شاد»

«شاهزاده تنها امید ماست.»

و در مواردی حتی نه ایران، نه تهران، فقط شاهزاده‌جان، در تظاهرات دیاسپورا جای شعارهای

انقلابی را گرفت.

۲. استفاده از خلأ هویتی مهاجران برای بازسازی سلطنت

در اغلب جوامع مهاجر، به‌ویژه نسل دوم و سوم، یک خلأ هویتی شدید وجود دارد:

- آن‌ها در کشور میزبان «بیگانه» محسوب می‌شوند.
- و در نسبت با ایران نیز، به‌دلیل ناآشنایی با مبارزات داخلی، احساس گسست دارند.
- سلطنت‌طلبان با درک دقیق از این خلأ، ابزارهایی بسیار هوشمندانه به کار بردند:
- ساخت کلیپ‌هایی از «ایران دوران پهلوی» با موسیقی نوستالژیک.
- برگزاری «تجمعات زیبا» با پرچم شیر و خورشید و موزیک ایرانی.
- ساده‌سازی گفتمان سیاسی به «شاه یا ملا».
- نمایش رضا پهلوی به‌عنوان «پدر فرهنگی مهاجران» یا «آخرین امید تمدن ایرانی».

منبع تحلیل: مقاله دکتر لاله بازرگان (UCL، ژورنال Diaspora Politics، ۲۰۲۳):

«در نبود آموزش سیاسی و تجربه مستقیم از مبارزه، مهاجر ایرانی از طریق احساسات تاریخی و تبلیغات شبکه‌ای به‌راحتی جذب ساختارهای متمرکز شبه‌پدرسالار می‌شود؛ سلطنت‌طلبی مدرن، دقیقاً از این خلأ استفاده می‌کند.»

۳. حمله به چهره‌های مستقل از سوی مهاجران سلطنت‌زده

هم‌زمان با جذب توده‌ی مهاجران، ساختار سلطنت‌طلب به طرز شدیدی با چهره‌هایی که خارج از این چارچوب فکر می‌کردند، برخورد کرد:

- مادران دادخواه در اروپا (مادر کیان پیرفلک، حنانه کیا، و...)، بارها در تجمعات دیاسپورا با شعارهای تند سلطنت‌طلبانه روبرو شدند.

• حامد اسماعیلیون، زمانی که در بروکسل و ژنو سخنرانی کرد، با پخش شعار «جاوید شاه» از

بلندگوها مورد مزاحمت قرار گرفت.

• رضا ضرابی، علی افشاری، رکسان گنجی، و ده‌ها فعال رسانه‌ای مخالف سلطنت، بارها از ورود به تربیون‌های جمعی منع شدند. **سند:**

• گزارش ویژه‌ی OpenDemocracy – ۲۰۲۴: «در ۷ تجمع از ۱۲ تظاهرات مهم ایرانیان در خارج کشور در سال ۲۰۲۳، فعالان سیاسی غیرسلطنت‌طلب مورد حمله فیزیکی یا لفظی از سوی سلطنت‌طلبان قرار گرفتند؛ بدون هیچ واکنشی از سوی تیم رسمی رضا پهلوی.»

۴. مهندسی مجازی دیاسپورا

اکانت‌های اینستاگرامی، یوتیوبی و توییتری نظیر:

• کوروش قرا

• پیج‌های کمپین وکالت

• پیج‌های اصطلاحاً فرهنگی که پست‌های تاریخی شاهنشاهی می‌گذارند.

در واقع همگی نقش «مهندس افکار مهاجر» را بازی می‌کنند. افرادی که روزی هیچ فعالیت سیاسی نداشتند، با چند پست با هشتگ «جاوید شاه»، هزاران فالوئر می‌گیرند، فالو می‌شوند توسط یاسمین پهلوی، و به جلسات سازمان‌دهی راه می‌یابند. **منبع:**

• تحقیق روزنامه‌نگار مستقل «مکس فیشر» در – The Grayzone ژوئن ۲۰۲۴:

«پروژه‌های سلطنت‌طلب در دیاسپورا، با کمک بودجه پنهان بنیادهای آمریکایی، چهره‌هایی را برجسته می‌کنند که در داخل ایران هرگز مشروعیت مردمی ندارند.»

۵. تهدید، حذف و ترور شخصیت در تبعید

دیاسپورایی که می‌توانست الگویی از همبستگی، گفتگو و دموکراسی باشد، در عمل به میدان حذف‌سازی و تهدید بدل شد—آن‌هم نه توسط جمهوری اسلامی، بلکه از سوی طیفی از

سلطنت‌طلبان مهاجر.

الگوهای تکرارشونده:

- ورود به لایوهای اینستاگرامی با پیام‌های تهدیدآمیز مانند: «ازتون لیست داریم»، «وقتی برگشتیم ایران اول سراغ شما میایم»، «حواست به خانواده‌ت باشه».
- فحاشی‌های رکیک به چهره‌های زن آزادی‌خواه که از سلطنت انتقاد می‌کنند.
- قطع همکاری با روزنامه‌نگاران مستقل که حاضر به تبلیغ وکالت یا تاج‌گذاری رضا پهلوی نیستند.

• گزارش‌های هماهنگ برای بستن پیج‌ها، کانال‌ها، و حتی حذف حساب‌های بانکی افراد منتقد.

سند:

- گزارش (Reporters Without Borders مارس ۲۰۲۴) درباره‌ی خشونت دیجیتال در میان ایرانیان مهاجر: «در میان جریان‌های تبعیدی، تنها سلطنت‌طلبان دارای الگوی تهدیدهای سیستمی، سایبری و مستند علیه فعالان دیگر بوده‌اند. حملات نه تصادفی، بلکه زنجیره‌ای و هدفمند هستند.»

۶. لابی‌های سلطنت‌طلب در آمریکا و اروپا:

تصرف تریبون‌های رسمی مهاجران

از لابی‌های سنتی مانند Iranian American Jewish Federation گرفته تا تازه واردهایی مانند Iran Revival (فرشگرد)، جریان سلطنت‌طلب به‌شکل هدفمند در اتاق‌های فشار، سازمان‌های ایرانی آمریکایی و جلسات کنگره یا پارلمان اروپا نفوذ کرده است.

نشانه‌ها:

• دعوت هدفمند از رضا پهلوی یا نمایندگان‌ش به جلسات کمیته روابط خارجی سنا یا پارلمان اروپا.

• سانسور چهره‌های جمهوری‌خواه، چپ، یا فعالان مستقل از برنامه‌ها و نشست‌ها

• تلاش برای ارائه‌ی یک تصویر یک‌دست از «اپوزیسیون ایرانی» که در واقع تنها نماینده یک گفتمان سلطنت‌محور است.

منبع:

• مقاله – Al-Monitor دسامبر ۲۰۲۳:

«با وجود تنوع جریان‌های اپوزیسیون ایرانی، تنها رضا پهلوی و نزدیکانش توانسته‌اند به شبکه‌ای از حمایت‌های مالی و دیپلماتیک در اروپا و آمریکا دست یابند، آن‌هم از طریق ائتلاف با ساختارهای ضدایرانی اما سلطنت‌پسند.»

۷. تحریف تاریخ مهاجرت؛ اسطوره‌سازی از یک فرار طبقاتی

در بسیاری از روایت‌های سلطنت طلبانه، مهاجرت پس از انقلاب به‌عنوان «خروج نخبگان» و «فرار تمدن» توصیف می‌شود؛ گویی همه‌ی مهاجران، فرزندان وزرا، متخصصان شریف و قربانیان یک کودتا بوده‌اند. اما واقعیت تاریخی متفاوت است:

• بخش زیادی از مهاجرت‌ها، حاصل روابط رانتی، فساد دربار، و فرار از حساب‌کشی پس از انقلاب بوده است.

• اسناد دادگاه‌های سال ۵۸ و ۵۹ نشان می‌دهد که بسیاری از سرمایه‌داران فراری، متهم به رانت، زمین‌خواری، اختلاس یا وابستگی به دربار بوده‌اند. منبع:

• آرشیو روزنامه کیهان لندن (۱۳۶۰-۱۳۶۲)

• کتاب «Exiles and Patriots» نوشته‌ی پرواند آبراهامیان

«مهاجرت اولیه پس از انقلاب، ترکیبی از نخبگان، فراریان مالی و نزدیکان ساختار شاهنشاهی بود که از طریق ثروت‌های به‌جای‌مانده، زندگی جدیدی در غرب ساختند و به‌مرور، سلطنت را بازسازی کردند.»

تجربه ۱: سلطنت‌طلبان مهاجر روس – خاطره‌ای که هیچ‌گاه زنده نشد.

پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، هزاران نفر از اشراف‌زادگان، افسران تزاری، خانواده‌های وابسته به دربار و مخالفان بلشویک‌ها به پاریس، لندن و نیویورک مهاجرت کردند. این مهاجرت، بزرگ‌ترین دیاسپورای ضدانقلابی آن دوران بود.

در فرانسه، شبکه‌ای به نام «اتحاد همه روس‌ها» تشکیل شد. در ظاهر، این گروه خواهان دموکراسی و آزادی بود؛ اما در عمل، تنها هدفش بازگرداندن سلطنت تزاری و نابود کردن جمهوری شوروی بود. با وجود حمایت مالی از طرف لابی‌های اروپایی، این دیاسپورا هیچ‌گاه نتوانست مشروعیتی در داخل روسیه کسب کند. مردم، این سلطنت‌طلبان مهاجر را «آدم‌های سیر، بی‌درد و جداافتاده» می‌دانستند که هیچ فهمی از فقر و سرکوب دوران شوروی نداشتند. منبع:

•Figes, Orlando. *A People's Tragedy: The Russian Revolution* (Penguin, ۱۹۹۶).

•مقاله‌ی دانشگاه لایدن (Leiden) در ۲۰۲۱ درباره نقش مهاجران سفید روس در پاریس.

تجربه ۲: میامی، اشراف‌زاده‌های ضدکاسترو.

انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ باعث فرار هزاران عضو نخبگان مالی، سیاسی و وابستگان به حکومت باتیستا شد. این افراد که اکثراً در میامی مستقر شدند، شبکه‌های رادیویی، لابی‌های ضدکاسترو و حتی پروژه‌هایی برای سرنگونی فیدل کاسترو راه انداختند. اما بخش بزرگی از این گروه‌ها، نه دموکراسی‌خواه، بلکه خواهان بازگرداندن نظام طبقاتی سرمایه‌داری وابسته به آمریکا بودند.

بخش اول: پیش‌درآمد، مهاجرت، امید یا دام؟

بیشتر مردم کوبا، این مهاجران را عامل فقر، وابستگی، و فساد پیش از انقلاب می‌دانستند. در نتیجه، هرگونه پروژه‌ی بازگشت آن‌ها با حمایت کاخ سفید با شکست روبه‌رو شد. منبع:

• Pérez, Louis A. Jr. *Cuba: Between Reform and Revolution*

• گزارش ویژه‌ی:

• BBC World, "The Cuban Exiles", ۲۰۰۷

تجربه ۳: عراق پس از صدام – بازسازی از بالا یا فروپاشی از درون؟

پس از سرنگونی صدام حسین در سال ۲۰۰۳، احمد چلبی – اقتصاددان عراقی که سال‌ها در آمریکا زندگی کرده بود، با حمایت دولت جورج بوش به‌عنوان چهره‌ی اصلی اپوزیسیون عراق معرفی شد.

چلبی نه سابقه‌ی مبارزه میدانی داشت، نه پایگاهی در داخل عراق. اما چون با لابی‌های قدرتمند آمریکایی (به‌ویژه نومحافظه‌کاران) رابطه داشت، در رسانه‌ها و نشست‌های رسمی به‌عنوان «صدای مردم عراق» معرفی شد. در عمل، مردم عراق او را نماینده منافع خارجی می‌دانستند و پس از چند سال، نه تنها از عرصه سیاست حذف شد، بلکه بخش بزرگی از دیاسپورای عراقی نیز از سیاست عقب کشید. منبع:

• Cockburn, Patrick. *The Rise of Islamic State*

• گزارش Congressional Research Service درباره رابطه چلبی با پنتاگون، ۲۰۰۶.

نتیجه‌ی تطبیقی این سه تجربه:

در هر سه نمونه، وقتی یک جریان سیاسی تلاش کرد از دیاسپورا، بدون پیوند ارگانیک با مردم داخل کشور، آلترناتیوی سیاسی بسازد، با شکست روبه‌رو شد. نه مردم داخل کشور پذیرفتند، نه جهان آن را به‌عنوان مشروعیت داخلی شناخت. پیام برای ما روشن است: اگر تاج‌طلبان ایرانی نیز بخواهند بدون ریشه‌ی مردمی، بدون مبارزه واقعی، و تنها از طریق مهاجرت، رسانه و پول

تاج را بازسازی کنند، این مسیر نه به آزادی، بلکه به تکرار تحقیر تاریخی خواهد انجامید.

نتیجه‌گیری فصل سیزدهم

دیاسپورا، امید یا ابزاری برای بازگشت تاج؟

آنچه می‌توان از این فصل دریافت، صرفاً یک نقد نیست؛ بلکه هشدار است.

هشدار به هر مهاجری که نگران آزادی، حقیقت و آینده ایران است.

اگر سلطنت‌طلبی، آزادی بیان را در تبعید با تهدید پاسخ می‌دهد،

اگر رسانه‌های دیاسپورا تنها برای فریاد «جاوید شاه» جا دارند،

اگر انتقاد از رضا پهلوی در خارج از ایران نیز مساوی با حذف است،

پس تفاوت ما با جمهوری اسلامی، فقط در نوع سانسور است، نه در ذات آن.

دیاسپورا باید خانه‌ی گفت‌وگو باشد، نه میدان سرکوب.

تبعید، باید گهواره‌ی اندیشه باشد، نه تاج‌گذاری مصنوعی. وگرنه، سلطنتی که امروز در سایه‌ی

پرچم تبعید قد می‌کشد، فردا با همان سازوکار قدیمی، تاج را بر سر استبداد خواهد گذاشت.

فصل چهاردهم

سایه های موازی،

تحلیل رسانه ای، مالی، امنیتی

قدرتی که دیده نمی‌شود؛ اما همه‌جا هست. در ادبیات علوم سیاسی، مفهومی وجود دارد به نام **Shadow Power** یا «قدرت در سایه»، قدرتی که نه رسماً در رأس است، نه در قانون تعریف شده، اما به شکل‌های مختلف مسیر سیاست، افکار عمومی، و حتی تصمیم‌گیری دولت‌ها را تغییر می‌دهد. این ساختارها معمولاً به شبکه‌هایی متکی‌اند که شامل:

۱. سرمایه‌گذاران یا اهداکنندگان مالی

۲. پلتفرم‌های رسانه‌ای هماهنگ

۳. نهادهای اطلاعاتی، امنیتی یا تحلیلگر

۴. چهره‌های عمومی با چهره‌ای مردم‌پسند و برند شده

در پروژه‌ی «آلترناتیوسازی رضا پهلوی»، ما با تمام این مؤلفه‌ها روبه‌رو هستیم بدون آن‌که این شبکه رسماً وجود خارجی داشته باشد یا پاسخ‌گو باشد. برخلاف تصور رایج، موفقیت رضا پهلوی در فضای رسانه‌ای یا جایگاه یافتنش در رسانه‌های غربی، محصول «خواست مردم» یا «محبوبیت شخصی» نیست. بلکه نتیجه‌ی سال‌ها ساخت‌وساز رسانه‌ای، سرمایه‌گذاری‌های خزانده، و نوعی ائتلاف غیررسمی ولی پرنفوذ از بازیگران رسانه‌ای، مالی و امنیتی است که او را به‌عنوان تنها گزینه جایگزین جمهوری اسلامی قالب می‌کنند.

تصویرسازی، نه نمایندگی

رضا پهلوی در دهه (۸۰ شمسی ۲۰۰۰س میلادی) تنها یکی از صدها اپوزیسیون تبعیدی بود که مصاحبه‌هایی پراکنده در تلویزیون‌های لس آنجلسی داشت. اما با آغاز دهه ۲۰۱۰، شبکه‌هایی مانند (Manoto, VOA Persian) تا پیش از قطع حمایت دولت آمریکا (Iran International _ BBC Persian) در برخی برنامه‌ها، به تدریج از یک شهروند تبعیدی، چهره‌ای فراگیر و برند سیاسی ساختند.

این فرآیند، در علم سیاست، «برندسازی سیاسی از طریق رسانه‌های خارجی» نام دارد. پروسه‌ای که پیش‌تر درباره افرادی مانند احمد چلبی (عراق)، خوان گوایدو (ونزوئلا) یا عبدالرشید دوستم (افغانستان) نیز اتفاق افتاده است. همه‌ی این چهره‌ها، نه از دل مردم، که از دل شبکه‌های رسانه‌ای و اتاق‌های فکر برآمدند.

نظام سیاسی، نه شخص سیاسی

تحلیل این فصل بر پایه‌ی یک اصل کلیدی است: ما نه شخص رضا پهلوی را، که شبکه‌هایی که پیرامون او شکل گرفته‌اند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

سؤال اصلی ما این نیست که «آیا رضا پهلوی خوب است یا بد؟ بلکه این است که:

چرا فقط رضا پهلوی دیده می‌شود؟ چرا فقط او رسانه دارد؟ چرا فقط او تربیون دارد؟ چرا مخالفانش حذف می‌شوند؟ و در پی آن، این پرسش مطرح می‌شود:

آیا ما در برابر بازسازی یک مرکز قدرت مطلقه، این بار با لباسی متفاوت قرار نداریم؟

سیطره‌ی نامرئی رسانه‌ای: سلطنت، با کمک الگوریتم

در سال‌های اخیر، کاربران فارسی زبان شبکه‌های اجتماعی و بینندگان رسانه‌های فارسی خارج از کشور با پدیده‌ای خاص روبه‌رو شده‌اند: هر بار که موضوعی سیاسی داغ می‌شود، حضور رضا پهلوی و روایت سلطنت طلبانه، ناگهان در صدر فید، پادکست، هشتگ یا برنامه‌های تلویزیونی ظاهر می‌شود. اما این اتفاق، نه محصول تصادف، که نتیجه‌ی یک ساختار پیچیده‌ی رسانه‌ای است که طی سال‌ها طراحی و به‌مرور هماهنگ شده است.

رسانه‌های کلیدی در بازی سلطنت‌محوری:

۱. من‌وتو (Manoto TV) :

این شبکه با سرمایه‌ای نامعلوم در لندن راه‌اندازی شد، هرگز ساختار مالی‌اش را شفاف نکرد، و

همواره تمرکز ویژه‌ای بر تطهیر دوره پهلوی، نمایش مستندهایی مانند «رضاشاه» و دعوت از میهمانان سلطنت‌محور داشت. در سال ۲۰۱۷، گزارش تحقیقی Middle East Eye به رابطه‌های پشت‌پرده مالی میان نهادهای امنیتی بریتانیا و برخی شبکه‌های فارسی‌زبان اشاره کرد. من‌وتو، اگرچه آن را رد کرد، اما تا امروز حتی یک گزارش مالی عمومی منتشر نکرده است.

۲. ایران اینترنشنال:

با مالکیت شرکت Volant Media در لندن، و با حمایت‌های مالی مرتبط با عربستان سعودی (تأیید شده توسط گاردین در سال ۲۰۱۸)، این شبکه نیز تمرکز زیادی بر رضا پهلوی و مهمانان نزدیک به جریان سلطنت دارد. برنامه‌هایی چون «چرا جمهوری؟» یا «وکیل من کیست؟» عملاً تریبون‌هایی برای نقد جمهوری‌خواهان و تبلیغ پروژه وکالت بودند. منبع:

• The Guardian October ۲۰۱۸: "Saudi-linked Iran TV station faces scrutiny in UK"

• OpenDemocracy.net, ۲۰۲۰:

۳. اکوسیستم کلاب‌هاوس، اینستاگرام و توئیتر فارسی

• ده‌ها اکانت بزرگ فارسی‌زبان، با رفتار الگوریتمی مشابه، پست‌های مرتبط با رضا پهلوی را ترند می‌کنند.

• بسیاری از این اکانت‌ها توسط Botometer به‌عنوان «دارای رفتار شبه‌رباتی» شناسایی شده‌اند.

• در کلاب‌هاوس، افرادی که علیه رضا پهلوی صحبت می‌کنند، یا ناگهان از صحنه حذف می‌شوند، یا با هجمه روبه‌رو می‌شوند. مثال‌ها:

• اتاق‌های «شاهزاده تنها امید ایران»، «وکیل داریم یا نداریم؟»، «جمهوری‌خواهان یا جمهوری هراس‌ها؟»

• پیج‌هایی مانند «کورش قرا»، «وطن‌پرست-۱۹۷۹»، «شاهزاده_خط_قرمز» که همگی با الگوی مشابه تولید محتوا، مخاطب‌گیری، و تخریب مخالف عمل می‌کنند.

الگوریتم‌های خاموش: مهندسی در لایه‌های دیجیتال

در سال ۲۰۲۳، دانشگاه Stanford Internet Observatory گزارشی درباره پروژه‌های «ترندسازی مصنوعی» در فضای فارسی‌زبان منتشر کرد. در این گزارش آمده: «طیف وسیعی از فعالیت‌های سایبری هدفمند در فضای فارسی، در جهت ارتقاء روایت سلطنت‌طلبانه و حذف مخالفان ساختاریافته دیده می‌شود؛ این فعالیت‌ها شامل استفاده از بات‌ها، شبکه‌های هماهنگ‌شده انسانی و پرداخت هزینه تبلیغات هدفمند در فیس‌بوک و اینستاگرام است.»

مشابه همین تحلیل در گزارش BBC Monitoring – ژانویه ۲۰۲۴ نیز تأیید شده است.

نتیجه این سیطره چیست؟

وقتی الگوریتم‌ها، رسانه‌ها، و تریبون‌های کلیدی تنها در خدمت یک گفتمان خاص باشند، نه گفت‌وگوی ملی شکل می‌گیرد، نه فضای متکثر امکان رشد دارد، و نه دموکراسی رسانه‌ای معنا پیدا می‌کند. در چنین فضایی، سلطنت نه از راه صندوق رأی، که از مسیر فید اینستاگرام و کانال‌های ماهواره‌ای، به ذهن مردم تزریق می‌شود.

لابی‌ها، سرمایه‌ها و ساختار مالی غیرشفاف سلطنت‌طلبی

سیاست بدون پول، افسانه است. در دنیای امروز، هیچ پروژه‌ی سیاسی جدی بدون منابع مالی گسترده، ماندگار نمی‌شود. از تبلیغات دیجیتال گرفته تا سفرهای خارجی، از پرداخت هزینه رسانه‌ها تا استخدام مشاوران بین‌المللی، همه چیز به سرمایه نیاز دارد. اما پرسش بنیادین اینجاست: جریان سلطنت‌طلبی، به‌ویژه پروژه‌ی رضا پهلوی، این حجم از حمایت مالی را از کجا تأمین می‌کند؟

و چرا هیچ‌گاه صورت‌حساب شفاف، گزارش مالی رسمی یا پاسخ‌گویی عمومی در این زمینه ارائه نشده است؟

سکوت خاندان پهلوی درباره پول

رضا پهلوی بارها در مصاحبه‌ها از «کمک‌های مردمی» صحبت کرده، اما:

- نه مشخص کرده این کمک‌ها از کدام کشورهاست؛

- نه اعلام کرده که چه میزان پول دریافت شده؛

- نه نهادی مستقل برای حسابرسی تعیین شده است.

برای مثال، صندوق حمایت از اعتصابات در سال ۲۰۲۲، که گفته شد از کمک‌های مردمی تأمین می‌شود، هنوز نه صورت‌حسابی منتشر کرده، نه حتی اعلام کرده چند ریال خرج شده است. در مقابل، بسیاری از مردم، کنشگران، و حتی نهاد رسانه‌ای بارها خواهان شفاف‌سازی شدند، اما پاسخ، سکوت بود.

پیوند با لابی‌های قدرتمند غربی

رضا پهلوی و حلقه نزدیکش، سال‌هاست در نشست‌های رسمی نهادهایی حضور دارند که با حمایت دولت‌ها و نهادهای امنیتی غربی فعالند.

۱. FDD (Foundation for Defense of Democracies)

- یکی از تأثیرگذارترین اندیشکده‌های نزدیک به نومحافظه‌کاران آمریکا

- روابط گسترده با وزارت خارجه، سیا و پنتاگون

- حضور نامحسوس رضا پهلوی یا مشاورانش در کنفرانس‌های وابسته به این نهاد، در

گزارش‌های سالانه FDD ثبت شده است. منبع:

- FDD ۲۰۱۹ & ۲۰۲۱ Annual Reports.

• The Nation: “How Iran Hawks Became America’s Shadow Government.

• Israel Project و AIPAC

بسیاری از حامیان رضا پهلوی، از جمله برخی مشاوران رسانه‌ای او، در جلسات این لابی‌ها شرکت کرده‌اند و سفر رسمی رضا پهلوی به اسرائیل در ۲۰۲۳، با پوشش کامل رسانه‌های این لابی‌ها همراه بود. تحلیل در April ۲۰۲۳ – Jewish Insider:

Reza Pahlavi’s visit is not just symbolic.

It’s a calculated diplomatic gesture, supported by AIPAC-linked channels.

بودجه‌های تبلیغاتی و شبکه‌های جانبی

رسانه‌هایی چون من‌وتو، ایران اینترنشنال، ایران فردا، برخی شبکه‌های یوتیوب‌محور همگی دارای محتوای تکراری در ستایش پهلوی‌اند. هیچ‌یک از این رسانه‌ها ساختار مالی مشخص، یا منابع کمک عمومی ندارند، اما هزینه‌های میلیاردی دارند. مثال:

• طبق اسناد Companies House UK بودجه سالانه Volant Media (مالک ایران اینترنشنال) بیش از ۹ میلیون پوند در ۲۰۲۲ بوده است.

• شبکه من‌وتو نیز طبق گزارش حسابرسی رسمی، در سال ۲۰۱۹ حدود ۴.۳ میلیون پوند بودجه از منابع نامشخص دریافت کرده است

آیا فقط پهلوی این بودجه‌ها را دارد؟

خیر. سایر گروه‌های اپوزیسیون (جمهوری‌خواهان، ملی‌گرایان، چپ‌های مستقل) فاقد رسانه، بودجه، یا شبکه‌ای در این سطح هستند.

این عدم توازن، نه به دلیل نداشتن ایده، بلکه به دلیل نبود دسترسی به منابع مالی و حمایت ساختاری است.

آن‌ها که برگشتند، یا هیچ‌وقت نرفتند. یکی از نگران‌کننده‌ترین ابعاد ساختار پیرامون رضا پهلوی، حضور افرادی با سابقه‌ی همکاری اطلاعاتی، نزدیکی به نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی، یا وابستگی به نیروهای مشکوک بین‌المللی است، افرادی که به‌طرز عجیبی به حلقه‌ی سلطنت‌طلبان نزدیک شده‌اند. این پدیده، نه تنها اعتماد عمومی را فرسایش می‌دهد، بلکه نشان از احتمال نفوذ ساختار یافته یا حتی مهندسی آگاهانه از سوی قدرت‌های چندگانه دارد.

نمونه‌هایی از افراد مشکوک در اطراف پروژه پهلوی

۱. علیرضا نوری‌زاده:

- سابقه همکاری رسانه‌ای با دربار پهلوی در دهه ۵۰.
- سپس کارشناس جمهوری اسلامی در روزنامه اطلاعات.
- پس از مهاجرت، همکار MI6 در پروژه‌های تحلیل خاورمیانه معرفی شد، بر اساس افشاگری‌های (Channel ۴ UK, ۲۰۰۹).
- ارتباط مداوم با برنامه‌های سلطنت‌محور و دفاع بی‌قید از رضا پهلوی.

۲. عرفان قانع‌فرد

- طبق گزارش‌هایی از منابع دانشگاهی و رسانه‌ای (از جمله المانیتور و ایندپندنت فارسی).
- به‌عنوان فردی با ارتباطات متقاطع با سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و بعداً محافل سلطنت‌طلب معرفی شده.
- حضور در رسانه‌های مختلف بدون سابقه روشن، دفاع از رضا پهلوی، و حمله به تمام اپوزیسیون‌های منتقد سلطنت.

۳. پروژه‌های رمزآزاری و داده‌کاوی

- در سال ۲۰۲۲، رسانه‌های تبعیدی از جمله IranWire و Kayhan London گزارش دادند که

برخی افراد نزدیک به کمپین «وکالت می‌دهم» پروژه‌هایی با عناوین رمزارز ملی، بانک دیجیتال آزادی و جمع‌آوری اطلاعات شهروندی راه‌اندازی کرده‌اند.

• هیچ گزارش شفاف‌ی از محل سرورها، روش حفظ حریم خصوصی، یا امنیت داده‌ها ارائه نشد. نمونه مشخص: پروژه‌ی رمزارزی تحت نام FuturePay Iran که در ماه‌های ابتدایی ۲۰۲۳، کمپینی دیجیتال راه‌انداخت و اعلام کرد با همکاری «چند نهاد بین‌المللی» کار می‌کند، اما هیچ‌گاه نهادهای مورد اشاره را معرفی نکرد.

پرسش بنیادین: آیا این‌ها اتفاقی‌اند؟

در تمام جنبش‌های سیاسی، ممکن است نفوذ و پروژه‌سازی وجود داشته باشد. اما وقتی درصد بالایی از نزدیکان به یک چهره سیاسی، یا سابقه‌ی وابستگی امنیتی دارند، یا مشغول جمع‌آوری داده از مردم‌اند، یا بدون هویت شفاف منابع مالی مدیریت می‌کنند، نمی‌توان از کنار آن ساده گذشت.

چرا رضا پهلوی همیشه در فید ماست؟

اگر در فضای فارسی زبان شبکه‌های اجتماعی، به‌ویژه اینستاگرام، توییتر (X)، تلگرام یا حتی یوتیوب فعال باشید، احتمالاً تجربه کرده‌اید که در هر رخداد سیاسی، اجتماعی یا حتی فرهنگی، نام رضا پهلوی در هشتک‌ها، پست‌ها یا ویدئوهای پیشنهادی به نوعی نمایان می‌شود، گاه حتی بدون ربط مستقیم به موضوع. اما این اتفاق تصادفی نیست. بلکه حاصل سال‌ها کار برنامه‌ریزی‌شده در سه سطح است:

۱. مزرعه‌های محتوا و ترندسازی دستی

۲. تبلیغات پولی هدفمند از طریق فیس‌بوک، گوگل و اینستاگرام

۳. شبکه‌های انسانی هماهنگ در کلاب‌هاوس، اینستاگرام و توییتر

۱. مزرعه‌های محتوا (Content Farms)

گزارش (۲۰۲۳) Stanford Internet Observatory نشان داد که:

- بیش از ۳۸۰ صفحه اینستاگرامی و ۷۰ کانال یوتیوب فارسی‌زبان که محتوای «شاه‌دوست» تولید می‌کردند، از IP مشترک یا سرورهای مشابه استفاده می‌کردند.
- برخی از این صفحات از الگوی رفتاری «انتشار روزانه، با تیتريهای احساسی، و بازنشر هم‌زمان» پیروی می‌کردند، نشانه‌ای از مزرعه محتوا.
- هیچ‌کدام از این صفحات، مالک مشخص، آدرس یا سیاست حفظ حریم خصوصی نداشتند.
- این یعنی: گسترش مصنوعی محبوبیت.

۲. تبلیغات پولی هدفمند

گزارش Meta Ad Library در سال ۲۰۲۳ نشان داد که:

- کمپین‌هایی با محتوای «وکالت می‌دهم»، «شاه قانونی»، «بازگشت پهلوی» در دسته‌ی Ads for Social Causes طبقه‌بندی شده‌اند و هزینه تبلیغاتی آن‌ها بین ۵۰۰۰ تا ۳۰,۰۰۰ دلار بوده است.

- آگهی‌ها غالباً در آمریکا، بریتانیا، آلمان و امارات هدف‌گذاری شده بودند.
- اگرچه قانون فیس‌بوک انتشار نام پرداخت‌کننده را الزامی کرده، اما بسیاری از این آگهی‌ها با حساب‌های واسطه یا کمپانی‌های صوری ثبت شده‌اند.

۳. شبکه‌های انسانی هماهنگ‌شده

- پلتفرم کلاب‌هاوس و توییتر فارسی، میدان بازی دیگر این پروژه است. الگوریتم رفتاری شبکه‌های رصدشده نشان می‌دهد که:
- افراد مشخصی هم‌زمان در اتاق‌ها شرکت کرده، یکدیگر را تایید می‌کنند و مخالفان را «پروژه

جمهوری اسلامی» می‌خوانند.

• ساختار «تکرار منسجم» شعارها و مواضع، بسیار شبیه به رفتار گروه‌های سایبری سازمان‌یافته در روسیه، چین یا حتی جمهوری اسلامی است.

• عبارات کلیدی مانند «شاهزاده خط قرمز ماست»، «شاه ما رضاست»، یا «اگر نه رضا، پس کی؟» به‌عنوان شعارهای ترند شده از این شبکه‌ها بیرون می‌آیند.

بازگشت به یک سؤال کلیدی؛ وقتی در جهانی زندگی می‌کنیم که الگوریتم‌ها می‌توانند ذهن، تصمیم و انتخاب‌های ما را شکل دهند، و وقتی که این الگوریتم‌ها با سرمایه، شبکه و مهندسی محتوا هدایت شوند، آیا هنوز می‌توان گفت رضا پهلوی از حمایت «طبیعی» مردم برخوردار است؟ یا آنچه می‌بینیم، صرفاً مهندسی‌شده‌ترین روایت تاریخ معاصر تبعید است؟

مقایسه تطبیقی؛ چلبی، گوایدو، رضا پهلوی؛ پروژه‌های قدرت نرم جهانی

چهره‌سازی‌های جهانی: الگویی که تکرار می‌شود، در ادبیات ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل، واژه‌ای پرکاربرد وجود دارد:

پروژه‌های «Soft Power Regime Change» یا «تغییر حکومت با قدرت نرم»

در این مدل، بدون نیاز به لشگرکشی، یک چهره رسانه‌ای-سیاسی ساخته می‌شود، با حمایت مالی و دیپلماتیک تقویت می‌گردد، سپس در قامت «آلترناتیو مشروع» معرفی می‌شود و اغلب در کشور خود، پشتوانه مردمی ندارد. این پروژه تاکنون بارها اجرا شده، با نتایج متفاوت. اما ساختار آن همیشه ثابت بوده است. در ادامه، سه نمونه شاخص را با پروژه رضا پهلوی مقایسه می‌کنیم.

۱. احمد چلبی (عراق)

• یک تبعیدی بانفوذ، سال‌ها در آمریکا و اروپا فعالیت داشت. با کمک مالی نهادهای نزدیک به

نومحافظه‌کاران مثل (PNAC)، خود را رهبر آینده عراق معرفی کرد.

• رسانه‌ها او را «چهره سکولار، دموکرات و آشنا به غرب» معرفی کردند.

• پس از اشغال عراق، چلبی وارد صحنه شد، اما فاقد پایگاه اجتماعی واقعی بود و با پرونده‌های

فساد مالی سقوط کرد. در مقایسه با رضا پهلوی:

• هر دو فاقد ساختار حزبی، اما برخوردار از حمایت رسانه‌ای و لابی‌های قدرتمند.

• هر دو در روایت رسمی «فرزند میهن»، در روایت میدانی، چهره‌ای دور از مردم.

۲. خوان گوایدو (ونزوئلا)

• از دل یک جریان دانشجویی بیرون آمد، اما ناگهان و به‌طور کامل توسط دولت ترامپ،

اسرائیل، برزیل و پارلمان اروپا به‌عنوان «رئیس‌جمهور موقت» به رسمیت شناخته شد.

• هزاران بار در رسانه‌ها، توییتر و یوتیوب تکرار شد که «گوایدو تنها گزینه تغییر است.»

• اما نه مردم، نه ارتش، و نه ساختار سیاسی داخلی او را به رسمیت شناختند.

• نهایتاً پس از دو سال، بدون آن‌که تغییری واقعی در ونزوئلا رخ دهد، محو شد.

در مقایسه با رضا پهلوی:

• رسانه‌محوری شدید، اما بدون ساختار حزبی یا پشتوانه میدانی.

• هویت سیاسی وابسته به حمایت بین‌المللی، نه مشروعیت ملی.

۳. عبدالرشید دوستم (افغانستان)

• چهره‌ای شبه‌نظامی، اما با رابطه‌های پیچیده با آمریکا و ترکیه.

• بارها به‌عنوان چهره «ضد طالبان»، «حامی مدرنیته» و «چهره قومی محبوب» در رسانه‌ها

معرفی شد. اما در عرصه عمل، متهم به فساد، خشونت قومی و حتی نقض حقوق بشر بود.

خروج آمریکا، پایان نفوذ او را نیز رقم زد. در مقایسه با رضا پهلوی:

• ساختاری از حمایت خارجی بدون پاسخ‌گویی داخلی، ناتوانی در اتحاد نیروها، حذف مخالفان و اتکا بر قدرت بیرونی. پروژه‌هایی که بدون پاسخ‌گویی، بدون ساختار، و فقط با «تبلیغات هدفمند» جلو می‌روند، معمولاً با بحران مشروعیت و فرسایش اعتماد مواجه می‌شوند.

نتیجه‌گیری فصل چهاردهم

در بررسی ساختارهای موازی شکل گرفته پیرامون رضا پهلوی، با شبکه‌ای پیچیده و چندلایه از روابط رسانه‌ای، منابع مالی نامرئی، مهره‌های امنیتی سابق، الگوریتم‌های مهندسی شده و چهره‌سازی‌های مشابه جهانی روبه‌رو شدیم. این شبکه، بدون برخورداری از یک ساختار حزبی، پاسخ‌گویی عمومی، یا حضور میدانی منسجم، موفق شده است چهره‌ای خاص را به‌عنوان «گزینه‌ی بی‌جایگزین» در فضای تبعیدی ایرانی، تثبیت و تقویت کند. نه ادعاهای او در مورد دموکراسی، نه شعار گفت‌وگوی ملی، و نه وعده‌های وکالت، هیچ‌گاه با زیرساختی واقعی همراه نبودند. آنچه به‌جای آن عمل کرده، سامانه‌ای از وفاداری، مهندسی رسانه‌ای، حذف مخالفان، و چرخش سرمایه‌های مشکوک بوده‌سامانه‌ای که در دیگر نقاط جهان نیز آزموده شده و در نهایت، به بحران مشروعیت انجامیده است. در این میان، سلطنت‌طلبی نه تنها به‌عنوان یک گرایش سیاسی، بلکه به‌مثابه پروژه‌ای تبلیغاتی، درهم‌تنیده با لابی‌های قدرت جهانی، سرمایه‌های منطقه‌ای و بازماندگان دستگاه‌های امنیتی پیشین عمل کرده است. این پروژه، با بهره‌گیری از زبان آزادی، در حال بازتولید همان الگوی انحصار، تمرکز، و تکرار گذشته است، اما این بار با ابزارهای مدرن‌تر. اگر تا دیروز دربار در تهران مستقر بود، امروز دربار دیجیتال سلطنت در کلاب‌هاوس، توئیتر، اینستاگرام و ماهواره‌ها شکل گرفته است. این فصل نشان داد که «آلترناتیو» تنها با تکرار نام ساخته نمی‌شود. بلکه باید از مسیر ساختار، مشروعیت، و صداقت عبور کند. وگرنه، تاریخ یک‌بار دیگر با نامی تازه، اقتداری قدیمی را بازسازی خواهد کرد.

فصل پانزدهم

اتحاد پنهان شیخ و شاه

در سال‌های اخیر، پدیده‌ای به ظاهر متناقض اما درواقع عمیقاً معنادار در فضای سیاسی و رسانه‌ای ایران رخ داده است. افرادی که سالیان سال در دل حاکمیت جمهوری اسلامی فعالیت کرده‌اند از مجریان صداوسیما تا مسئولان سابق، چهره‌های نزدیک به بیت رهبری و مدیران رسانه‌های حکومتی ناگهان تغییر جهت داده‌اند: آن‌ها ابتدا از مشکلات عمومی سخن می‌گویند، سپس به انتقاد «نرم» از وضع موجود می‌پردازند، و در نهایت، به تدریج از «دوران پهلوی» دفاع می‌کنند؛ نه به عنوان مقایسه، بلکه به عنوان نوستالژی‌ای که شایسته‌ی بازگشت است. این موج که در نگاه نخست ممکن است تنها تغییر ذائقه یا تحول فکری به نظر برسد، درواقع بخشی از یک پروژه‌ی عمیق‌تر و هدفمندتر است. پروژه‌ای که با عنوان بازسازی چهره‌ی پهلوی از درون نظام جمهوری اسلامی قابل تحلیل است.

۱. چهره‌هایی که تغییر موضع دادند

در میان این چهره‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

• **علی اکبر رائفی‌پور**، تحلیل‌گر امنیتی و از سخنرانان نزدیک به محافل نظامی، که در چند نطق عمومی، ضمن حمله به فساد در جمهوری اسلامی، از «دستاوردهای مثبت دوران شاه» سخن گفت.

• **عبدالرضا داوری**، مشاور رسانه‌ای احمدی‌نژاد، که به صراحت نوشت: «شاید باید بازگشتی به نظم، پیشرفت و اقتدار دوران پهلوی داشت.»

• **فرداد فرحزاد**، مجری سابق بی‌بی‌سی فارسی که ناگهان به مدافع سلطنت بدل

شد و در شبکه‌هایی مانند ایران اینترنشنال ظهور مجدد یافت.

• **امیرعباس فخرآور**، که در پروژه‌هایی مانند مستند «رفیق ملکه» نقش آفرینی کرد و با بازگویی اسناد امنیتی روسیه، سعی کرد از درون سیستم سابق، انتقاد را به نفع سلطنت بازتعریف کند.

جالب اینجاست که اغلب این افراد، علیرغم مواضع به ظاهر مخالف نظام، همچنان آزادانه در ایران یا رسانه‌های نزدیک به نظام فعالیت می‌کنند. گویی که یک خط قرمز نانوشته وجود دارد: «تا زمانی که از رضا پهلوی و دوران پدرش تمجید کنی، مصون خواهی بود.»

۲. بازسازی چهره‌ی پهلوی از صداوسیما‌ی جمهوری اسلامی

از میانه دهه ۱۳۹۰ به بعد، پخش سریال‌ها، مستندها و حتی گفتگوهای تاریخی در صداوسیما‌ی جمهوری اسلامی، به تدریج لحنی متعادل‌تر نسبت به دوران پهلوی پیدا کرد. دیگر واژه‌هایی چون «طاغوت» و «خائن» با آن شدت و فراوانی گذشته به کار نرفتند. در برنامه‌هایی مانند «ثریا»، «راز»، و حتی مستندهای تولیدی شبکه مستند، گاه و بی‌گاه از دستاوردهای علمی، آموزشی و صنعتی پهلوی دوم نام برده شد. حتی در برنامه‌هایی از شبکه سه، مانند برنامه معروف «جهان‌آرا»، مهمانانی دعوت شدند که صراحتاً اعلام کردند: «اگر پهلوی می‌ماند، شاید ایران امروز در جایگاه ژاپن بود.»

این چرخش روایت رسانه‌ای در ساختاری به شدت سانسورمحور مانند جمهوری اسلامی، نمی‌تواند تصادفی باشد. در فضایی که کوچک‌ترین اشاره‌ای به مخالفت با خامنه‌ای می‌تواند منجر به بازداشت شود، چگونه ممکن است دفاع از پهلوی‌ها آزاد باشد؟

۳. اعتراف به دستاوردها یا عملیات روانی؟

مدافعان این روند ممکن است ادعا کنند: «حقیقت تاریخی را نمی‌توان پنهان کرد. باید منصف بود.» اما مخالفان و تحلیل‌گران آزادی‌خواه هشدار می‌دهند که این روند نه اعتراف به حقیقت، بلکه مهندسی ادراک عمومی است. در واقع، وقتی بخش‌هایی از نظام به این نتیجه می‌رسند که مدل جمهوری اسلامی دیگر مشروعیت عمومی ندارد، تلاش می‌کنند یک جایگزین کنترل‌شده و قابل‌مدیریت را مطرح کنند. و چه کسی بهتر از رضا پهلوی؟ کسی که خارج از کشور است، در دل

نهادهای امنیتی غربی پرورش یافته، و می‌تواند بدون تهدید جدی برای ساختار اصلی، نقش آلترناتیو نمایشی را ایفا کند.

۴. پروژه‌ای فراتر از ایران: هماهنگی رسانه‌های بین‌المللی

این چرخش، تنها محدود به ایران نیست. هم‌زمان با نرم‌شدن روایت داخلی، شبکه‌هایی مانند من‌وتو، ایران‌اینترنشنال، صدای آمریکا، و حتی بخش‌هایی از BBC فارسی، به‌صورت هم‌زمان برنامه‌هایی را در ستایش از دوران پهلوی تولید و پخش کردند. از جمله:

• مستند «رضاشاه» در من‌وتو.

• برنامه «داستان تهران» که بازسازی نوستالژیک تهران دهه ۵۰ بود.

• دعوت از فرزندان چهره‌های سلطنتی به‌عنوان مهمان در برنامه‌های گفت‌وگو.

این هم‌زمانی دقیق، نوعی هماهنگی روایت‌سازی بین‌المللی را نشان می‌دهد که در آن، پروژه‌ی پهلوی‌سازی نه‌تنها در خارج، بلکه از درون نظام جمهوری اسلامی نیز حمایت می‌شود.

۵. چرا جمهوری اسلامی اجازه می‌دهد؟

پرسش کلیدی این است: چرا رژیم‌ی که کوچک‌ترین اشاره به جنبش زن، زندگی، آزادی را با اعدام پاسخ می‌دهد، اجازه می‌دهد از سلطنت سخن گفته شود؟ پاسخ را باید در تحلیل ساختار قدرت جست‌وجو کرد. جمهوری اسلامی با درک از موقعیت شکننده‌ی خود، در پی آن است که اگر روزی ناچار به عقب‌نشینی شود، گذار کنترل‌شده‌ای شکل گیرد. الگویی شبیه به مدل «پوتین - مدودف»، یا «اسد - مخالفان قلابی».

در این مدل، شاه و شیخ، نه رقیب، بلکه متحدان تاکتیکی‌اند؛ اولی در غرب چهره‌ای می‌سازد که «بهتر از جمهوری اسلامی» است، دومی در داخل اجازه می‌دهد آن چهره مطرح بماند، اما هر آلترناتیو مردمی و اصیل را سرکوب می‌کند.

۶. نمونه‌های تاریخی از اتحادهای پنهان

برای درک این پدیده، بد نیست به نمونه‌هایی مشابه در تاریخ مدرن جهان اشاره کنیم:

• در فرانسه، لوئی ناپلئون بناپارت، با کمک ارتش و در پوشش انتخابات آزاد، جمهوری را منحل و امپراتوری را بازسازی کرد. اپوزیسیون وقت تصور می‌کرد با یک چهره مدرن روبه‌روست، در حالی که سلطنت بازگشته بود.

• در روسیه تزاری، بسیاری از انقلابیون سابق که به‌نظر مخالف نظام بودند، در عمل مزدوران تزاری بودند و با رادیکال‌سازی اعتراضات، مانع از ظهور نیروهای معتدل شدند.

• در اروپای شرقی پس از سقوط دیوار برلین، برخی عوامل امنیتی نظام‌های کمونیستی، با بازسازی خود در قالب حزب‌های جدید، اجازه ندادند نیروهای مستقل دموکراتیک قدرت بگیرند. آن‌ها اپوزیسیون را کنترل‌شده کردند. پدیده‌ی بازسازی چهره پهلوی از درون نظام جمهوری اسلامی، چیزی فراتر از یک نوستالژی ساده است. این پدیده، تلاشی است برای مهار انقلاب آینده، برای جایگزینی یک استبداد با استبدادی دیگر، و برای انحراف انرژی مردم از آزادی به اقتدار. ملت ایران، که چهل‌وپنج سال زیر بار ستم زیسته است، اکنون بیش از هر زمان دیگری باید هشیار باشد. «نه» گفتن به جمهوری اسلامی، اگر با «نه» به بازگشت سلطنت همراه نباشد چرخه‌ی دیکتاتوری را متوقف نخواهد کرد. و در این میان، تنها صدای واقعی مردم، تنها آلترناتیو اصیل، نه در بیت رهبری است، نه در کاخ سلطنتی. بلکه در خیابان، در زندان، در میان مادران دادخواه، در میان دختران بی‌نامی که فریاد زدند: «زن، زندگی، آزادی.»

۷. نفوذ خزنده در دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و سلبریتی‌ها

پروژه‌ی بازسازی پهلوی نه فقط در سطح سیاسی یا رسانه‌ای، بلکه در حوزه‌ی فرهنگی و دانشگاهی نیز قابل‌ردیابی است. در سال‌های اخیر، برخی اساتید دانشگاه‌های معتبر ایران از جمله

دانشگاه تهران، شهید بهشتی، علامه طباطبایی و حتی دانشگاه آزاد اسلامی در مقالات، سخنرانی‌ها یا پست‌های شبکه‌های اجتماعی خود، از «نظم آموزشی دوران پهلوی» یا «رشد صنعتی دهه پنجاه» تمجید کرده‌اند. جالب تر آن که این افراد نه تنها با برخورد امنیتی مواجه نشده‌اند، بلکه به مرور تریبون های بیشتری در رسانه‌های داخلی و مجلات دانشگاهی یافتند. برخی از همین چهره‌ها بعداً در رسانه‌های فارسی‌زبان خارج کشور نیز دعوت شدند و در لحن خود به دفاع تلویحی از «گذار به نظم پهلوی» روی آوردند. در حوزه‌ی سرگرمی و سلبریتی‌ها نیز چنین روندی مشهود است. بازیگرانی که پیش تر در سریال‌های حکومتی بازی می‌کردند، ناگهان در خارج از کشور پدیدار شدند و شروع به تبلیغ «خاطرات خوب دوران شاه» کردند. یا خوانندگانی که در ایران ممنوع فعالیت نبودند، در خارج از کشور پرچم شیر و خورشید به دست گرفتند و در کنسرت‌ها فریاد زدند: «رضا شاه روح شاد!»

در برخی موارد، حتی خوانندگانی که پیش تر به صراحت در حمایت از نظام شعر خوانده بودند، با تغییر رنگ لباس و لوکیشن، به مدافعان خاندان پهلوی تبدیل شدند. این نفوذ خزنده، بیش از آن که تغییر فکر باشد، نشانه‌ی پروژه‌ای امنیتی و مهندسی‌شده برای ساخت چهره‌ای مشروع از یک نظام اقتدارگرا در دل فضای فرهنگی و هنری ایران است.

۸. هدف نهایی: کنترل آینده، نه بازسازی گذشته

ممکن است برخی گمان کنند پروژه سلطنت سازی جدید، صرفاً یک تمایل نوستالژیک یا حسرت برای دوران پیشین است. اما واقعیت بسیار پیچیده‌تر و خطرناک‌تر است. هدف اصلی، مهار آینده است؛ مهار انقلابی که ممکن است برخاسته از طبقه متوسط، دانشجویان، زنان، کارگران و حاشیه‌نشینان باشد؛ انقلابی که اگر به بدیل اصیل مردمی برسد، نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه تمام ساختارهای قدرت پنهان را به چالش خواهد کشید.

درچنین شرایطی بازسازی رضا پهلوی به عنوان «تنها آلترناتیو»، مثل طناب نجاتی برای اتاق‌های فکر غرب‌گرا، سلطنت‌طلب، و حتی بخشی از نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی عمل می‌کند. آن‌ها می‌خواهند به مردم بگویند: «اگر جمهوری اسلامی رفت، تنها گزینه رضا پهلوی است. بین بد و بدتر، بد را انتخاب کنید.» این دقیقاً همان ترفندی است که در دهه‌های گذشته، در آمریکای لاتین، در اروپای شرقی، و حتی در عراق و افغانستان نیز تجربه شده: دموکراسی قلابی، آلترناتیو کنترل‌شده، و گردش ظاهری قدرت.

۹. پاسخ روشنفکران آزادی‌خواه چیست؟

برای مقابله با این مهندسی پیچیده، روشنفکران و نیروهای سیاسی آزادی‌خواه ایران باید:

- به روشنگری بپردازند و تاریخ واقعی دوران پهلوی را، با تمام اسناد و رنج‌های مردم، بازگو کنند.
- اتحادهای پنهان میان شاه و شیخ را افشا کنند و نشان دهند که این دو، در بسیاری از روش‌ها، منطق‌ها، و ابزارها، بسیار به یکدیگر شبیه‌اند.
- تلاش کنند بدیل دموکراتیک و مردمی، فارغ از خاندان، نهاد یا رهبرکاریماتیک، بسازند.
- با استفاده از فضای مجازی، رسانه‌های مستقل، و تاریخ شفاهی قربانیان استبداد، حافظه‌ی عمومی را زنده نگه دارند.
- و مهم‌تر از همه، تلاش کنند تا انرژی انقلابی مردم، از انحراف به دام «آلترناتیوهای دروغین» محفوظ بماند.

بازسازی چهره‌ی سلطنت از درون جمهوری اسلامی، نه نشانه‌ی صداقت تاریخی، بلکه نمایشی پیچیده از اتحاد پنهان دو جریان اقتدارگرا است. یکی در لباس روحانیت، دیگری در لباس غرب‌گرایی و تجدد؛ یکی با چماق سرکوب، دیگری با ساز و پرچم رنگی. اما مردم ایران، در طول یک قرن اخیر، بهای کافی برای درک این شباهت‌ها پرداخته‌اند. همان‌گونه که انقلاب ۵۷ حاصل

نارضایتی از سلطنت بود، انقلاب آینده نیز تنها زمانی پیروز خواهد شد که نه به گذشته برگردد، نه در حال اسیر شود؛ بلکه افقی تازه، اصیل، و مردمی را خلق کند. و این افق، با صدای مادران دادخواه، زندانیان سیاسی، شاعران آزادی‌خواه، و جوانانی که در خیابان فریاد زدند “زن، زندگی، آزادی”، آغاز خواهد شد—نه با پرویز ثابتی، نه با رائفی‌پور، نه با پرچم‌ها و شاهزاده‌ها. بلکه با مردم، فقط مردم.

پس از عبور از روایت‌های تحریف‌شده، پس از برملا شدن اتحادهای پنهان، و پس از ردگیری پروژه‌های رسانه‌ای، مالی و امنیتی شکل‌گرفته حول نام رضا پهلوی، این پرسش حیاتی و بی‌پاسخ باقی می‌ماند:

آیا ملت ایران محکوم به انتخاب میان دو استبداد است؟ یکی با عمامه، دیگری با تاج؟ پاسخ ما روشن است: نه.

ایران، در یک قرن اخیر، از سلطه‌ی رضا شاه و محمدرضا شاه گذشت، به خیال عبور از دیکتاتوری، انقلابی اسلامی به رهبری خمینی را پذیرفت، و اکنون پس از ۴۵ سال سرکوب، تحقیر، تبعیض و تباهی، دوباره در دوراهی انتخاب قرار گرفته است. اما این بار، خطر بازگشت گذشته با نقابی تازه، بسیار واقعی‌تر از همیشه است.

آنچه در سال‌های اخیر رخ داده، فقط بحران مشروعیت نظام حاکم نیست؛ بلکه بحران بدیل است. بدیلی که اگر توسط رسانه‌ها، ثروت‌ها، و کمپین‌های سایبری ساخته و تحمیل شود، نه تنها نجاتی به ارمغان نمی‌آورد، بلکه نسل‌های آینده را نیز در چرخه‌ای از تکرار و تحریف گرفتار خواهد کرد.

ویژگی‌های بدیل واقعی

بدیل آینده‌ی ایران، نه باید بر اساس نام خانوادگی ساخته شود، نه به لطف ارثیه سیاسی و نه

براساس پول‌های خارج‌شده از کشور. بدیل راستین، باید دارای این ویژگی‌ها باشد:

• از دل مردم برخاسته باشد، نه از دل رسانه‌ها.

• پاسخ‌گو باشد، نه مصون از نقد.

• تاریخ را تحریف نکند، بلکه با حقیقت آشتی کند.

• بر مبنای ساختار، قانون و نهادسازی حرکت کند، نه فردگرایی و کاریزما.

• و مهم‌تر از همه: گذشته را بفهمد، اما در آن نماند.

مردم ایران، بدون تردید در یک نقطه اشتراک دارند: نفی جمهوری اسلامی. اما در اشتراک نفی، نباید به اشتباه اشتراک در انتخاب منجر شود. ما امروز شاهد آن هستیم که گروه‌هایی با ظاهر آزادی‌خواه، اما در عمل متصل به ساختارهای سلطه‌ی گذشته یا سرمایه‌های مشکوک، می‌کوشند خود را به‌عنوان تنها انتخاب مطرح کنند؛ انتخابی که در فضای گل‌آلود سیاست، با سکوت، سانسور، تخریب، ترور شخصیتی و فریب، به‌تدریج «ناگزیر» جلوه می‌شود.

وظیفه روشنفکران، فعالان، و نسل آینده

اکنون که پروژه‌ی تحریف گذشته و مهندسی آینده، این‌چنین قدرتمند و سازمان‌یافته عمل می‌کند، رسالت کسانی که به آزادی، عدالت، و شرافت انسانی ایمان دارند سنگین‌تر از همیشه است. وظیفه ما این است که:

• تاریخ را از نو بازنویسی کنیم، اما این‌بار با صدای قربانیان، نه با صدای فاتحان؛

• گذشته را نقد کنیم، اما برای عبور، نه برای بازسازی؛

• راه را برای نسلی هموار کنیم که نجات را نه در پرچم خاص، نه در چهره خاص، بلکه در

عقلانیت، آزادی، عدالت، و کرامت انسانی بجوید.

آخرین پیام به رضا پهلوی و هوادارانش

اگر رضا پهلوی حقیقتاً دغدغه آینده ایران را دارد، نه تاج‌گذاری، باید:

- از گذشته پدر و پدربزرگش صادقانه فاصله بگیرد؛
- از بازگشت چهره‌هایی چون پرویز ثابتی برائت جوید؛
- از پروژه‌های تحریف تاریخ و حمله به دیگران دست بردارد؛
- و به مردم، نه به رسانه‌ها، پاسخ‌گو باشد.

در غیر این صورت، هرگونه تلاش برای تسلط بر آینده، تنها بازتولید استبدادی خواهد بود که ملت ایران دیگر تاب تحملش را ندارد.

بازگشت تدریجی نام ممنوعه

برای چهار دهه، نام خاندان پهلوی در فضای رسمی جمهوری اسلامی، واژه‌ای ممنوع، نفرت‌انگیز و جرم‌زا تلقی می‌شد. در کتاب‌های درسی، رسانه‌های حکومتی و حتی سخنرانی‌های مذهبی، رضا شاه و محمدرضا شاه به عنوان نماد استبداد، وابستگی و انحراف معرفی می‌شدند. اما از اواخر دهه ۱۳۹۰ شمسی، تغییراتی خزنده در نحوه بازنمایی این دوره تاریخی آغاز شد؛ تغییراتی که نه ناشی از اصلاح در حافظه تاریخی جامعه، بلکه در امتداد یک پروژه حساب‌شده بود: بازسازی چهره پهلوی، اما این بار از درون حاکمیت. نخستین نشانه‌ها را می‌شد در لحن متفاوت برخی از رسانه‌های نیمه‌رسمی یا «حلقه خاکستری» دید؛ روزنامه‌هایی مانند همشهری، ایران و جام جم که به تدریج در لابه‌لای صفحاتشان مقالاتی منتشر می‌کردند که مقایسه‌هایی غیرمستقیم اما هدفمند میان خدمات رضا شاه و ناکارآمدی جمهوری اسلامی ارائه می‌دادند. این مقایسه‌ها غالباً به شکلی دوپهلوی انجام می‌شدند: از یک سو پهلوی را دیکتاتور می‌خواندند، و از سوی دیگر، به توسعه راه‌آهن، ایجاد ارتش منظم و نوسازی اداری اشاره می‌کردند، گویی

مخاطب را دعوت می‌کردند تا در دل نظام فعلی، دلتنگ نظام پیشین شود. تغییر بزرگ‌تر اما در سطح کلان‌تر دیده شد: غیبت ناگهانی نام «رضا پهلوی» در ادبیات رسمی امنیتی. دستگاه‌های امنیتی که تا سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۹۰، هرگونه اشاره به شاهزاده رضا پهلوی را با برخورد شدید پاسخ می‌دادند، از حدود سال ۱۳۹۶ به بعد، نوعی سکوت معنادار در قبال او و نامش در پیش گرفتند. هم‌زمان، در شبکه‌های اجتماعی، صدها حساب کاربری با محتوای شبه‌تاریخی، به بازنشر تصاویری از شاه، فرح، رضا شاه و حتی ولیعهد سابق پرداختند، بی‌آنکه با محدودیت مواجه شوند. در مقابل، صفحات فعالان چپ، ملی، فمینیست و مخالف دیکتاتوری (چه سلطنتی، چه مذهبی)، یا مسدود شدند یا به‌شدت محدود. در نظام جمهوری اسلامی، هیچ سکوتی بی‌معنا نیست. سکوت در برابر یک جریان سیاسی، یا چهره مخالف، اغلب معنایی فراتر از «بی‌اهمیتی» دارد: یا بیانگر رضایت پنهان است، یا نمایانگر اجازه ضمنی برای رشد هدایت‌شده. رضا پهلوی دقیقاً در چنین فضایی رشد کرد. پس از اعتراضات دی ۱۳۹۶، او دیگر صرفاً یک چهره محذوف نبود، بلکه به تدریج به عنوان یکی از بازیگران «قابل‌پیش‌بینی» در رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی مطرح شد. رسانه‌هایی مانند خبرگزاری فارس و باشگاه خبرنگاران جوان در مقاطعی نه‌تنها با لحن مسخره آمیز از او یاد نکردند، بلکه به‌نوعی نقش مخالف «خنثی» را برای او تثبیت کردند.

در همین سال‌ها، چهره‌هایی در جمهوری اسلامی، حتی از طیف‌های مذهبی و سابقاً انقلابی، شروع به تجدید نظر ظاهری درباره رژیم گذشته کردند. روحانیونی که زمانی از رضا شاه با نفرت یاد می‌کردند، اکنون با ادبیاتی مبهم از «اقتدار آن دوران» و «ثبات نسبی» سخن می‌گفتند.

هم‌پوشانی سکوت داخلی با پروپاگاندا خارجی

روند تطهیر چهره پهلوی تنها به سکوت جمهوری اسلامی محدود نشد. شبکه‌هایی مانند

من و تو، ایران اینترنت‌نشال و حتی بی‌بی‌سی فارسی، به تدریج به بلندگوی تثبیت شده رضا پهلوی تبدیل شدند. در این رسانه‌ها، فرصت‌ها و تربیون‌های انحصاری به چهره‌های سلطنت طلب داده شد، بدون آن که منتقدان واقعی سلطنت یا جمهوری اسلامی امکان مقابله یا تحلیل متقابل بیابند. در مقابل، چهره‌های آزادی‌خواه، ملی‌گرا، یا حتی اصلاح‌طلبان منتقد، به تدریج از فضای رسانه‌ای حذف یا حاشیه‌نشین شدند. سانسور نرم رسانه‌های غربی، مکمل سکوت امنیتی جمهوری اسلامی شد، و پروژه سفیدشویی سلطنت، عملاً با پوشش دوجانبه داخلی و خارجی پیش رفت.

اینفلوئنسرهای هماهنگ، حافظه تحریف‌شده

در شبکه‌های اجتماعی، پیج‌ها و کانال‌های متعددی با موضوع «تهران قدیم»، «مد ایران قبل از انقلاب» یا «خاطرات مادر بزرگ» راه افتادند که بدون اشاره به سرکوب، تبعیض یا اختناق، چهره‌ای رؤیایی از دوران پهلوی ساختند. این روایت تصویری و احساس‌برانگیز، بسیاری از جوانان بی‌اطلاع را تحت تأثیر قرار داد. جالب آن که بسیاری از این صفحات، از درون ایران اداره می‌شدند یا با سکوت کامل نهادهای امنیتی فعالیت می‌کردند. هم زمان، صفحات فعالان ضد سلطنت، فمینیست‌ها یا کنشگران چپ، یا مسدود شدند یا با محدودیت شدید مواجه بودند.

«تاسیان» و صداوسیما؛ تطهیر نهادینه‌شده در دل دیکتاتوری دینی

سریال «تاسیان» نمونه روشن بازسازی ساواک در قالب یک درام خانوادگی—سیاسی بود. در این سریال:

- بازداشت‌ها چندروزه و انسانی بودند.
- شکنجه به «گوشمالی» تقلیل یافته بود.
- مأمور ساواک عاشق‌پیشه و با وجدان بود.

• رئیس ساواک فردی متین و اصلاح طلب معرفی شد.

• اعتراضات سیاسی، محصول تحریک مجاهدین خلق، مارکسیست‌ها یا کارگران زیاده‌خواه بود.

• و مردم، عامل اصلی نابودی «بهشت شاهنشاهی» قلمداد شدند.

این سریال نه تنها سانسور نشد، بلکه با تبلیغات رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی همراه شد. در کنار آن، مجریان و تحلیل‌گران صداوسیما نیز با لحن مثبت از دوران پهلوی یاد کردند، و در برخی برنامه‌ها حتی از شخصیت رضا پهلوی دفاع شد در کشوری که برای انتقاد به رهبر فعلی، حکم اعدام صادر می‌شود.

نشانه‌های آشکار یک اتحاد نامرئی

یکی از نشانه‌های بارز اتحاد پنهان شاه و شیخ، در سیاست‌گذاری رسانه‌ای جمهوری اسلامی نسبت به حافظه تاریخی پهلوی آشکار شده است. اگرچه دستگاه رسمی تبلیغات رژیم، چهار دهه با لحن شدیداً منفی علیه پهلوی‌ها سخن گفت، اما از نیمه دوم دهه ۱۳۹۰، لحن‌ها نه تنها تعدیل، بلکه در مواردی به ستایش آشکار پهلوی تبدیل شده است. برای مثال، در صداوسیما، مجریانی همچون عبدالله روا، نادر طالب‌زاده (پیش از مرگ)، و حتی برخی چهره‌های اصول‌گرا، به‌طور تلویحی از مدیریت شاه یا اقتدار رضا شاه تمجید کرده‌اند. حضور کارشناس‌هایی در برنامه‌های فرهنگی با سخنان آشکار درباره «عقلانیت دوران پهلوی»، یا «مدرنیته دربار»، بدون هیچ ممانعتی از نهادهای امنیتی، قابل تحلیل نیست مگر به‌عنوان تغییر جهت تعمدی در حافظه‌سازی رسمی. هم‌زمان در رسانه‌های رسمی مکتوب، مثل روزنامه ایران، اطلاعات، همشهری، جام‌جم و حتی وطن‌امروز، در پرونده‌هایی ویژه، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از «مدیریت منسجم دوران شاه»، «جایگاه ریال در جهان»، یا «آرامش اجتماعی پیش از انقلاب» یاد

شده، در فضایی که هرگونه ستایش از دموکراسی غربی، سرنوشت حبس و حذف دارد. پدیده‌ای دیگر، فراوانی چاپ و پخش کتاب‌هایی درباره تاریخ پهلوی بدون سانسور جدی در انتشارات رسمی‌ست. کتاب‌هایی با محتوای مثبت درباره زندگی رضاشاه، سیاست‌های نوسازی شاه، یا خاطرات رجال پهلوی، مجوز چاپ می‌گیرند. حتی کتاب‌های خارجی درباره دوران پهلوی، با ترجمه‌های وفادار و بدون نقد ایدئولوژیک منتشر می‌شوند، در حالی که بسیاری از کتاب‌های منتقدان جمهوری اسلامی یا روشنفکران مستقل، سال‌ها در انتظار مجوز می‌مانند یا ممنوع می‌شوند. در شبکه‌های مجازی نیز، بسیاری از صفحات سلطنت‌طلب و هوادار رضا پهلوی، که آشکارا به تحریک علیه دگراندیشان، تهدید مخالفان و انتشار محتوای توهین‌آمیز مشغول‌اند، در سکوت کامل نهادهای سایبری داخل ایران فعالیت می‌کنند. این در حالی‌ست که یک استوری حمایتی از مادر یک جان‌باخته، یا یک پست در دفاع از دموکراسی واقعی، می‌تواند با واکنش شدید پلیس فتا، احضار، بازداشت یا حبس همراه باشد. حتی در برخی پرونده‌های قضایی، نمونه‌هایی از این تناقض مشهود است.

افراد بسیاری به‌خاطر کوچک‌ترین اظهار نظر درباره رهبری یا سیاست‌های جمهوری اسلامی به حبس‌های سنگین محکوم شدند، اما هیچ خبری از بازداشت یا برخورد با کسانی که در داخل ایران به‌صراحت از «رضا شاه روح‌ت شاد» نوشتند یا تصویر تاج بر سر رضا پهلوی منتشر کردند، نیست. همه این نشانه‌ها به روشنی نشان می‌دهد که دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی، نه تنها مانعی در برابر رشد جریان سلطنت‌طلبی ایجاد نمی‌کند، بلکه در مواردی حتی آن را تغذیه می‌کند. این تغذیه، با هدفی بسیار روشن انجام می‌شود: منحرف کردن خشم و آرمان‌های انقلابی مردم، از مسیر تغییر بنیادین، به‌سوی آلترناتیوی کنترل‌پذیر، بی‌اثر و غیرتهدیدزا. در این اتحاد پنهان، هر دو قدرت شاه‌نشین دروغین و شیخ‌نشین واقعی بر حفظ سلسله‌مراتب، اقتدار متمرکز، و

حذف مردم از فرآیند تصمیم‌گیری تأکید دارند. این اتحاد، در لحن مهربانانه نظام با سلطنت، و در فریاد خشونت‌آمیز سلطنت‌طلبان علیه مخالفان دموکراسی‌خواه، کاملاً نمایان است.

نتیجه‌گیری فصل پانزدهم

خشم اجتماعی به سمت آلترناتیوی کنترل‌شده، فاقد پشتوانه اجتماعی، و بی‌خطر برای ساختارهای قدرت است. در این اتحاد پنهان، هر دو طرف، شاه و شیخ از دموکراسی واقعی، عدالت ساختاری و شفافیت بیم دارند. مردم ایران، اما راه خود را انتخاب کرده‌اند: نه شیخ، نه شاه؛ نه مجاهدین خلق بلکه آزادی و حق.

فصل شانزدهم

خشونت سازمان یافته و سکوت سلطنتی

با ظهور پلتفرم کلاب‌هاوس در سال‌های آغازین دهه ۱۴۰۰، شکل تازه‌ای از کنش سیاسی ایرانیان خارج از ایران متولد شد. برخلاف فضای رسانه‌ای رسمی، کلاب‌هاوس به کاربران امکان می‌داد تا در قالب صدا و گفت‌وگوهای مستقیم، وارد بحث‌های آزاد یا سازمان‌یافته شوند. این بستر، در ابتدا به‌عنوان فرصتی طلایی برای تبادل دیدگاه‌های سیاسی میان نیروهای اپوزیسیون، آزادی‌خواهان، فمینیست‌ها، ملی‌گرایان و حتی اصلاح‌طلبان تلقی شد. اما خیلی زود، یک جریان خاص با شدت و سازمان‌دهی کم‌سابقه، کنترل این فضا را به‌دست گرفت: **سلطنت‌طلبان نزدیک به رضا پهلوی**. در ابتدا، برخی کاربران سلطنت‌طلب با شعار «همبستگی»، «اتحاد اپوزیسیون» و «تمرکز بر آلت‌رناتیو» وارد بحث‌ها می‌شدند. اما این ظاهر بزرگ‌شده، خیلی زود جای خود را به چهره‌ی واقعی ماجرا داد. اتاق‌های کلاب‌هاوس به‌تدریج به میدان‌های حذف، تحقیر، تخریب، و حتی تهدید بدل شدند؛ هرکجا منتقدی نسبت به عملکرد رضا پهلوی، سکوت‌هایش، تضادهای مالی یا نقشش در خیزش‌های پس از مهسا امینی سخنی می‌گفت، بلافاصله با موجی از فریاد، قطع میکروفون، فحاشی، و حمله روانی مواجه می‌شد. ادمین‌های این اتاق‌ها که بسیاری از آن‌ها روابط نزدیکی با رسانه‌های حامی رضا پهلوی یا اعضای حلقه اطراف او داشتند، به‌مرور به **پلیس‌های فضای بحث سیاسی** تبدیل شدند. آن‌ها با هماهنگی، منتقدان را از اتاق‌ها بیرون می‌کردند، علیه آن‌ها اتاق‌های «افشاگرانه» می‌ساختند و با برچسب‌هایی چون «جاسوس»، «نفوذی»، «مجاهد»، «چپ‌مزدور» یا «جمهوری‌خواه مزدور جمهوری اسلامی» سعی در ترور شخصیت افراد داشتند.

این برخوردها، دیگر از سطح نقد سیاسی عبور کرده بود. در موارد متعددی، کاربران سلطنت‌طلب به‌صورت علنی در اتاق‌های عمومی یا لایوهای اینستاگرامی اعلام کردند که پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، منتقدان رضا پهلوی را به زندان، اعدام یا «حذف فیزیکی» خواهند کرد. تهدید

به «دادگاه‌های ملی»، «تصفیه حساب تاریخی» و حتی «قصاص انقلابی»، در ادبیات بسیاری از این فعالان سایبری به یک عرف بدل شده بود. در برخی موارد، کاربران زن با تهدید به تجاوز و خشونت جنسی روبه‌رو شدند صرفاً به‌خاطر این‌که در نقد رضا پهلوی یا خاندان سلطنت، پرسشی مطرح کرده بودند. نکته‌ی هولناک آنجاست که بسیاری از این اکانت‌ها توسط کسانی اداره می‌شد که در پیوی خود، **تصویر رضا پهلوی**، شعار «جاوید شاه»، یا ترکیب‌هایی مانند «King Reza II» و «Iran Kingdom» داشتند. بدتر از آن، شماری از این افراد توسط **صفحات رسمی نزدیک به رضا پهلوی لایک، فالو یا حتی استوری** می‌شدند نوعی تأیید ضمنی، یا دست‌کم عدم انکار. در فضای کلاب‌هاوس، بسیاری از فعالان سیاسی شناخته شده مانند دکتر حامد اسماعیلیون، رضا علوی، مسیح مهاجری، یا حتی روشنفکران بی‌طرف، بارها مورد **حمله سایبری هماهنگ** قرار گرفتند. این حملات، نه تنها به صورت گفتاری، بلکه به صورت گسترده در شبکه‌هایی چون تلگرام و توئیتر نیز ادامه یافت.

یکی از پرسش‌های محوری در مواجهه با خشونت افسارگسیخته سلطنت‌طلبان در فضای مجازی این است:

چرا طرفداران رضا پهلوی که مدعی «آزادی»، «تمدن»، «فرهنگ شاهنشاهی» و «نجابت ملی» هستند، در عمل به خشونت بارترین، متحجرترین و تمامیت خواه ترین شکل ممکن با منتقدان برخورد می‌کنند؟

پاسخ را باید در ساختار روانی و تاریخی این جریان جست‌وجو کرد.

نخست، سلطنت طلبی از اساس یک تفکر **سلسله مراتبی، مطلق‌گرا و شخص محور** است. در این تفکر، پادشاه با جایگاهی نیمه مقدس، پدر ملت و محور تمام مشروعیت سیاسی تلقی می‌شود. این نگاه، جای چندانی برای گفت‌وگو، مخالفت، مشارکت افقی یا حق شهروندان برای

پرسشگری باقی نمی‌گذارد. اگر شاه خطاناپذیر است، آنگاه هر گونه نقد به او، نوعی «خیانت» است؛ اگر پادشاه «وحدت ملی» است، آنگاه هر مخالفتی، «تفرقه‌انداز» محسوب می‌شود. این نظام ذهنی، حتی در غیاب نهاد رسمی سلطنت، به شکل سایبری بازتولید شده است. در فضای کلاب‌هاوس، توییتر و اینستاگرام، هسته‌ای از کاربران سلطنت طلب، خود را **پاسدار پادشاهی دیجیتال** می‌دانند. آن‌ها با هر نظر انتقادی، مانند گارد سلطنتی برخورد می‌کنند: با تهدید، فحاشی، سانسور، و حذف. در چنین فضایی، نقد رضا پهلوی معادل «توهین به مقدسات» قلمداد می‌شود. **دوم**، بخش زیادی از این خشونت سایبری، از عقده‌ی سرکوب‌شده‌ی تاریخی تغذیه می‌کند. سلطنت طلبان، برای دهه‌ها در حاشیه‌ی سیاسی قرار داشته‌اند. از نظر ساختار حکومتی جمهوری اسلامی، نام و یاد پهلوی‌ها «ممنوع» و «ضدانقلاب» بوده است. این حاشیه‌نشینی تاریخی، به نوعی خشم و توهم در میان هواداران این جریان دامن زده است—توهمی که خود را در قالب «دشمن‌سازی» بی‌پایان، تخریب هر مخالف، و نیاز روانی به انتقام از جامعه بروز می‌دهد.

در بسیاری از گفت‌وگوهای سلطنت طلبان سایبری، می‌توان رگه‌هایی از فاشیسم روانی مشاهده کرد. آنان بارها اعلام می‌کنند که پس از «آزادی ایران»، باید با مخالفان رضا پهلوی «تصفیه حساب» شود. بعضی، با چشمانی درخشان از اعدام‌های خیالی سخن می‌گویند؛ بعضی دیگر وعده می‌دهند که «همه شما رو به زنجیر می‌کشیم». این ادبیات، بسیار شبیه به گفتمان بازجوه‌ای امنیتی جمهوری اسلامی است، با این تفاوت که در اینجا، سلطنت جای ولایت را گرفته است. نکته تأسف بار آن‌که، هیچ‌گاه از سوی رضا پهلوی یا حلقه نزدیک به او، **محکومیت رسمی و شفاف این خشونت‌ها** اعلام نشده است. سکوت او، یا در برخی موارد **تعامل مثبت او با همین افراد** (از طریق فالو، لایک، دعوت به نشست‌ها یا پیام خصوصی) نشان‌دهنده‌ی تأیید

ضمنی این الگوی رفتاری است. این گونه است که سلطنت طلبی سایبری، نه تنها به ابزاری برای تبلیغ سیاسی، بلکه به ماشین تهدید و حذف مجازی تبدیل شده است، ماشینی که اگر روزی به قدرت حقیقی برسد، بدون شک همان الگو را در دنیای واقعی تکرار خواهد کرد: حذف، ترور شخصیت، و سرکوب منتقد.

سامانه‌ی وفاداری؛ رمز عبور سلطنت طلبان به شهرت، قدرت و مصونیت

در فضای سیاست زده و سرکوب شده‌ی ایرانیان در تبعید، نوعی «سامانه‌ی وفاداری» به وجود آمده که عملاً تنها مسیر ورود و رشد در میان سلطنت طلبان را تعیین می‌کند؛ سامانه‌ای نانوشت‌ه اما بسیار مؤثر، که برای ورود به آن، تنها یک رمز عبور لازم است: «جاوید شاه» در این ساختار شبه فرق‌ه‌ای، فرقی نمی‌کند که پیشینه‌ی سیاسی فرد چیست. می‌تواند عضو سپاه باشد، نیروی اطلاعاتی سابق باشد، یا حتی سال‌ها در خدمت ساختار جمهوری اسلامی فعالیت کرده باشد. تنها چیزی که مهم است، اعلام وفاداری مطلق و بی‌چون و چرا به خاندان پهلوی است، و اجرای دقیق دو دستور ساده:

۱) بزرگ‌نمایی و پرستش رضا پهلوی و خانواده‌اش

۲) توهین، تخریب، تحقیر و تهدید هر منتقد و مخالفی

در عمل، بسیاری از چهره‌هایی که اکنون در رسانه‌های فارسی‌زبان، کلاب‌هاوس یا اینستاگرام به عنوان فعال سیاسی شناخته می‌شوند، نه سابقه‌ای از کنش آزادی خواهانه دارند، نه مبارزه‌ای با جمهوری اسلامی؛ اما تنها به این دلیل که تصویر رضا پهلوی یا یاسمین پهلوی را در پروفایل خود گذاشته‌اند، و در هر اتاق و پست و ویدیو با شعار «شاه قانونیه»، «کینگ رضا پهلوی»، و «جاوید شاه» فریاد می‌زنند، به سرعت معروف می‌شوند، فالوئر می‌گیرند، حمایت رسانه‌ای و مالی دریافت می‌کنند، و حتی از نزدیک‌ترین حلقه‌های تبلیغاتی پهلوی لقب «آزادی خواه» می‌گیرند.

در تضاد کامل با این واقعیت عریان، رضا پهلوی بارها گفته است که «من به دنبال قدرت نیستم»، «من رهبر نیستم»، «ما نیاز به گفت‌وگوی ملی داریم»، و «اپوزیسیون باید متنوع باشد». اما در عمل، هر کسی که از او فاصله بگیرد، بلافاصله یا از سوی ارتش سایبری هوادارانش مورد فحاشی و تهمت قرار می‌گیرد، یا در رسانه‌های وابسته (مثل ایران اینترنشنال و من‌وتو) سانسور می‌شود. برعکس، کسی که حتی بدون سابقه سیاسی، تنها چند ویدیو با شعار «شاه ما رضاست» منتشر کند، در کمتر از چند هفته به‌عنوان «چهره نسل نوین اپوزیسیون» به مردم معرفی می‌شود. این پدیده، نوعی نظام وفاداری‌سازی است که کاملاً شبیه به ساختارهای فرقه‌ای در نظام‌های تمامیت‌خواه و توتالیتار عمل می‌کند:

• **در سازمان مجاهدین خلق**، عضویت در سازمان منوط به بیعت با مسعود و مریم رجوی بود؛
• **در جمهوری اسلامی**، ورود به سطوح بالای سیاسی منوط به ابراز وفاداری به ولایت فقیه است؛

• **و اکنون در جریان سلطنت طلب**، تمام مسیر رشد منوط به پرستش رضا پهلوی و حمله به مخالفان اوست

تفاوت اینجاست که ساختار سلطنت طلبی، این فرایند را در قالب دموکراسی و آزادی بیان به خورد مخاطب می‌دهد.

بلاگرهای وفادار به نرخ روز: سلطنت طلبی سفارشی با فاکتور دلاری

پدیده‌ای که در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از خیزش «زن، زندگی، آزادی» شدت گرفته، ظهور طیف تازه‌ای از بلاگرهای سیاسی است؛ افرادی که نه سابقه مبارزاتی دارند، نه تعلق فکری مشخص، اما با چند پست جنجالی ناگهان بدل به «سخنگویان ملت» می‌شوند. ویژگی مشترک بسیاری از آن‌ها چیست؟ **تابع بودجه‌اند، نه باور.**

بارها دیده‌ایم که افرادی با هویت‌های مجازی یا نیمه‌واقعی، ابتدا با لحنی تند علیه خانواده‌ی پهلوی، عملکرد ساواک، فساد مالی، یا حتی شخص رضا پهلوی صحبت می‌کنند؛ گاهی با جسارت و فحاشی. اما به محض قطع فاند یا از دست رفتن اسپانسر، سکوت می‌کنند یا غیب می‌شوند. و وقتی فاند جدید می‌رسد؟ همان فرد حالا به طرز غریبی، از صبح تا شب مشغول تبلیغ «شاه‌دوستی»، «جاوید شاه»، حمله به جمهوری خواهان، و توهین به هرکس است که هنوز باور سیاسی مستقل دارد. در برخی موارد دیده شده که این افراد، بعد از یک لایو انتقادی یا پست ضدپهلوی، بلافاصله تماس‌هایی گرفته‌اند، وعده‌هایی شنیده‌اند، و فردای آن، لحن شان تغییر کرده و به تبلیغ «شاه قانونی ایران» پرداخته‌اند. اگرچه اسناد رسمی از این تبادلات مالی در دست نیست (طبیعتاً هم چنین چیزهایی در فضای سیاسی پنهان نمی‌ماند)، اما الگوی رفتاری، تکرارشوندگی وقایع، و باز نشر حساب‌شده‌ی پست‌های این افراد توسط اکانت‌های نزدیک به خانواده‌ی پهلوی، شواهدی غیرقابل انکار است.

الگویی آشنا در تاریخ: بازگشت به دربار؟

در دوران محمدرضا شاه نیز، روزنامه‌نگاران، هنرمندان و چهره‌های فرهنگی‌ای بودند که «وفاداری‌شان» را می‌فروختند. روزنامه‌هایی مانند اطلاعات، کیهان، آیندگان با کمک هزینه‌های دفتر ویژه اطلاعات دربار اداره می‌شدند. بسیاری از هنرمندان سینمای پیش از انقلاب، با بودجه‌های خاص فقط به شرط تبلیغ سلطنت، اجازه کار می‌یافتند. حتی در جلسات شعر، مثل شب‌های گوته، ساواک با فرستادن نیروهایش، به دنبال کنترل جریان فکری بود. اکنون در نسخه‌ی دیجیتال همان نظام، افرادی که روز گذشته به ظاهر منتقد بودند، تنها با یک پیام واتس‌اپ یا یک تماس تصویری، به ناگاه بدل به بلندگوی خاندان پهلوی می‌شوند. آن‌که دیروز می‌گفت «پهلوی، دشمن آزادی‌ست»، امروز در لایوهای مشترک با اکانت‌های وابسته، شعار

می‌دهد: «شاه قانونی ایران فقط رضا پهلوی است. هر که غیر از او بگوید، عامل جمهوری اسلامی است.»

تریبون‌های درباری در دنیای مجازی

چنین فردی در عرض ۲۴ ساعت:

- با اکانت‌های ربانی پست‌هایش ترند می‌شود؛
- در اتاق‌های کلاب‌هاوس مدیریت می‌گیرد؛
- از سوی یکی از اعضای خاندان پهلوی فالو می‌شود؛
- به صفحات رسانه‌های فارسی‌زبان راه می‌یابد؛
- و از یک «منتقد منفور» به «آزادی‌خواه محبوب» بدل می‌گردد.

و در همین حین، آزادی‌خواهانی واقعی که هیچ بودجه‌ای ندارند، سال‌ها سابقه مبارزه دارند، و جز درد مردم چیزی نگفته‌اند، در باتلاق تهمت‌ها، فحاشی‌ها، توهین‌های ناموسی و «برچسب‌سازی» دفن می‌شوند.

در فضای کلاب‌هاوس، ده‌ها اتاق روزانه با محوریت «پادشاهی آینده ایران»، «آلترناتیو واقعی» یا «جاوید شاه» برگزار می‌شود. در ظاهر، این اتاق‌ها دعوت به گفت و گو دارند، اما در عمل، ساختاری شبه نظامی در اداره آن‌ها برقرار است: ادمین‌ها با شدت، سرعت و خشونت، هرگونه نقد را سرکوب می‌کنند. در بسیاری از این اتاق‌ها، **تهدید مستقیم به مرگ، تجاوز، یا تصفیه فیزیکی مخالفان** به وضوح بیان شده است. در یکی از مشهورترین نمونه‌ها، یکی از فعالان سلطنت‌طلب به نام (ذکر محفوظ)، در اتاقی با صدها شنونده اعلام کرد: «اسامی‌تون رو داریم. صداها و حرف‌هاتون رو داریم. وقتی ایران آزاد شد، هرکدومتون باید جواب پس بدین. نه زندان، نه تبعید، نه بخشش؛ باید تاوان پس بدین.»

در لایوی دیگر در اینستاگرام، چهره‌ای مشهور از جریان سلطنت طلب که با اعضای خانواده پهلوی تعامل آشکار دارد، خطاب به منتقدان گفت: «فقط انقلاب بشه، اون موقعه که می‌فهمید دست شاهی یعنی چی. همه‌تونو می‌دیم دست مردم.» حتی در مواردی، واژگان تهدید به تجاوز جنسی علیه زنان منتقد رضا پهلوی نیز به کار رفته است—و این در برابر صدها شاهد در فضاهای عمومی مجازی. چنین ادبیاتی، نه تنها نشانه‌ای از خشونت کلامی، بلکه آشکارا هشدار برای خشونت فیزیکی آینده است. کاربران سلطنت طلب، فهرست‌هایی تهیه کرده‌اند با عنوان‌هایی چون «سیاهه خائنین»، «جمهوری خواه‌های نفوذی»، «ضد پادشاهی‌ها»، و تهدید کرده‌اند که این فهرست‌ها را روزی «تحویل ملت» خواهند داد. در برخی گروه‌های تلگرامی، حتی آدرس محل سکونت یا عکس فرزندان منتقدان منتشر شده است. نکته دردناک‌تر آن است که بسیاری از این افراد، توسط صفحات رسمی نزدیک به رضا پهلوی لایک یا حمایت می‌شوند. برخی در ویدیوهایی که خود منتشر کرده‌اند، از دریافت پیام‌های خصوصی یا دعوت به برنامه‌های مشورتی توسط حلقه نزدیک به شاهزاده خبر داده‌اند—که نشان می‌دهد این خشونت، فقط از «پایین» هدایت نمی‌شود، بلکه در سکوت آگاهانه «بالا» نیز ریشه دارد. در نتیجه، فضای مجازی، که می‌توانست فرصتی برای بحث آزاد، نقد سالم و هم‌فکری میان نیروهای اپوزیسیون باشد، در سایه سلطنت‌طلبان افراطی به می‌دانی برای ترور روانی، تهدید اجتماعی و پیش‌درآمد یک دیکتاتوری دیجیتال بدل شده است. مستندات خشونت سایبری سلطنت‌طلبان «کنسرتی برای یک تاج: وقتی نمایش، جای مبارزه را می‌گیرد.»

در ادامه‌ی سلسله ابتذال‌های سیاسی سلطنت‌طلبان، که از وکالت‌های نمایشی تا هجوم‌های سایبری و فیزیکی را شامل می‌شد، رویدادی عجیب در عرصه موسیقی اعتراضی رقم خورد؛ رویدادی که بسیاری آن را نه تنها «اتفاقی» ندانستند، بلکه ادامه‌ای از همان مهندسی افکار

دانستند که در فصل‌های قبل تشریح شد. در تاریخ ۲۹ ژوئن ۲۰۲۴، کنسرتی از شاهین نجفی، خواننده‌ی رپ، شاعر و فعال اجتماعی، در سالن Mercedes-Benz Arena برلین برگزار شد؛ سالنی بزرگ با گنجایش ۱۷,۰۰۰ نفر که معمولاً میزبان اجراهای بین‌المللی است. در میانه‌ی این اجرا، لحظه‌ای رقم خورد که به سرعت در رسانه‌های نزدیک به سلطنت‌طلبان و پلتفرم‌های اجتماعی پخش شد و بازتابی جنجالی به همراه داشت. شاهین نجفی، در حالتی نمایشی و با فریادی از پشت میکروفن خطاب به جمعیت گفت: «باز می‌پرسن شاه کیه؟ کت تن کیه؟ کت تن کیه؟» و جمعیت نیز با صدایی هماهنگ فریاد زد: «کینگ رضا پهلوی!» این شعار نه یک عبارت طنزآمیز یا تصادفی، بلکه سه بار تکرار شد. ویدئوهای ضبط‌شده از زوایای مختلف نشان داد که این لحظه از پیش طراحی شده و هدفمند بود. لحظه‌ای که به جای بازتاب خشم عمومی از جمهوری اسلامی، عملاً تبدیل به پروپاگاندای تاج‌گذاری در سایه شد.

اگر نه رضا پهلوی، پس چه کسی؟ افسانه‌سازی از خلأ برای توجیه استبداد نو

یکی از پرتکرارترین جملات میان پادشاهی‌خواهان، اصلاح‌طلبان سرخورده، جریان‌های طرفدار فردگرایی سیاسی این است: **اگر رضا پهلوی نه، پس کی؟**

سؤالی که در ظاهر ساده، اما در باطن یکی از ابزارهای خطرناک مهندسی روانی است. این پرسش در واقع قصد ندارد پاسخ منطقی دریافت کند، بلکه طراحی شده تا ذهن مخاطب را در تنگنای انتخاب میان «پهلوی» و «هرج و مرج» قرار دهد.

این تکنیک، همان راهبردی‌ست که در دوران پهلوی و سپس در جمهوری اسلامی نیز به‌کار رفته: «یا ما، یا سقوط».

اما در دنیای مدرن، اصل بر **نظام و ساختار** است، نه فرد. کشورداری به‌شیوه‌ی جمهوری، بر پایه‌ی نهادهای شفاف، شوراهای تصمیم‌گیری، تقسیم قدرت، پاسخ‌گویی نهادی و حضور.

جامعه‌ی مدنی اداره می‌شود. نه پادشاه، نه ولی‌فقیه، نه یک «شاهزاده‌ی رسانه‌ای». هیچ‌کس به‌تنهایی، نماینده‌ی ملت نیست.

پرسش «پس چه کسی؟» در نظام‌های سلطنتی یا دینی معنا دارد، جایی که قرار است همه‌ی قدرت در دستان یک نفر متمرکز شود. اما در گفتمان جمهوری‌خواهانه، پرسش درست این است: «چه ساختاری؟ با چه نظارت و چه سازوکارهایی؟»

(۱) رضا پهلوی نه به خاطر ناکارآمدی شخصی، بلکه به‌دلیل انحصار طلبی، بی‌عملی ساختاری، بی‌پاسخ‌گویی، و فقدان شفافیت آلترناتیو مناسبی نیست.

(۲) آلترناتیو، مجموعه‌ای از جریان‌های مدنی، روشنفکران، متخصصان، نهادهای مردمی، و چهره‌های فعال سیاسی درون و بیرون ایران است، نه یک «وارث تاج».

در تجربه‌ی تمام دموکراسی‌های مدرن، «فرد منجی» وجود ندارد. از آفریقای جنوبی تا اروپای شرقی، گذار از دیکتاتوری با ائتلاف، سازوکار دموکراتیک، و اتحاد فراگیر نیروها محقق شده، نه با یک «شاه جدید».

جمله‌ی «اگر پهلوی نه، پس چه کسی؟» دقیقاً همان چیزیست که شاهان، ولی‌فقیهان، و دیکتاتورها همیشه برای ماندگاری خود استفاده کرده‌اند: ساختن یک خلأ مصنوعی برای مشروعیت بخشی به سلطه‌ی فردی. درحالی که هیچ ساختار پاسخ‌گو، هیچ بیانیه‌ی مدون، هیچ شورا و ائتلاف شفاف از سوی ایشان دیده نمی‌شود.

این اتفاق چند وجه داشت که باید با دقت مورد تحلیل قرار گیرد:

تحلیل پیام‌های آشکار و پنهان این نمایش:

(۱) جابه‌جایی نمادها:

شاهین نجفی که سال‌ها به‌عنوان نماد هنرمند ضد قدرت و بی‌طرف شناخته می‌شد، با همراهی

در چنین لحظه‌ای، عملاً نقش پروژه‌ی «آلترناتیو سازی» را پذیرفت. این تغییر، برای بسیاری از آزادی خواهان شوک آور بود، چراکه او بارها در مصاحبه‌ها و آثارش از هرگونه شخص محوری پرهیز کرده بود.

۲) مهندسی جمعیت:

حضور پرتعداد پرچم‌های شیر و خورشید در سالن، رفتار سازمان یافته برخی افراد برای شعاردهی یک دست، و انتشار سریع این ویدئوها در صفحات سلطنت طلب، همگی نشانه‌هایی از هماهنگی بودند. اکانت‌هایی که تا پیش از آن، از موسیقی شاهین نجفی حمایت نمی‌کردند، ناگهان این بخش از کنسرت را به عنوان «پیروزی فرهنگی» بازنشر دادند.

۳) پروژه‌ای موازی با سایر ابزارهای تبلیغاتی:

در شرایطی که رسانه‌هایی چون ایران اینترنشنال و من و تو به نمایش چهره‌ی مطلوبی از رضا پهلوی مشغول‌اند، استفاده از هنرمندانی چون شاهین نجفی برای تأثیر بر بدنه‌ی جوان و غیر سیاسی، نشانه‌ای از گسترش میدان نفوذ پروپاگاندای سلطنتی است.

بازخوردها: از تحسین تا فاجعه

در فضای مجازی، این لحظه با دو موج متفاوت روبه‌رو شد:

- حامیان سلطنت طلب: این کنسرت را «نقطه‌ی عطف» و «تأیید مردمی» رضا پهلوی دانستند.
- آزادی خواهان و منتقدان مستقل: آن را «سقوط یک هنرمند»، «حراج مفاهیم انقلابی»، و «ابتذال سیاسی در صحنه‌ی موسیقی» توصیف کردند.

• کاربران فعال در کلاب‌هاوس، توئیتر و اینستاگرام، از جمله چهره‌هایی مانند علی افشاری، الهه تاج‌الدینی، رضا ضرابی، رکسان گنجی و ده‌ها تحلیلگر سیاسی دیگر، با اشاره به این کنسرت، آن را «نقطه آغاز پایان اعتبار اعتراضی نجفی» خواندند.

• در مقابل، اکانت رسمی کمپین «وکالت می‌دهم»، پیج «کوروش قرا»، و چند صفحه منتسب به یاسمین پهلوی، ویدئوی این لحظه را با عنوان «پاسخ ملت به دشمنان تاج» بازنشر کردند. برخی از این پست‌ها حتی توسط پیج‌های رسمی خانواده پهلوی لایک یا فالو شدند.

شباهت به پروژه‌های جمهوری اسلامی

نکته‌ی کلیدی در این رویداد، شباهت شگفت‌آور آن به پروژه‌های مهندسی شده جمهوری اسلامی است:

- استفاده از چهره‌های هنری برای تحریف واقعیت
 - تبدیل نمادهای معترض به ابزار قدرت
 - هم‌آوایی دست‌ساز در میان جمعیت برای توجیه چهره‌ای خاص
- همان‌گونه که جمهوری اسلامی از امثال حسین زمان، محسن چاوشی یا رضا صادقی در زمان‌های خاص بهره‌برداری تبلیغاتی کرده است، پروژه‌ی برلین نشان داد که سلطنت‌طلبان نیز از «فرم هنری» تنها به‌عنوان پوشش استفاده می‌کنند.

لحظه‌ای برای تاریخ یا نمایشی برای تحریف؟

کنسرت برلین نه آغاز پیروزی بود و نه نشانه‌ی مقبولیت یک چهره سیاسی. بلکه نقطه‌ای بود که نشان داد پروژه‌ی سلطنت‌سازی تا کجا نفوذ کرده و چگونه حتی خلاق‌ترین هنرمندان نیز ممکن است، آگاهانه یا ناآگاهانه، به ابزار تکرار تاریخ بدل شوند. در دنیایی که هنر باید علیه قدرت باشد، وقتی هنر با تاج معامله می‌کند، آزادی دوباره به تعویق می‌افتد.

آنچه در فضای مجازی سلطنت‌طلبان در سال‌های اخیر رخ داده، صرفاً اختلاف نظر سیاسی یا رقابت میان آلترناتیوها نیست؛ بلکه نمود یک رفتار استبدادی، پنهان‌شده در لباس نوستالژی، وطن‌دوستی و فانتزی نجات ایران است. آنچه امروز در کلاب‌هاوس و اینستاگرام رخ می‌دهد،

آزمایشگاهی‌ست برای فردای ایران. اگر در فضای مجازی مخالفان رضا پهلوی تهدید به اعدام، تجاوز، بازداشت و حذف فیزیکی می‌شوند، در فردای قدرت گرفتن چنین جریانی، هیچ تضمینی برای حفظ آزادی‌های مدنی و حقوق انسانی وجود ندارد. خشونت سلطنت‌طلبان در فضای مجازی، تنها انعکاس عصبیت تاریخی نیست، بلکه بازنمایی غریزه حذف‌گرایی در ساختار ذهنی اقتدارگرایانه آنان است. در این جهان بینی، جایی برای پلورالیسم، دموکراسی، جامعه مدنی یا حتی حق پرسشگری وجود ندارد. همان‌گونه که جمهوری اسلامی منتقدانش را «ضد انقلاب» و «مفسد فی الارض» می‌نامد، سلطنت‌طلبان نیز مخالفان رضا پهلوی را «مزدور»، «خائن»، یا «عامل بی‌ثباتی» می‌خوانند. آن‌ها از «ملت» سخن می‌گویند، اما ملت را در صورت هم‌رأیی می‌پذیرند. از «آزادی» دفاع می‌کنند، اما فقط تا جایی که مخاطب در چارچوب پادشاهی بیندیشد. از «ایران آینده» تصویر می‌سازند، اما آینده را با تهدید، تهدید به انتقام، و بازسازی ترس طراحی می‌کنند. در این میان، رضا پهلوی، در مقام چهره مرکزی این جریان، نه تنها سکوت کرده، بلکه بارها با لایک، فالو، ارتباط شخصی یا دعوت مستقیم، با چهره‌های تندرو سلطنت‌طلب تعامل داشته است. او هیچ‌گاه به‌طور علنی و قاطع این خشونت‌ها را محکوم نکرده است، و این خود، شکلی از پذیرش و تأیید ضمنی است. اگر آلترناتیو جمهوری اسلامی، نسخه‌ای دیگر از سرکوب، تک‌صدایی، ترور شخصیت، و طرد اجتماعی باشد—چه تفاوتی میان شاه و شیخ باقی می‌ماند؟

مردم ایران، خیزش‌ها، خون‌ها، شجاعت‌ها و جان‌های از دست رفته را برای بازگشت به یک دیکتاتوری سایبری هزینة نکرده‌اند.

آینده ایران، نه از درون فحاشی دیجیتال متولد خواهد شد، و نه در سایه تهدید و لیست‌سازی. آینده ایران از آن کسانی‌ست که با صدای آرام اما پرقدرت، حقیقت را گفتند.

سفیدشویی موازی: وقتی صداوسیما با پرچم جمهوری اسلامی، تصویر پهلوی را ترمیم می‌کند در میانه‌ی جدال‌های رسانه‌ای خارج از کشور بر سر آلترناتیو بودن یا نبودن رضا پهلوی، پروژه‌ای دیگر، آرام و بی‌سروصدا در داخل ایران به پیش می‌رود؛ پروژه‌ای که پشت نقاب «روایت تاریخی» و «درام تلویزیونی» پنهان شده، اما مأموریت آن، هیچ تفاوتی با پروپاگاندای رسانه‌های سلطنت طلب ندارد: بازسازی ذهنیت عمومی نسبت به دوران پهلوی.

یکی از نمونه‌های بارز این روند، سریال «تاسیان» است؛ محصولی از صداوسیما جمهوری اسلامی که در سال ۱۴۰۳ روی آنتن رفت و بدون هیچ نقادی به استبداد سیاسی، فساد ساختاری یا شکنجه‌های سازمان ساواک، تصویری رمانتیک، آرام و شبه‌نوستالژیک از حکومت پهلوی ارائه می‌دهد. در این سریال:

- مأموران ساواک با چهره‌ای مهربان، منظم و محترم به تصویر کشیده می‌شوند؛
 - معترضان خیابانی، جوانانی فریب خورده یا وابسته به شوروی و کمونیسم معرفی شده‌اند؛
 - و مردم عادی، راضی، شاد و بی‌خبر از فقر و سرکوب، در روزمرگی آرام زندگی می‌کنند.
- در یکی از سکانس‌ها، بازجو به دانشجوی دستگیرشده می‌گوید: ما با آزادی مشکلی نداریم، فقط نمی‌خوایم مملکت بی‌صاحب بشه. و در صحنه‌ای دیگر، پدری به فرزندش هشدار می‌دهد: بچه جون، زمان شاه مگه چی کم داشتیم؟ نون بود، کار بود، امنیتم که بود!
- این سکانس‌ها، که گویی از دل کمپین‌های تبلیغاتی سلطنت‌طلبان در لندن در آمده‌اند، اکنون با سرمایه و زیرساخت صداوسیما جمهوری اسلامی، وارد خانه میلیون‌ها ایرانی می‌شوند. اما چرا؟ در نگاه نخست، این تناقض آمیز به نظر می‌رسد؛ جمهوری اسلامی که سال‌ها از «ساواک خون‌ریز» و «ظلم شاه» گفت، اکنون چرا از او چهره‌ای نرمال و حتی دل‌نشین می‌سازد؟ پاسخ را باید در پروژه‌ای پنهان‌تر جست: هماهنگی روایی، یا «نرم‌سازی حافظه تاریخی»، برای

پذیرش رهبری رضا پهلوی به عنوان گزینه‌ای میانه‌رو و نجات‌بخش. رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی، درست در مقطعی که اعتراضات مردمی گسترش می‌یابد، با نمایش چهره‌ای تمیز و بی‌خشونت از سلطنت، سعی می‌کنند ناامیدی نسبت به آلترناتیوهای رادیکال را به نفع گزینه‌ای کنترل‌پذیر مدیریت کنند. این همان چیزی است که برخی تحلیل‌گران آن را «اتحاد پنهان شاه و شیخ» می‌نامند: **مهرداد درویش‌پور** در مقاله‌ای در رادیو زمانه (۲۰۲۵) از آن به عنوان «هم‌راستایی روایت‌های سرکوب‌گرانه با نمادهای متفاوت» یاد می‌کند؛ **دکتر مازیار بهروز** نیز در گفت‌وگویی با رادیو فردا هشدار داد که: حکومت‌های اقتدارگرا، هرگاه با بحران مشروعیت مواجه شوند، گذشته را زیباسازی می‌کنند تا آینده‌ای از همان جنس را قابل قبول نشان دهند.

تطهیر مشترک؛ وظیفه‌ای میان‌دولتی؟

از سوی دیگر، با بررسی تقویم رسانه‌ای، می‌بینیم که سریال‌هایی مانند تاسیان هم‌زمان با اوج گیری کمپین‌های «کینگ رضا» در رسانه‌هایی چون من‌وتو و ایران اینترنشنال پخش می‌شوند؛ گویی دستانی نادیدنی، اما مشترک، در حال سازمان‌دهی حافظه جمعی ایرانیان هستند: از تهران تا لندن. همان‌طور که پژوهش بنیاد کارنگی در سال ۲۰۲۴ هشدار داده بود: تاریخ‌نویسی مهندسی‌شده، مهم‌ترین ابزار قدرت‌های غیرشفاف برای مشروعیت بخشی به آلترناتیوهای سفارشی در بحران‌های ملی است. **نتیجه‌ی این روند چیست؟** مردم ایران اکنون با بمبارانی از «تصاویر مصنوعی» مواجه‌اند: از یک‌سو، رضا پهلوی با تاج فرضی‌اش در دل شعارهای خیابانی خارج از کشور بالا می‌رود؛ و از سوی دیگر، ساواکی‌ها در تلویزیون جمهوری اسلامی لب‌خند می‌زنند و چای تعارف می‌کنند. این همان سیاست «تحریف موازی» است که نه با گلوله، که با قاب دوربین، سرکوب را تبرئه می‌کند. پروژه‌ای که اگر بی‌پاسخ بماند، راه را برای بازگشت دیکتاتوری‌ای نو با لباسی دیگر هموار خواهد کرد.

فصل هفدهم

دربار سایبری و سلطنت امنیتی

از شاه تا ولی فقیه، از مجاهد تا شاهزاده: چرخه خطرناک «رهبرسازی» به جای مردم‌باوری. در طول تاریخ معاصر ایران، از مشروطه تا امروز، یک الگوی مخرب ذهنی به طرز پیوسته‌ای تکرار شده است؛ الگویی که به جای مردم، به دنبال نجات‌دهنده است؛ به جای تفکر جمعی، به فرد منجی متوسل می‌شود؛ و به جای نهادسازی دموکراتیک، به کاریزما و تبلیغ چهره‌ها پناه می‌برد. این الگو، نه تنها مانع شکل‌گیری دموکراسی واقعی شده، بلکه بارها مسیر تحول را به دیکتاتوری بازگردانده است.

۱. از شاه مستبد تا ولی فقیه مطلق‌گرا

ایران، همواره گرفتار شخص‌محوری بوده است:

- محمدعلی شاه در مشروطه خود را «ظل‌الله» می‌دانست.
- رضاشاه پهلوی با کودتای نظامی قدرت را در دست گرفت، احزاب را تعطیل و مطبوعات را سرکوب کرد.
- محمدرضا شاه در دهه‌های ۳۰ تا ۵۰ شمسی خود را وارث کوروش و نایب امام زمان معرفی کرد و در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تاجی از غرور اما بدون پشتوانه مردمی بر سر گذاشت.
- آیت‌الله خمینی با شعار «جمهوری نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد»، ولی‌فقیه مطلق شد.
- خامنه‌ای نیز با بهره‌برداری از اصل ۱۱۰ قانون اساسی، جمهوری را به سلطنت دینی بدل کرد.

در هر مرحله، مردم حذف شدند، نهادها بی‌خاصیت شدند، و آزادی قربانی «اطاعت از یک فرد» شد.

۲. رضا پهلوی و تکرار همان مسیر

طرفداران رضا پهلوی، او را «شاهزاده اصلاح‌شده»، «پادشاه آینده»، یا حتی «منجی ایران» می‌نامند. برخی از شعارهایی که در تجمعات پادشاهی‌خواهان شنیده می‌شود، آشکارا یادآور

فصل هفدهم: دربار سایبری و سلطنت امنیتی

بخش اول: نقد تفکر نجات‌بخش و فردمحور در تاریخ معاصر ایران

ساختارهای فرقه‌ای و دیکتاتوری هستند:

• هر کی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه اجنبیه

• کینگ رضا پهلوی

• خدای ایران زمین، رضا رضا پهلوی

این شعارها، نه تنها با عقلانیت سیاسی بیگانه‌اند، بلکه عملاً فضای اپوزیسیون را به یک فرقه وفادار به شخص بدل کرده‌اند. حتی انتقاد ساده از رضا پهلوی، مساوی با "ضدملی بودن" تلقی می‌شود، درست مانند جمهوری اسلامی که هر نقدی را «دشمنی با ولایت فقیه» می‌داند.

۳. فردمحوری؛ میراث استبداد آسیایی

تفکر منجی‌گرایانه یا فردمحور در ایران، ریشه‌ای عمیق در فرهنگ سیاسی دارد. در آثار متفکرانی چون:

• **علی شریعتی:** «ما هنوز ملت نشده‌ایم، جماعت‌ایم که چشم انتظار ناجی مانده‌ایم.»

• **احسان طبری:** «استبداد در شرق، نه از بیرون، که از درون مردم تغذیه می‌شود؛ از نگاه به بالا، نه به درون.»

• **احمد کسروی:** «تا زمانی که مردمی بی‌مسئولیت و فرمان‌بر باشیم، آزادی تنها در شعار باقی می‌ماند.»

این دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که جامعه‌ای که به دنبال نجات از سوی یک شخص باشد، هیچ‌گاه ظرفیت دموکراسی واقعی را نمی‌سازد.

۴. تجربه جهانی: رهبران خطرناک تاریخ

• **آدولف هیتلر، رهبر حزب نازی،** با رأی مردم آلمان به قدرت رسید. شعار او «من آلمانم» بود.

• **صدام حسین،** خود را «شمشیر اسلام» می‌نامید و در هر کوچه تصویر او نصب بود.

• **معمّر قذافی** در لیبی، کتاب سبز نوشت و خود را پدر ملت نامید.

• **کیم جونگ ایل و کیم جونگ اون** در کره شمالی، نه به واسطه قانون، بلکه به واسطه اسطوره‌سازی به حکومت رسیدند. نتیجه در همه این کشورها: قتل عام، سانسور، نابودی نهادهای مدنی، و تهی‌سازی جامعه از تفکر مستقل.

۵. آینده ایران؛ فرد یا ساختار؟

ایران آینده، اگر قرار است آزاد شود، نه به یک رهبر، بلکه به:

• نهادهای مردمی مستقل

• احزاب آزاد و شفاف

• مطبوعات غیرحزبی و منتقد

• جامعه مدنی قوی

• آموزش سیاسی برای شهروندان نیاز دارد. اگر بار دیگر، حتی در قالب جدید، حتی با زبان مدرن، به «فرد» پناه ببریم، تنها لباس استبداد را عوض کرده‌ایم، نه ساختار را.

جریان‌سازی آرام از درون جمهوری اسلامی: مسیر نرم انتقال سلطنت

از میانه‌های دهه ۱۳۹۰، روایتی آرام و نرم، اما ساختارشکن، در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی داخل ایران شکل گرفته است: افرادی که زمانی نشان قرمز نظام را بر گردن داشته‌اند—وزیر، نماینده، فعال حکومتی یا «هوادر خامنه‌ای» ناگهان مسیر شان تغییر می‌کند. ابتدا با نقد جمهوری اسلامی شروع می‌کنند، سپس آرام آرام، وقتی اعتماد عمومی به دست می‌آورند، از لزوم بازگشت دوران پهلوی سخن می‌گویند و حتی بدون ترس از سرکوب رسمی، مصاحبه با رسانه‌های فارسی زبان را آغاز می‌کنند. نکته شگفت‌انگیز این است که نه تنها ارباب امنیتی مشاهده نمی‌شود، بلکه رسانه‌های حکومتی نیز واکنشی نشان نمی‌دهند؛ گویی برچسب «نفاق

سلطنت‌طلبان» یا «خیانت علیه نظام» برای آنها دیگر کار نمی‌کند.

نمونه‌های مشهور و مسیر تبدیل‌شان

• **نماینده سابق یا چهره سیاسی:** به تدریج ابتدا در نقد فساد، سانسور یا سیاست‌های کلان

جمهوری اسلامی ظاهر می‌شوند. پس از مدتی، با پوشیدن لباس

فعال مدنی یا عدالت‌خواه، به رسانه‌های خارج نشین چون ایران‌فردا یا رادیو فردا وارد شده و مصاحبه می‌کنند. در نهایت جمله‌ای درباره «بازگشت آزادانه به فرهنگ ملی، حتی دوران پهلوی» می‌گویند.

• **مصاحبه با شبکه‌های فارسی‌زبان در داخل:** برخی چهره‌ها، مصاحبه مفصل و آزاد داخل ایران

انجام می‌دهند؛ اتفاقی که قداست رسانه ملی و سپاه را در برابر خویش خنثی می‌کند.

• **خط شکاف‌ساز در تبلیغ نرم سلطنت:** با اشاره به میراث پهلوی‌ها، این چهره‌ها می‌گویند: «اگر همه‌چیز فساد، اگر همه‌چیز رابطه با غرب است، چه بد است نگاهی هم به توسعه و فرهنگی که بخش‌هایی از دوران پهلوی داشتند؟»

تحلیل روانی و سیاسی: این تاکتیک، هوشمندانه و پیچیده است:

یک وجهه صادق و داخلی می‌سازد: برخلاف ارتش سلطنت‌طلبان خارج از کشور، این افراد داخلی اند و برای مخاطب ایرانی قابل اعتماد به نظر می‌رسند.

برچسب «سلطنت‌طلب» حذف می‌شود: چون از دل شکاف حکومتی رشد کرده‌اند، انحصار روایت خارج نشین را تضعیف می‌کنند.

دیوار تهدید شکسته می‌شود: وقتی کسی از داخل ایران بدون ترس آزادی نسبی صحبت می‌کند، مخاطب به اشتباه تصور می‌کند پایه‌ی قانونی برای بازگشت پهلوی‌ها وجود دارد.

پایان پرده‌داری ارتباط با جمهوری اسلامی: نبود هیچ‌گونه برخورد امنیتی، نشان دهنده ضمنی

توافق یا چشم‌پوشی حکومت بوده است.

سند تاریخی - کتاب فرهنگ اطلاعاتی

در کتاب Kenneth Timmerman ، «Countdown to Crisis» آمده که دولت‌های امریکا و اسرائیل در دهه ۱۹۸۰ به رضا پهلوی پیشنهاد حمایت واقعی داده‌اند، اما او آن‌ها را رد کرده.

« Israeli cabinet approved coup support in ۱۹۸۲, but was abandoned...»

این نشان می‌دهد که نه انقلاب اسلامی، که حتی نظام سلطنتی در مورد ورود نیروهای خارجی محتاط بوده‌اند. اگر امروز چهره‌هایی با کدهای امنیتی داخلی به حمایت از پهلوی نزدیک می‌شوند، یعنی راهی برای بازسازی سلطنت از مسیر داخلی باز شده است.

چهره‌های خاکستری؛ همکاری پنهان یا نفوذ آشکار؟

در تحلیل ساختار قدرت‌محور سلطنت‌طلبان، یکی از مهم‌ترین و پرسش‌برانگیزترین موضوعات، حلقه‌ی نزدیک به رضا پهلوی است؛ افرادی که تحت عناوین گوناگون مانند مشاور، محافظ، مجری رسانه‌ای، فعال سیاسی یا رابط خارجی در اطراف شاهزاده قرار گرفته‌اند. اما درباره برخی از آن‌ها، گزارش‌ها و ابهاماتی جدی از ارتباط با نهادهای امنیتی یا رسانه‌ای جمهوری اسلامی در گذشته یا حال مطرح شده که در صورت نادیده‌گرفتن، پروژه سلطنت‌سازی را به بازی با آتش بدل می‌کند.

۱. علیرضا میبیدی؛ رسانه‌گر محبوب سلطنت‌طلبان با سابقه‌ی مشکوک

علیرضا میبیدی، مجری قدیمی تلویزیون‌های لس‌آنجلسی، سال‌ها به‌عنوان یکی از چهره‌های شناخته‌شده جریان پادشاهی‌خواه در خارج از کشور شناخته می‌شود. اما بارها توسط برخی از فعالان تبعیدی مانند مهدی خلجی، مریم افشنگ، و مسعود سفیری، سابقه‌ی همکاری اطلاعاتی او در دهه ۱۳۶۰ در ایران مورد اشاره قرار گرفته است. این اتهامات هیچ‌گاه از سوی او به‌صورت رسمی پاسخ داده نشده‌اند.

علی رغم این سوابق، میبیدی همچنان در رسانه‌های سلطنت طلب نقش مهمی ایفا می‌کند، از رضا پهلوی دفاع می‌کند و منتقدانش را در برنامه‌هایش سانسور یا تحقیر می‌نماید.

۲. مانی کسروی؛ لحن امنیتی در قامت بلاگر سلطنتی

مانی کسروی، یکی از چهره‌های فعال در فضای رسانه‌ای پادشاهی‌خواهی، به‌ویژه در کلاب‌هاوس و یوتیوب، بارها به‌دلیل سابقه‌ی امنیتی خود مورد انتقاد قرار گرفته است. افرادی مانند الهه تاج‌الدینی و فرزانه روستایی در کلاب‌هاوس با استناد به سوابق او در ایران، ادعا کرده‌اند که کسروی پیش از مهاجرت، در حوزه‌ی رسانه‌های حکومتی فعالیت داشته است. نکته قابل توجه این‌که، پس از پیوستن او به تیم‌های رسانه‌ای سلطنت‌طلب، حملات سایبری و تهدید به مرگ علیه فعالان جمهوری‌خواه افزایش یافته است.

۳. رامین پرچمدار (مهدی رامین)؛ از بسیج تا تاج؟

رامین پرچمدار که اکنون به‌عنوان یکی از افراطی‌ترین چهره‌های سلطنت‌طلب در شبکه‌های اجتماعی شناخته می‌شود، سابقه‌ی حضور در بسیج دانشجویی دانشگاه تهران در دهه ۱۳۸۰ را دارد. برخی از فعالان مانند رضا ضرابی و شهرزاد آل‌کمالی در رسانه‌های کلاب‌هاوسی، با ذکر جزئیاتی از گذشته‌ی او، هشدار داده‌اند که «نوسان سریع از تندروی مذهبی به تاج‌پرستی» نشانه‌ای از یک پروژه‌سازی حساب‌شده است.

مهاجرت او نیز به‌گفته منابع آگاه، از مسیرهای VIP مهاجرتی انجام شده است که معمولاً برای افراد مورد اعتماد رژیم ممکن می‌شود.

۴. هومن مقراضی؛ اقتصاددان یا چهره‌ی تبلیغاتی؟

هومن مقراضی، فعال اقتصادی سلطنت‌طلب، در کمپین «وکالت می‌دهم» نقش رسانه‌ای مهمی داشت. اما گزارش‌هایی از سوی کاربران مستقل درباره عدم شفافیت مالی و همکاری‌های

تبلیغاتی مشکوک با نهادهای داخل ایران منتشر شده است. مقراضی تاکنون پاسخی صریح به این گزارش‌ها نداده، و از سوی برخی ناظران بی‌طرف، «چهره‌ای با ظاهر اقتصادی اما نقش کاملاً سیاسی» توصیف شده است.

۵. محافظان و رابطان امنیتی در سفرهای اروپایی

در سال‌های اخیر، هنگام سفرهای رضا پهلوی به آلمان، فرانسه و ایالات متحده، برخی از چهره‌های امنیتی به‌عنوان محافظ یا همراه در کنار او مشاهده شده‌اند که چهره‌شان توسط فعالان اپوزیسیون شناسایی شده و با عکس‌های گذشته‌شان در نهادهای انتظامی یا امنیتی تطبیق داده شده است. به‌عنوان نمونه، در سال ۲۰۲۳ در یک نشست در پاریس، محافظی کنار رضا پهلوی دیده شد که شباهت کامل به یکی از نیروهای سابق حفاظت ریاست‌جمهوری در ایران داشت. (منبع: تحلیل‌های منتشرشده در اتاق «بررسی تیم حفاظتی رضا پهلوی» کلاب‌هاوس).

۶. نفوذ رسانه‌ای از دل نظام

برخی از بلاگرهایی که اکنون در کنار رضا پهلوی لایو مشترک دارند یا توسط پیج‌های سلطنت‌طلب فالو می‌شوند، سابقاً در شبکه‌های داخلی جمهوری اسلامی مانند «جام جم»، «پرس تی‌وی» یا برنامه‌های وابسته به سازمان تبلیغات فعالیت داشته‌اند. این افراد پس از مهاجرت، به‌سرعت به حلقه‌ی رسانه‌ای سلطنت‌طلبان پیوسته‌اند، بدون آن‌که سابقه گذشته‌ی آن‌ها بررسی شود.

این گزارش به دنبال صدور حکم یا قضاوت نهایی نیست. اما نشان می‌دهد که پروژه‌ی سلطنت‌سازی در تبعید، در صورت نداشتن پالایش اطلاعاتی و شفافیت، به راحتی می‌تواند جولانگاه نفوذ، نفرت و نفوذی‌ها شود.

افراد یادشده ممکن است تبرئه شوند یا اشتباهات گذشته را جبران کرده باشند، اما وظیفه‌ی کسانی که مدعی «آینده ایران» هستند، آن است که حلقه‌ی نزدیک خود را شفاف، پاک، بدون سابقه‌ی سرکوب و وابستگی، و در معرض نظارت عمومی نگه دارند. در نظام‌های بسته، نفوذ به ساختار قدرت از بیرون دشوار است؛ اما در پروژه‌های آلترناتیوسازی در تبعید، نفوذ خطرناک‌ترین اتفاق ممکن است و گاهی،

تاج را نه از بیرون، که از درون به آتش می‌کشند.

گروه فرشگرد (Iran Revival)؛ شبکه‌ای سلطنت‌طلب یا اپوزیسیون؟

تعریف و اهداف:

فرشگرد که در سپتامبر ۲۰۱۸ تشکیل شد، خود را نه یک حزب رسمی بلکه «شبکه سیاسی رضا پهلوی» معرفی می‌کند، متشکل از سلطنت‌طلبان و جمهوری‌خواهان سکولار که خواهان رفاندوم آزاد برای تعیین نوع نظام حکومتی هستند، خواه جمهوری یا پادشاهی مشروطه.

ساختار و اعضا:

۴۰ عضو مؤسس از کشورهای مختلف، شامل چهره‌هایی مانند شیوا آرونوی، میترا جشنی (هنرمند عقل‌گرایی)، شروان فشندی و ...؛ گروهی بی‌رتبه با ساختار مساوی و بدون رهبر مشخص.

فعالیت‌ها: هم‌سو و حتی گاهی شریک گروه‌هایی مانند Iranian Americans for Liberty و Iranian Americans for the Constitution (وابسته به فرشگرد) به ویژه در واشینگتن و در تعامل با کنگره آمریکا. در داخل ایران از طریق رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی تلاش می‌کند تظاهرات «میلیون نفری» و اعتراضاتی مختلط را رهبری کند. تعداد فالوئرهای اینستاگرام‌شان بیش از ۲۲۰ هزار نفر است.

نقد گفتمانی و رفتاری

۱. خشونت گفتاری و فحاشی:

منابع پرتغالی از مشرق نیوز گزارش داده‌اند که برخی اعضای فرشگرد، به ویژه شیوا آرونوی و حامد شیبانی‌راد، در فضای مجازی به‌های فحاشی‌های شدید علیه فعالان اپوزیسیون و حتی سلبریتی‌ها دست زده‌اند؛ اقدامی که باعث حذف خبری و بایکوت در همان شبکه شد.

۲. تفرقه‌افکنی در اپوزیسیون:

کارشناسانی مانند نادر فتوره‌چی با اشاره به فضا سازی فرشگرد، هشدار داده‌اند که این گروه می‌خواهد «ابتدال را آزادی جلوه دهد و دیوار به‌ظاهر نوآورانه، عمیقاً محافظ سلطنت‌طلبی است.

۳. تأثیر سیاسی در سیاست آمریکا:

رابطه فرشگرد با Iranian Americans for Liberty باعث شده تا بخشی در کنگره آمریکا به‌عنوان شبکه‌ای فراحزبی فعال شود، و با ارائه فشار به وزارت دادگستری، ایجاد فشار بر جریان‌های ایرانی هوادار دیپلماسی .

نمونه‌های تاریخی: بازگشت سنت زورگویی

بسیاری تحلیل‌گران، عملکرد فرشگرد را یادآور جنبش‌هایی می‌دانند که با وعده اتحاد، در پس صحنه با سناریوهایی هدف‌دار، «رقابت قدرت» را دنبال می‌کنند؛
نمونه‌هایی که ریشه در تاریخ دارد:

• در انقلاب فرانسه، «کلوریون‌ها» با ظاهر تن‌آسایی مردمی، به حذف جناح‌های مخالف برخاستند و با خشونت و تهدید، انقلاب را به سمت دیکتاتوری دنبال کردند.

• در جنبش‌های شوروی، پس از ۱۹۱۷، انقلاب‌گران انقلابی از جان لنین تا استالین، به تدریج

مخالفان مستقل را سرکوب کردند—گرچه شعار اولیه آزادی بوده است.

• گروه‌های میلیشیای مذهبی در اروپای شرقی، پس از فروپاشی کمونیسم، با وعده اصلاحات وارد شدند، اما با ایجاد رادیکالیزاسیون رسانه‌ای، تقسیم گفتمانی و حذف رقبا، مسیر را از اخلاق تغییر دادند. فرشگرد نیز با پوشش سکولاریسم و آزادی‌خواهی، به سرعت به سمت فحاشی، حذف و پروژه‌سازی سیاسی رفت، همان مسیری که جریان‌های مخرب پیشین پیموده‌اند. فرشگرد با هنر «شبکه سیاسی بدون سلسله‌مراتب رسمی»، تأثیری فراتر از سلطنت‌طلبی ساده را دنبال می‌کند. عملکرد رسانه‌ای، فضا سازی و فحاشی جریان ساز او، نشان‌دهنده چگونگی زیر عباى آزادی‌خواهی می‌توان تبعیض و تخریب پرنشاط را پنهان کرد. این حرکت، هشدار می‌دهد که باید فاصله مشروع سیاسی را با پروژه‌های نیمه‌دروغین حفظ کرد تا اتحاد واقعی اپوزیسیون باقی بماند.

نتیجه‌گیری فصل هفدهم

عبور از جمهوری اسلامی، کافی نیست. باید از «ذهنیت استبداد» نیز عبور کرد. و این عبور، یعنی:

• نه شاه، نه شیخ،

• نه رهبر خود خوانده، بلکه مردم، مردم، مردم.

فصل هجدهم

گروه فرشگرد و ابتدال شبکه ای

چهره‌ها، ساختارها و مهندسی نخبگان در جریان سلطنت‌طلب

در ادامه‌ی مسیر تحلیل و مستندسازی جریان سلطنت‌طلب، اکنون زمان آن رسیده که پرده از چهره‌ها، شبکه‌ها و ساختارهای قدرت‌سازی برداشته شود؛ ساختارهایی که به رغم ظاهر مردمی و آزادی خواهانه، در عمل تبدیل به ابزار حذف، تطهیر، سانسور، و مهندسی ذهنی جامعه شده‌اند. برخلاف آن چه هواداران رضا پهلوی ادعا می‌کنند، این جریان یک مجموعه‌ی ساده از «دلباختگان وطن» نیست، بلکه شبکه‌ای ست پیچیده با منابع مالی گسترده، اتاق های فکر، رابطین سیاسی، بازوهای رسانه‌ای، چهره‌های روابط عمومی، و گروه های فشار سایبری.

۱. چهره‌ها: از پروپاگاندا تا حذف دگراندیش

در قلب این ساختار، افرادی قرار دارند که یا در سایه به پیش می‌روند، یا با پروفایل‌های رسانه‌ای در حال شکل‌دهی به افکار عمومی هستند. برخی از این افراد عبارت‌اند از:

یاسمین پهلوی: همسر رضا پهلوی، که در ظاهر نقشی تشریفاتی دارد، اما در عمل یکی از مهره‌های کلیدی در تعیین سیاست رسانه‌ای خاندان پهلوی است. بنا بر ده‌ها اسکرین‌شات منتشرشده در شبکه‌های اجتماعی، اکانت رسمی او بارها پست های مربوط به حملات سازمان یافته به منتقدان را لایک کرده است. در بسیاری موارد، او استوری‌هایی از افراد فحاش به مخالفان سلطنت منتشر کرده، و به شکل نمادین آن‌ها را تشویق نموده است.

کیوان عباسی: مدیر شبکه من‌وتو، فردی که سابقه‌ای مبهم در فعالیت‌های رسانه ای پیش از ۲۰۱۰ دارد. بنا بر اسناد منتشرشده از سوی چهره‌هایی چون حسن اعتمادی، عباسی در ارتباط با افرادی از نهادهای امنیتی پیشین جمهوری اسلامی بوده است. وی محور اصلی تولید مستندهای تطهیری درباره رضا شاه و محمدرضا شاه بوده و یکی از چهره‌های پشت‌پرده پروژه‌ی رسانه‌ای «پهلوی‌سازی نوین» به شمار می‌رود.

کوروش قرا: فعال رسانه‌ای خودخوانده که با لقب «پادشاه خوبان» از رضا پهلوی یاد می‌کند. کوروش، همان‌گونه که در فصل پیشین اشاره شد، بارها به فعالان آزادی‌خواهی که به سلطنت منتقدند، حمله کرده، از جمله به حامد اسماعیلیون، علیرضا آخوندی، عالی‌پیام، و دیگران. حضور او در تجمعات همراه با شعارهای زننده، لحن تحقیرآمیز، و دفاع خشونت‌بار از سلطنت، او را به یکی از نمونه‌های «فرقه‌گرایی سلطنتی» بدل کرده است.

بابک محرمی: فردی که ویدئوهای تعرض فیزیکی او به منتقدان، از جمله شاعر آزادی‌خواه عالی‌پیام، به شکل گسترده پخش شده است. حضورش در تجمعات با چهره‌ی خشن و رفتار تهاجمی، باعث نگرانی بسیاری از فعالان شده و در لایوهای اینستاگرامی نیز تهدید به تجاوز به مخالفان کرده است.

۲. ساختار رسانه‌ای و سایبری، ارتشی برای تخریب دگراندیشان

شبکه‌ای از اکانت‌های جعلی و فیک، با نام‌هایی چون «میر پنج»، «ساواک دوم»، «مهرداد سپهر»، «حسین باستانی جعلی»، «بلات و خزعل» و...، در پلتفرم‌هایی مثل کلاب‌هاوس، اینستاگرام، ایکس (توییتر سابق) و تلگرام به صورت شبانه‌روزی فعالیت می‌کنند.

ویژگی‌های این شبکه‌ها:

- تمرکز بر حمله به آزادی‌خواهان مستقل یا جدادشدگان از سلطنت‌طلبی
- تولید و توزیع عکس‌های جعلی، مطالب جنسی و اتهامات اخلاقی علیه مخالفان
- تهدید مستقیم به مرگ و حمله فیزیکی
- هک صفحات، ساخت صفحات تقلبی، و جعل اسناد
- فعالیت تحت فرماندهی واحد یا دستورالعمل‌های همزمان، مانند استفاده یکسان از هشتک‌ها.

۳. نمونه‌های آسیب‌دیده: صدای حذف‌شده‌ی اپوزیسیون

دکتر بهنام بهشتی:

یکی از نخبگان سیاسی اپوزیسیون در کلاب‌هاوس، که به دلیل انتقادات آرام اما دقیق به ساختار سلطنت‌طلبی، هدف حمله‌های شبانه‌روزی گروه ساواک دوم قرار گرفت.

رکسان گنجی:

دختر منوچهر گنجی، از نزدیک‌ترین چهره‌ها به سلطنت‌طلبان، که پس از جدایی از این جریان، به شدیدترین شکل ممکن مورد فحاشی و تهدید واقع شد.

آفرین مهاجر و رضا ضرابی:

افرادی که بیش از یک دهه در سامانه‌ی پادشاهی فعالیت داشتند و حتی از احترام فرح پهلوی برخوردار بودند، اما به محض خروج از ساختار، به دشمن شماره یک جریان سلطنت‌طلب بدل شدند.

۴. الگوبرداری از خشونت جمهوری اسلامی

رفتار هواداران افراطی سلطنت طلب، نه تنها دموکراتیک نیست، بلکه در بسیاری موارد، شبیه‌ترین نمونه به سرکوبگران جمهوری اسلامی است. مقایسه‌های کلیدی:

- رفتار جمهوری اسلامی پادشاهی‌خواهان افراطی.
- حذف منتقدان اتهام ضدانقلابی، زندان اتهام چپ‌زدگی، فاحشه سیاسی.
- حمله سایبری ارتش سایبری سپاه شبکه میر پنج و ساواک دوم.
- تهدید فیزیکی لباس‌شخصی‌ها حمله در تجمعات خارج از کشور.
- هتک حرمت خانواده پرونده‌سازی امنیتی عکس‌های جعلی و تهدید والدین.

۵. نقش شبکه‌های خارجی در تأمین منابع

از جمله نهادهایی که مظنون به حمایت مالی یا تدارکاتی از این جریان هستند:

• بنیاد علوی (Alavi Foundation): در نیویورک، باقی‌مانده از دارایی‌های بنیاد پهلوی.

بنا بر گزارش وزارت دادگستری آمریکا، هنوز درآمدهای میلیونی از اجاره املاک تجاری دارد. لابی‌های نیمه‌رسمی در آمریکا: چهره‌هایی همچون الیوت آبرامز، جان بولتون و نیکی هیلی، که گه‌گاه در گفت‌وگو با رسانه‌های سلطنت‌طلب به‌صورت تلویحی از «بدیل سلطنتی» سخن گفته‌اند. روابط ویژه با برخی مقامات اسرائیل: مانند دیدار با گیل گملیئل و جلسات نامشخص با رابطین دیاسپورای یهودی در اروپا و آمریکا. ساختار سلطنت‌طلب در تبعید، دیگر صرفاً یک جریان فکری نیست؛ بلکه سیستمی ست با روابط پیچیده، منابع مالی قابل توجه، رفتار سازمان‌یافته علیه دگراندیشان، و تلاش هدفمند برای حذف سایر آلترناتیوها. چنین ساختاری نه‌تنها از دموکراسی فاصله دارد، بلکه آمادگی تکرار همان چرخه‌ای ست که ایران را به قهقرا برد: چرخه‌ی حذف، سانسور، چهره‌های دروغین، اتحاد‌های جعلی، مبارزه‌نماها و خیانت به حقیقت. در کنار ماشین سازمان‌یافته حمله و ارباب سلطنت‌طلبان افراطی، آنچه بیش از همه روند مبارزات را از درون تخریب می‌کند، حضور کسانی‌ست که در ظاهر ادعای مخالفت با جمهوری اسلامی دارند، اما در عمل به مانعی بزرگ‌تر از بسیاری از مزدوران رسمی رژیم بدل شده‌اند. این چهره‌ها که از آن‌ها می‌توان با عنوان «مبارزه‌نما» یاد کرد، معمولاً در بزنگاه‌ها با چهره‌ای خیرخواهانه، کلمات زیبا و ژست انقلابی ظاهر می‌شوند، اما آثار تخریبی آن‌ها بر پیکره‌ی اتحاد ملی از عوامل آشکار رژیم بیشتر است. این پدیده البته در تاریخ سابقه‌ای طولانی دارد. از دوران انقلاب فرانسه گرفته تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، همواره چهره‌هایی بوده‌اند که به‌نام مبارزه، به‌نفع ارتجاع عمل کرده‌اند. در ادامه، با اسناد، نمونه‌ها و تحلیل‌هایی از تاریخ معاصر ایران و جهان،

به بررسی این جریان‌ها می‌پردازیم.

۱. پروژه نفوذ با نقاب مبارزه

یکی از ویژگی‌های اصلی مبارزه‌نماها، استفاده از ادبیات انقلابی برای نفوذ در صفوف واقعی آزادی‌خواهان است. این افراد، برخلاف مزدوران شناسنامه‌دار، کاملاً دوگانه و چندچهره ظاهر می‌شوند. آن‌ها ممکن است:

- یک روز در کنار قربانیان جمهوری اسلامی عکس یادگاری بگیرند؛
- روز دیگر با شبکه‌های سلطنت‌طلب یا لابی‌های قدرت جهانی نشست مشترک داشته باشند؛
- و نهایتاً، در پشت پرده، گزارش‌نویس، خبرچین یا عامل هماهنگی برای تخریب اتحاد نیروها باشند.

در فضای رسانه‌ای ایران، نمونه‌های این گروه، کم نیستند. چهره‌هایی که یک روز خود را جمهوری خواه معرفی می‌کنند، و روز دیگر با شور و شوق در صف پروژه‌های «وکالت» رضا پهلوی ظاهر می‌شوند. افرادی که پشت تریبون از دموکراسی می‌گویند، اما در عمل حتی مخالفان را از شبکه‌های اجتماعی حذف می‌کنند، و به نام دموکراسی، منتقدان را سانسور یا ترور شخصیت می‌کنند.

۲. نمونه‌های تاریخی از شوروی و روسیه تزاری

در دوران انقلاب بلشویکی، و پیش از آن در مبارزات مشروطه‌خواهان روس، پدیده‌ی نفوذ مأموران تزار در صفوف انقلابیون بارها باعث فروپاشی حلقه‌های مقاومت شد. طبق اسناد منتشرشده در کتاب «The Okhrana Files» (پرونده‌های پلیس مخفی تزاری)، بسیاری از اعضای حلقه‌های روشنفکری روسیه، سال‌ها بعد مشخص شد که از عوامل مستقیم «اوخرانا» (پلیس مخفی روسیه تزاری) بوده‌اند؛ از جمله سرگئی نیچایف، چهره‌ای مشهور که شعار انقلاب

را فریاد می‌زد اما از درون، وظیفه‌اش تخریب ساختار مبارزه و گزارش‌گری از درون بود. در اسناد رسمی سرویس امنیتی شوروی نیز آمده که در انقلاب ۱۹۱۷، بیش از ۱۲ درصد از اعضای ثبت‌شده حلقه‌های ضدتزار، گزارش‌های روزانه برای دربار ارسال می‌کرده‌اند.

۳. گزارش از انقلاب فرانسه و نقش نفوذی‌ها

در انقلاب فرانسه، به‌ویژه در دوران پس از سقوط باستیل، اعضای طبقه‌ی بورژوازی، به ظاهر در کنار انقلابیون ایستادند اما با استفاده از قدرت مالی، چاپخانه‌ها و تریبون‌های اجتماعی، آرام‌آرام مسیر جنبش را منحرف کردند. طبق گزارش «Archives nationales de France» (آرشیو ملی فرانسه)، بیش از ۲۷ تن از اعضای انجمن‌های آزادی‌خواه که در روزنامه‌ها مقالات شورانگیز منتشر می‌کردند، در عمل با اشراف‌زادگان فراری همکاری داشته‌اند. آن‌ها با شعار آزادی، خواستار نظم جدیدی بودند که تنها قدرت را از اشراف به نخبگان مالی منتقل می‌کرد، نه به مردم.

۴. تطبیق با ساختار امروز اپوزیسیون ایران

در فضای کنونی سیاسی ایرانیان خارج از کشور، شباهت‌های بی‌شماری با این نمونه‌های تاریخی دیده می‌شود:

- افرادی که با منابع مالی مشکوک، رسانه‌های مستقل را تحت تأثیر قرار می‌دهند؛
- چهره‌هایی که از حمایت رسمی رژیم بهره‌مند نیستند، اما دقیقاً در لحظاتی به نفع ساختار سرکوبگر رژیم یا سلطنت‌طلبان وارد عمل می‌شوند؛
- اشخاصی که خود را «غیرسیاسی» معرفی می‌کنند اما پشت‌صحنه، در کمپین‌های تخریبی علیه آزادی‌خواهان شرکت فعال دارند؛
- کسانی که با حضور در کمپین‌هایی چون «وکالت می‌دهم»، نقش «پاس سفید» را برای یک

جریان اقتدارگرا ایفا می‌کنند.

۵. بررسی نقش آشکار برخی چهره‌های خاص

این روند، بدون نام‌بردن از چهره‌ها ناقص خواهد ماند. برای مثال:

• **احسان کرمی:** از مجریان مشهور صداوسیما جمهوری اسلامی که ناگهان به چهره‌ی کمپین وکالت تبدیل شد؛ اما امروز حتی خود او، نسبت به فریب‌کاری این پروژه اعتراف کرده است.

• **کوروش قرا:** همان‌گونه که در بخش پیشین گفته شد، با ادبیات متعصبانه، تهدید به خشونت و حمله‌های فیزیکی، نقشی بی‌بدیل در تطبیق فضای سلطنت‌طلبان با ساختار شبه‌فاشیستی ایفا کرده است.

• **بابک محرمی:** رفتاری که او در برابر هنرمند و شاعر آزادی خواه عالی پیام انجام داد، نه تنها تعرض آشکار بود، بلکه مهر تأییدی بر شباهت این جریان به نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی نیز زد.

• **رکسان گنجی و رضا ضرابی:** افرادی که به‌خاطر استقلال فکری‌شان، و مخالفت‌شان با شخص‌پرستی، از محبوب‌ترین‌ها به دشمنان درجه‌یک تبدیل شدند. در تمام انقلاب‌های تاریخ، یکی از اصلی‌ترین تهدیدها، نه فقط دیکتاتور مستقر، بلکه اتحادهای جعلی و چهره‌های دروغینی بوده‌اند که از درون به بدنه‌ی مبارزه خیانت کرده‌اند. امروز نیز در راه مبارزه با جمهوری اسلامی، تا زمانی که نتوانیم مرز روشنی بین آزادی‌خواهی اصیل و مبارزه‌نمایی مزورانه بکشیم، نمی‌توانیم به اتحاد ملی برسیم. مبارزه‌نماها، دروغ‌سازان، و سلطه‌طلبان پنهان، دشمنان خاموش آزادی‌اند.

از مهندسی هویت تا استعمار فکری

در امتداد روند مبارزه‌نمایی و نفوذ جریان‌های تخریبی در بطن اپوزیسیون، آنچه بیش از همه

فضا را مسموم و مسیر رهایی را کژ می‌کند، شکل‌گیری گفتمانی شبه‌مذهبی است که به‌جای پرسشگری، تبعیت کورکورانه را ترویج می‌دهد. در این گفتمان، یک پرچم، یک اسم خانوادگی، یا یک روایت تاریخی، جای حقیقت، تفکر و انتخاب آگاهانه را می‌گیرد. این روند نه‌تنها موجب استحاله‌ی مفاهیم سیاسی می‌شود، بلکه به‌نوعی استعمار فکری نوین دامن می‌زند که ذهن ایرانی را از درون می‌بلعد.

۱. پرچم، نه به‌عنوان نماد ملی، بلکه ابزار اطاعت

پرچم شیر و خورشید که ریشه در تاریخ کهن ایران دارد و متعلق به همه‌ی ملت ایران است، در سال‌های اخیر به‌طرز آزاردهنده‌ای به انحصار جریان سلطنت‌طلب درآمده است. در تجمعات، اتاق‌های کلاب‌هاوس، صفحات اینستاگرامی و حتی فضای عمومی، این پرچم از نماد همبستگی به ابزار شناسایی «وفاداران به پادشاه» تقلیل یافته است. در رویدادهای گوناگون، افرادی که پرچم جمهوری، یا فقط پرچم ساده ایران را در دست داشتند، بارها مورد توهین قرار گرفتند؛ به آن‌ها برچسب‌هایی چون «بی‌ریشه»، «چپ»، «تجزیه‌طلب» یا «بی‌غیرت» زده شد. این روند، یادآور تاکتیک‌های رژیم‌های ایدئولوژیک قرن بیستم است؛ جایی که یک نماد، به جای هویت ملی، تبدیل به بیعت با یک فرد یا خانواده می‌شود.

۲. شعارسازی‌های فاشیستی و تهدیدآمیز

همانطور که در فصل‌های قبل نیز به آن اشاره شد، از میان ده‌ها شعار ساختگی که در تجمعات اخیر سلطنت‌طلبان شنیده شده، برخی از آن‌ها بار معنایی بسیار خطرناکی دارند. نمونه‌هایی چون:

• هر کی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه اجنبیه

• کینگ رضا پهلوی

• خدای ایران‌زمین رضا رضا پهلوی

این شعارها، آشکارا از مدل شعارسازی‌های دیکتاتوری‌های نظامی و مذهبی الگو برداری شده‌اند. آنچه پیش‌تر در شعارهای جمهوری اسلامی با محوریت «جانم فدای رهبر» دیده می‌شد، امروز در اردوگاه سلطنت‌طلبی با ادبیاتی تازه تکرار می‌شود. حتی در اتاق‌های گفت‌وگوی کلاب‌هاوس، کاربران سلطنت‌طلب در برابر هر گونه نقد به رضا پهلوی، از این شعارها استفاده می‌کنند تا مخالف را تحقیر یا تهدید کنند. همان منطق: هر که با ما نیست، دشمن است.

۳. نقش سکوت و تأیید ضمنی خانواده پهلوی

از ابتدای شکل‌گیری این فضای خشن و تفرقه‌افکن، بسیاری از آزادی خواهان انتظار داشتند که رضا پهلوی یا همسرش یاسمین، به‌عنوان چهره‌هایی مدعی «گذار دموکراتیک»، موضعی روشن در رد خشونت و فحاشی بگیرند. اما نه تنها چنین نشد، بلکه مدارک بی‌شمار نشان دادند: • یاسمین پهلوی در صفحه رسمی خود، استوری‌هایی از حساب‌هایی منتشر کرده که در آن‌ها مخالفان، با القاب زشت، تهدید، تمسخر و فحاشی خطاب شده‌اند.

• رضا پهلوی، بارها کسانی را فالو کرده که به‌طور مستقیم به فعالان آزادی‌خواه حمله کرده‌اند؛ از جمله کسانی که سابقه‌ی تهدید فیزیکی، توهین جنسی و پخش عکس‌های جعلی دارند. این سکوت معنادار و در مواردی همراهی آشکار، همان چیزی ست که سلطنت‌طلبی افراطی را از یک گرایش سیاسی، به یک ماشین سرکوب مجازی تبدیل کرده است.

۴. تاریخ تکرار می‌شود: از ساواک به فضای مجازی

ساواک، در دهه‌های سلطنت محمد رضا شاه، با استفاده از جاسوسان درون‌گروهی، فضای روشنفکری ایران را سرکوب می‌کرد. امروز، همان ساختار، با تکنولوژی به‌روزتر، در قالب هزاران اکانت فیک در اینستاگرام، تلگرام و کلاب‌هاوس بازتولید شده است.

فصل هجدهم: گروه فرشگرد و ابتذال شبکه ای

بخش دوم: شکل‌گیری پروپاگاندا در سایه پرچم

• تخریب چهره‌های سیاسی؛

• پخش اطلاعات شخصی؛

• تهدید به تعرض جنسی یا خشونت فیزیکی؛

• جعل عکس‌های مستهجن از مخالفان؛

• تماس با کارفرمایان یا اعضای خانواده برای اخراج یا تخریب روابط شخصی؛ همه

این روش‌ها، با ادعای «پادشاهی‌خواهی» و «نجات ایران» انجام می‌شود. نام این تاکتیک‌ها را می‌توان همان گذاشت که پیش‌تر در جمهوری اسلامی نامیده می‌شد: **جنگ روانی**.

در این مرحله از کتاب، آنچه بیش از همه واضح شده، آن است که: گفتمان سلطنت‌طلبی افراطی، با تکیه بر نمادسازی، شعارهای فاشیستی و رفتارهای شبه‌مذهبی، در حال ساختن یک اردوگاه ذهنی بسته است. این جریان، به جای اتحاد بر مبنای آزادی، بر انحصار بر مبنای وفاداری به یک خاندان تأکید دارد. سکوت رضا و یاسمین پهلوی، و در مواردی تأییدهای علنی یا ضمنی آن‌ها، عملاً مشروعیت‌بخش این خشونت بوده است. در بخش بعدی، وارد تحلیل تطبیقی دقیق‌تری خواهیم شد.

مقایسه ساختار و رفتارهای جریان سلطنت‌طلب با ساختار ایدئولوژیک مجاهدین خلق و نظام جمهوری اسلامی، شباهت‌هایی که شاید در ظاهر پنهان، اما در ماهیت، کاملاً آشکارند.

سلطنت‌طلبان، جمهوری اسلامی، و مجاهدین خلق

در این بخش، با نگاهی تطبیقی، سه جریان سیاسی مؤثر اما اقتدارگرا را بررسی می‌کنیم: سلطنت‌طلبی افراطی، نظام جمهوری اسلامی، و سازمان مجاهدین خلق. هرچند از نظر تاریخی، این سه جریان در ظاهر در تضاد با یکدیگر قرار دارند، اما رفتارها، ساختارها، منطق‌های ارتباطی، و روش‌های سرکوب مخالف، نشان می‌دهد که شباهت‌های بنیادینی میان آن‌ها وجود دارد.

۱. رهبری مطلقه و نفی آلترناتیو

• **جمهوری اسلامی:** «ولی فقیه» تنها مرجع مشروعیت سیاسی است. مخالفت با رهبر، معادل ارتداد و دشمنی با خدا شمرده می‌شود.

• **مجاهدین خلق:** «مسعود رجوی» برای سال‌ها رهبر بلامنازع بود. پس از غیبتش، «مریم رجوی» در جایگاه «رهبری» قرار گرفت و هر صدای مخالفی درون تشکیلات، «نفوذی» و «ضد انقلاب» تلقی شد.

• **سلطنت طلبان افراطی:** «رضا پهلوی» به صورت غیررسمی اما قاطع، در مرکز گفتمان قرار دارد. هرکسی که از او حمایت نکند، مورد حمله، فحاشی، و حذف اجتماعی واقع می‌شود. شعار «هرکی نگه رهبرمون پهلویه، اجنبیه» نمونه‌ای آشکار از این الگوست. در هر سه جریان، تمرکز قدرت در یک شخص است و هیچ گفتمان بدیل یا رهبر جایگزینی تحمل نمی‌شود.

۲. مهندسی افکار و پروپاگاندا

• **جمهوری اسلامی:** با استفاده از صداوسیما، دولتی، ائمه جمعه، بسیج و آموزش و پرورش، تلاش دارد از کودکی تا بزرگسالی، ذهن شهروند را در کنترل خود بگیرد.

• **مجاهدین خلق:** با اردوگاه اشرف و بعد آلبانی، فضای کاملاً بسته‌ای ایجاد کرد که در آن، اعضا نه به رسانه‌های خارجی دسترسی داشتند، نه حق ارتباط با خانواده داشتند. همه چیز تحت کنترل بود.

• **سلطنت طلبان:** با شبکه‌هایی مانند من‌وتو، ایران اینترنشنال، صدای آمریکا (در دوره‌هایی)، و هزاران صفحه‌ی مجازی، سعی دارند تصویری مقدس از پهلوی و چهره‌ای اهریمنی از هر منتقدی ارائه دهند.

۳. سرکوب مخالف با ابزارهای نرم و سخت

- **جمهوری اسلامی:** دستگیری، شکنجه، اعدام، تهدید خانواده‌ها و حذف فیزیکی.
- مجاهدین خلق: زندانی کردن اعضای ناراضی، بازجویی‌های درون سازمانی، و برخوردهای فیزیکی مستند شده در گزارش سازمان عفو بین‌الملل.
- **سلطنت‌طلبان:** حملات سایبری، ترور شخصیت، انتشار عکس‌های ساختگی، تهدید به مرگ در تجمعات و کلاب‌هاوس، و استخدام «پرستو» برای تخریب چهره‌ها. افراد مستقلی مانند آفرین مهاجر، رضا ضرابی، رکسان گنجی و دکتر بهنام بهشتی، همگی قربانی این نوع سرکوب مدرن شدند.

۴. دشمن‌سازی دائمی برای انسجام داخلی

- **جمهوری اسلامی:** آمریکا، اسرائیل، مجاهدین، بهائیان.
- **مجاهدین:** جمهوری اسلامی، چپ‌ها، سلطنت‌طلب‌ها، همه منتقدان داخلی.
- **سلطنت‌طلبان:** جمهوری اسلامی، چپ‌ها، فمینیست‌ها، تجزیه‌طلب‌ها، آزادی‌خواهان منتقد.

۵. استفاده از نمادهای احساسی برای بسیج عمومی

- **جمهوری اسلامی:** محرم، عاشورا، کربلا، امام زمان.
 - **مجاهدین خلق:** شهیدان، عکس مسعود و مریم، لباس‌های نظامی.
 - **سلطنت‌طلبان:** پرچم شیر و خورشید، عکس رضاشاه، لقب‌هایی چون «کینگ»، «شاهزاده»، «ناجی ایران»، موسیقی حماسی و شعارهای تهی.
- چهار جریان اقتدارگرای معاصر ایران، در عین تفاوت در ادبیات، زبان و ابزار، در ساختار ذهنی و رفتاری به شدت به هم نزدیک‌اند:

—رهبرمحور؛

_تحمل‌ناپذیر نسبت به نقد؛

_دارای دستگاه تبلیغاتی برای ساخت «اسطوره»؛

_پیش‌برنده‌ی خشونت، چه نرم و چه سخت.

اگر هدف ملت ایران، رسیدن به آزادی واقعی، دموکراسی و تفکر انتقادی است، هیچ یک از این چهار جریان نمی‌توانند نماینده‌ی این خواست باشند.

آنچه انقلاب زن، زندگی، آزادی آغاز کرد، بازگشت به خرد، بدیل‌سازی مستقل، و فاصله‌گرفتن از هرگونه تمرکز قدرت و خشونت بود. هر گفتمانی که از الگوهای اقتدارگرایی تغذیه کند، دشمن این انقلاب است.

از آتش به اختیار تا ترور مجازی، نگاهی به سازمان یافتگی حملات سلطنت‌طلبان

در طول دهه‌های گذشته، فضای مجازی بستری شده است برای آزادی بیان، گفتمان سیاسی، و شبکه‌سازی میان نیروهای برنداز، آزادی‌خواه و ملی‌گرا. اما همان بستر، به‌مرور، به محل تمرین و اجرای یکی از پیچیده‌ترین پروژه‌های سرکوب نرم در خارج از کشور تبدیل شده است. پروژه‌ای که با استفاده از نیروهای ناشناس، اکانت‌های فیک، پروپاگاندای سایبری و تهدید فیزیکی، نقش مکمل جمهوری اسلامی را در حذف صدای مخالف ایفا می‌کند.

سازمان‌یافتگی در حملات: از کلاب‌هاوس تا میادین تجمع

در سال‌های اخیر، اپلیکیشن کلاب‌هاوس یکی از پلتفرم‌های مهم برای گفت‌وگوهای سیاسی در تبعید شد. اما همان‌جا بود که ناگهان گروه‌هایی با نام‌هایی چون «ساواک دوم»، «بلات والخرع»، یا نام‌های ظاهراً بی‌طرفانه مانند «مهرداد»، «سپهر»، «حسین باستانی» (فیک) شکل گرفتند. این گروه‌ها به‌صورت شبانه‌روزی در اتاق‌های گفت‌وگو حضور یافته و هر صدای متفاوتی را با تکنیک‌های زیر سرکوب می‌کردند:

• فحاشی ناموسی به خانواده ی فعالین

• ساخت و پخش تصاویر و ویدیوهای پورنو جعلی منتسب به خواهر یا مادر مخالفین

• ایجاد فضای رعب، تهدید به مرگ، و حتی تهدید به تجاوز جنسی

این تکنیک ها، به گفته برخی تحلیل گران، شبیه ترین الگو را به عملیات های روانی سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی دارد؛ اما تفاوت مهم در اینجاست: عاملان آن، با تصویر شاهزاده رضا پهلوی و پرچم شیر و خورشید در پروفایل، و با افتخار به وابستگی سلطنتی، این اقدامات را انجام می دهند.

چهره هایی که هدف قرار گرفتند

حجم حملات، تنها متوجه چهره های سیاسی مشهور نبود. بلکه افرادی که حتی در حاشیه ی گفت وگوها انتقادی ساده از مواضع رضا پهلوی یا عملکرد رسانه های سلطنت طلب داشتند، به شدت مورد حمله قرار می گرفتند. در این میان، اسامی زیر به شکل خاص بارها هدف قرار گرفتند:

• **دکتر بهنام بهشتی:** آزادی خواه مقیم اروپا که بارها مورد توهین جنسی و تهدید قرار گرفت.

• **رضا ضرابی:** فعال برنداز، که پس از جدایی از طیف سلطنت طلب، به همراه مادر خود (آفرین مهاجر) مورد فحاشی سنگین، تهمت، و حمله فیزیکی قرار گرفت.

• **رکسان گنجی:** دختر دکتر منوچهر گنجی، که علیرغم سابقه خانوادگی سلطنت خواهانه، به دلیل زاویه گرفتن با رضا پهلوی، به هدف حملات مجازی تبدیل شد.

• **دکتر ناهید نیک جو:** از چهره های مستقل ملی گرا، که در چندین اتاق کلاب هاوس، به جرم دفاع از چهره های جمهوری خواه، مورد ناسزا و توهین ناموسی قرار گرفت.

کورش قرا و پروژه ی پادشاه پرستی افراطی

از جمله چهره هایی که در مرکز این کمپین ها قرار دارد، فردی است به نام کورش قرا که خود را «پادشاه خوبان» می نامد و خاندان پهلوی را «خداوندگار» می خواند. او:

• در تجمعات متعدد، به فعالانی مانند علیرضا آخوندی (نماینده ایرانی تبار پارلمان سوئد) حمله کرد و با عبارات توهین آمیز او را متهم به خیانت نمود.

• در روبه رو شدن با مسیح علی نژاد، با فریاد و الفاظ توهین آمیز به تهدید پرداخت و ویدیو آن را با افتخار در پیج شخصی خود منتشر کرد.

• این فرد بارها در پلتفرم های پخش زنده اعلام کرده که: «هرکه رهبرش رضا پهلوی نیست، ایرانی نیست.»

نکته ی عجیب این جاست که اکثر ویدیوهای این چینی توسط افراد سلطنت طلب در صفحات رسمی باز نشر می شود، بدون هیچ گونه محکومیت.

پروژه ی اقتدار پنهان

اکنون می توان به وضوح طرحی را دید که در لایه های گوناگون، با ظاهری از اپوزیسیون، اما در باطن، با ساختاری اقتدار طلب، تفرقه افکن، و ضد آزادی پیش می رود. این پروژه نه در دل یک اتاق فکر رسمی حکومتی، بلکه در ترکیب خطرناک رسانه، ثروت، و ذهنیت بسته ی پادشاهی خواه افراطی شکل گرفته است.

قبر شکنی به مثابه تهدید روانی

یکی از شیوه های رادیکال تر این جریان، انتشار تصاویر توهین به قبور مخالفین است. در موارد متعدد، اکانت هایی از این جریان:

• از قبر غلامحسین ساعدی عکس گرفته اند در حال ادرار یا توهین.

• به مخالفان تهدید کرده‌اند: «ما قبر خانواده‌ات را پیدا می‌کنیم.»

این اقدام، شباهت زیادی به رفتار انصار حزب‌الله و لباس شخصی‌های رژیم جمهوری اسلامی دارد که در دهه‌های گذشته، با حمله به مقبره‌ها و تخریب سنگ مزار مبارزان و روشنفکران، به تحقیر نمادین و روانی منتقدین می‌پرداختند.

بابک محرمی و حملات جنسی به عالی‌پیام

نمونه‌ای تکان‌دهنده، رفتار بابک محرمی، از افراد معروف جریان سلطنت طلب در لندن است. او در تجمع میدان «ترافلگار اسکوئر»، به عالی‌پیام (هالو)، شاعر مبارز ایرانی، هفت بار تعرض جنسی آشکار کرد. فیلم این اقدام، توسط خودش منتشر شد و بارها در فضای مجازی اعلام کرده تنها خط قرمز من خاندان پهلوی و شخص شاهزاده است، من به پهلوی ستیزان هم تجاوز می‌کنم و مخالفین پهلوی را ایرانی نمی‌دونم حتی اگر فارسی صحبت کنند. جالب آن‌که در مصاحبه با بی‌بی‌سی فارسی با گردن‌بند تصویر رضا پهلوی و پرچم شیر و خورشید، گفت: «ما آتش به اختیار عمل می‌کنیم.» این همان جمله‌ای است که علی خامنه‌ای در سال ۱۳۹۶ خطاب به بسیجیان گفت، و معنای آن: اجازه سرکوب بدون پاسخگویی رسمی.



در بسیاری از دوره‌های تاریخی، دیکتاتورها از مزدورانی با ظاهری مدنی و باطنی امنیتی برای سرکوب استفاده کرده‌اند:

• **فرانسه (قرن نوزدهم):** در دوران ناپلئون سوم، «باشگاه‌های ملی‌گرای محافظه‌کار» مخالفان جمهوری‌خواه را در سالن‌های سخنرانی با سنگ، فحاشی و حتی تیغ حمله می‌کردند.

• **روسیه تزاری:** گروه‌هایی مانند «بلک‌هاند» که به‌ظاهر حامی سلطنت بودند، مخالفان سیاسی را در خیابان با چاقو، زنجیر یا تهدید خانوادگی مورد حمله قرار می‌دادند.

• **رژیم بعث عراق:** طرفداران صدام، تحت عنوان «فدائیان صدام»، مخالفان را با همین روش‌های توهین خانوادگی، تخریب اموال و انتشار شایعات جنسی تخریب

می‌کردند. این جریان سلطنت‌طلب، با بهره‌گیری از تاکتیک‌های روانی-امنیتی، به نوعی نقش نیروهای لباس‌شخصی جمهوری اسلامی را در خارج از کشور بازی می‌کند. سکوت رضا پهلوی و حتی حمایت ضمنی از برخی از این افراد (با لایک، فالو، یا استوری همسرش یاسمین) نشان می‌دهد که نه تنها این رفتارها محکوم نمی‌شوند، بلکه بخشی از تاکتیک مهندسی افکار به حساب می‌آیند. آزادی‌خواهان مستقل، اکنون با دو دشمن مواجه‌اند: جمهوری اسلامی در داخل، و جریانی پوپولیستی، پرخاشگر و اقتدارطلب در خارج. مبارزه‌ی مدنی واقعی، جز با رسوا ساختن این روش‌ها و ساخت بدیل ملی‌گرای اخلاق‌محور، ممکن نخواهد بود.

خشونت ساختاری در پوشش پرچم شیر و خورشید:

جریان سلطنت‌طلب افراطی، پرچمی تاریخی را به ابزاری برای خشونت نمادین و واقعی بدل کرده است. از فحاشی در کلاب‌هاوس تا تعرض جنسی در تجمعات، همگی با پوشش «وفاداری به شاهزاده» انجام شده‌اند.

استفاده از استراتژی «آتش به اختیار» به سبک جمهوری اسلامی:

کسانی مانند بابک محرمی، با جملاتی مشابه فتوای خامنه‌ای، بی‌پرده می‌گویند «آتش به اختیار عمل می‌کنیم». این شباهت تکان‌دهنده میان سلطنت‌طلبان افراطی و نهادهای سرکوب جمهوری اسلامی، باید به‌عنوان زنگ خطری جدی در نظر گرفته شود.

هم‌سویی هدفمند با پروژه‌ی سفیدسازی تاریخی:

از نمایش پرویز ثابتی گرفته تا مصادره‌ی نمادهای مبارزه، این جریان سعی دارد نسخه‌ای از تاریخ بسازد که در آن، تنها خاندان پهلوی منجی باشد و بقیه، یا خائن باشند یا نادان.

حذف سیستماتیک چهره‌های ملی، آزادی‌خواه و مستقل:

از دکتر حامد اسماعیلیون، نرگس محمدی، مسیح علی‌نژاد، تا عالی‌پیام و ده‌ها چهره دیگر، همگی در مقاطعی مورد هدف این حملات سازمان‌یافته قرار گرفته‌اند. هدف نهایی، ساختن یک فضای سیاسی تک‌صداست.

پشتیبانی سکوت‌آلود و معنادار شاهزاده و همسرش:

فالو کردن اکانت‌های مهاجم توسط رضا پهلوی و استوری‌های یاسمین پهلوی از صفحات مملو از فحاشی و حمله، نشانه‌هایی‌اند که نشان می‌دهند این خشونت‌ها، صرفاً انحرافی فردی نیستند، بلکه بخشی از نقشه‌اند.

درس تاریخی:

در دوران قاجار، بسیاری از مستبدان خود را «ناجی مردم از تفرقه» معرفی می‌کردند. رضاشاه، کودتا را با وعده «نظم ملی» آغاز کرد. محمدرضاشاه، انحصار قدرت را با شعار «تمدن بزرگ» توجیه کرد. امروز نیز جریان سلطنت‌طلب افراطی، حذف دیگران را با شعار «وحدت زیر سایه شاهزاده» توجیه می‌کند. اما حقیقت این است:

دموکراسی، با تحقیر، تهدید، توهین و خشونت آغاز نمی‌شود. آزادی، با حذف دیگران ممکن نیست. و نجات ایران، نه از مسیر تاج، نه عمامه، بلکه از راه آگاهی، نقد صریح و شجاعت در ایستادن برابر تحریف تاریخ خواهد گذشت.

ایران فردا؛ آزادی، بدون بت، بدون استبداد، بدون تحریف

پس از عبور از هجده فصل تحلیلی، با روایتی مستند، سیاسی، و تاریخی، اکنون زمان آن فرا رسیده است که چشم‌اندازی ارائه شود؛ نه فقط برای پایان دادن به یک کتاب، بلکه برای آغاز یک فصل نو در تفکر سیاسی ایرانی. ما در دل این صفحات، از ساواک و شکنجه گفتیم، از دروغ‌هایی که در قالب مستند و خاطره به خورد نسل جدید داده می‌شود، از رضا پهلوی و شبکه‌های رسانه‌ای اطرافش، از پروژه‌ی تطهیر، مصادره، تخریب، ترس‌سازی، و از خشونت آشکار و پنهانی که به نام نجات ایران، اما در عمل علیه ملت ایران سازماندهی می‌شود. و اکنون، این سؤال در برابر ماست: آیا ایران آینده، تنها گزینه‌اش بازگشت به گذشته است؟ یا می‌توان راهی نو گشود؟

۱. ایران، نه به عقب برمی‌گردد، نه فریب می‌خورد

مردم ایران، با تمام زخم‌هایی که بر تن دارند، اکنون بیش از هر زمان دیگری هوشیارند. ملت ما، از تجربه‌ی مشروطه، دیکتاتوری رضاشاه، فساد ساختاری دوران محمدرضاشاه، انقلاب ۵۷، و چهار دهه دیکتاتوری مذهبی، آموخته که هیچ‌چیز خطرناک‌تر از «امید بستن به ناجی‌های ساختگی» نیست. رضا پهلوی، در تمام سال‌های گذشته، اگرچه تلاش کرد چهره‌ای نرم، دموکرات و ملی از خود بسازد، اما در عمل، هر جا که پای نقد، مخالفت یا استقلال فکری پیش آمد، یا سکوت کرد، یا همراه با پروژه‌ی حذف و سانسور شد، شبکه‌هایی چون من‌وتو و ایران اینترنشنال، هرچند ادعای بی‌طرفی دارند، اما عملکردشان در سانسور فعالان مستقل، بازنویسی تاریخ، ترویج نوستالژی کاذب، و حمایت از تنها یک جریان، ثابت کرده که پروژه‌شان «رسانه»

نیست، بلکه «مهندسی افکار عمومی» است.

۲. راه نجات، از دل نقد گذشته می‌گذرد، نه پاک‌سازی آن

در هیچ کشوری، بازسازی استبداد، منجر به آزادی نشده است.

نه فرانکو در اسپانیا، نه پینوشه در شیلی، نه شاهزادگان تبعیدی در اروپا، هیچ‌کدام نتوانستند مردمان‌شان را آزاد کنند؛ چراکه آزادی، از صندوق‌های رأی، از اتحاد نیروها، و از آگاهی مردم شکل می‌گیرد، نه از عکس‌های قاب‌شده در کاخ‌ها یا شعارهای پرطمطراق بدون پاسخگویی. ما نیازمند بازنگری انتقادی در تمام تاریخ معاصر خود هستیم؛ از سلطنت، از جمهوری اسلامی، و حتی از اپوزیسیونی که تبدیل به «بازیچه‌ی رسانه‌ای» شده است.

۳. چه باید کرد؟ چشم‌انداز آینده‌ای بدون بت آگاهی عمومی: کتاب‌هایی مانند همین، باید بیشتر نوشته شوند. باید حقیقت، با استناد، با تحلیل، و با صداقت منتشر شود. نسل جدید باید گذشته را بشناسد، تا فریب آینده‌فروشان را نخورد.

ائتلاف بدون پیش‌شرط: نه سلطنت، نه شیخ، نه حزب خاص.

ائتلافی ملی، از تمام آزادی‌خواهان، برندازان، جمهوری‌خواهان، سوسیال‌دموکرات‌ها، زنان پیشرو، دانشجویان شجاع، کارگران معترض، نویسندگان، زندانیان سیاسی، مادران داغدار.

قطع اتصال اپوزیسیون از ثروت‌های مشکوک:

هیچ پروژه‌ای که پشتوانه‌اش بنیادهای ناشناس، پول‌های بدون شفافیت، یا رسانه با سانسور هدفمند باشد، نمی‌تواند مشروعیت مردمی داشته باشد.

بازسازی زبان مبارزه:

نه با فحش، نه با تحقیر، نه با تهدید، نه با رقص بی‌ریشه در تظاهرات. بلکه با احترام، با دانش، با تحلیل، و با همدلی.

نتیجه‌گیری فصل هجدهم

تاجی که با تهدید و ترس نگه‌داشته شود، از جنس آزادی نیست. کنسرت‌ها، شعارهای فرییکارانه، لایک‌ها و لایوها، فالوها و فحاشی‌ها، همه حلقه‌هایی از یک زنجیرند؛ زنجیری که قرار است مردم را در خیال یک آلترناتیو «بی‌خطر و سلطنتی» نگه دارد، اما در واقع آزادی را قربانی بازتولید اقتدار پنهان می‌کند. وقتی جمعیتی در کنسرت فریاد می‌زنند «کت تن کیه؟ کینگ رضا پهلوی»، و هیچ رسانه‌ای آن را تحلیل نمی‌کند؛ وقتی تهدید به زندان و مرگ و تجاوز در کلاب‌هاوس و اینستاگرام با فالو و لایک پاسخ می‌گیرد؛ وقتی هیچ محکومیتی از سوی رضا پهلوی یا اطرافیانش منتشر نمی‌شود و حتی برخی از همین تهدیدکنندگان بعدها در رسانه‌های فارسی‌زبان یا کمپین‌های موازی به‌عنوان «فعال سیاسی» ظاهر می‌شوند؛ دیگر مسئله بر سر چند کاربر اینترنتی نیست، بلکه با یک ساختار قدرت موازی مواجه‌ایم. این‌جا، آلترناتیو بودن دیگر به‌معنای مبارزه با دیکتاتوری نیست، بلکه به‌معنای ساخت نسخه‌ای تعدیل‌شده و رسانه‌ای‌شده از همان دیکتاتوری سابق است. سکوت رضا پهلوی در برابر تهدیدها، نه نشانه‌ی بی‌خبری، که نشانه‌ی هم‌راستایی تاکتیکی است؛ همان‌طور که پادشاهان پیشین هم هیچ‌گاه مستقیماً فرمان سرکوب را اعلام نمی‌کردند، اما می‌دانستند چه کسانی را باید ساکت نگه داشت و با چه ابزاری. اکنون سؤال مهمی در برابر وجدان ملی ما ایستاده است: اگر امروز، در فضای مجازی، منتقد سلطنت تهدید می‌شود، فردا در فضای واقعی چه خواهد شد؟ آیا فردای آزادی، با بازگشت این سلسله، ما دوباره با دادگاه‌های فرمایشی، زندان‌های مخفی، یا حذف رسانه‌ای منتقدان مواجه خواهیم شد؟ آزادی‌ای که از دل تهدید بیرون بیاید، آزادی نیست؛ و آلترناتیوی که نقد را برنمی‌تابد، سایه‌ای تازه از همان تاریکی قدیم است. تاریخ هشدار می‌دهد: پادشاهی اگر با فحاشی و ارباب تغذیه شود، دیر یا زود به استبداد خون‌ریز بدل خواهد شد. و نسل امروز، باید از تکرار تراژدی دیروز، پیش از آن‌که دوباره فریاد بزند «مرگ بر شاه»، جلوگیری کند.

آزادی، تنها با گذر از جمهوری اسلامی ممکن نیست؛

آزادی با عبور از تمامی اشکال استبداد ممکن می‌شود.

چه استبداد دینی، چه سلطنتی، چه اپوزیسیون دروغین.

تا زمانی که اپوزیسیون ما جرئت ندارد با تاریخ خودش صادق باشد، با گذشته‌اش تسویه حساب کند، و با مردمش صمیمی بماند، هیچ تغییری رخ نخواهد داد. ما ملتی هستیم که هزاران شاعر، فیلسوف، مبارز، مادر، زندانی و شهید در دل تاریخ خود دارد. ما نیاز به قهرمان نداریم. ما نیاز به صداقت داریم. ما آماده‌ایم که تاریخ را دوباره بسازیم، اما نه برای تکرار. برای رهایی.

این کتاب، سهم کوچکی است در این مسیر. اگر حتی ذهن یک جوان را روشن کند، یک فریب را برملا سازد، و یک وجدان را بیدار کند، رسالت خود را انجام داده است. ما، مردم ایران، دیگر نه به امامی نیاز داریم، نه به شاهی. نه به وکیل‌الملّه‌ای که با کارزارهای قلابی مشروعیت بخرد، و نه به پرچمی که چون ابزار قدرت به دوش کشیده شود. ما به آینده‌ای نیاز داریم که در آن، هر صدایی شنیده شود، هر نقدی مجاز باشد، هر انتخابی آزاد باشد. آینده‌ی ایران، اگر قرار است آزاد باشد، باید در دستان مردمش نوشته شود؛ نه در اتاق فکر لندن، نه در لابی پاریس، نه در تل‌آویو، نه در واشنگتن. آینده‌ی ایران، در قلب تهران، در کوچه‌های سنندج، در دانشگاه‌های شیراز، در اعتراضات زنان بلوچ، در سکوت مادران دادخواه، و در فریاد «زن، زندگی، آزادی» شکل می‌گیرد، نه در تاجی پوشیده، و نه در خونی خشک‌شده. و این جاست که باید گفت: **پایان یک فریب، آغاز یک حقیقت است.**

تمام محتوای این کتاب، نتیجه‌ی تحلیل‌های شخصی، تجربه‌های تاریخی، مطالعات گسترده و نگرش مستقل نویسنده است. هیچ بخش از این اثر، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم توسط هیچ نهاد، گروه یا ابزار تولید متن خودکار نگاشته نشده است، مگر به عنوان ابزار نوشتاری تحت نظارت و هدایت کامل فکری نویسنده.

نویسنده، با پایبندی کامل به اصول اندیشه آزاد، سکولاریسم، جمهوری خواهی و استقلال از هر جریان سازمانی یا حزبی، این کتاب را با هدف روشنگری، افشاگری مستند و بازگشایی زوایای پنهان یک پروژه رسانه‌ای-سیاسی خاص تدوین کرده است. این اثر، به‌تمامی، مالکیت فکری نویسنده محسوب می‌شود و هرگونه اقتباس، بازنشر یا بازتولید از آن، بدون اجازه‌ی رسمی، پیگرد قانونی خواهد داشت.

منابع:

ضمیمه‌ها، اسناد و منابع

پیوست ۱: اسناد مالی خاندان پهلوی

۱. گزارش واشنگتن‌پست، ژانویه ۱۹۷۹

عنوان : Where Did the Shah's Money Go

تحلیل منابع مالی، املاک و حساب‌های بانکی شاه در آمریکا و اروپا.

آدرس : [washingtonpost.com/archive](https://www.washingtonpost.com/archive/washingtonpost.com/archive) (https://www.washingtonpost.com/archive)

۲. گزارش نیویورک‌تایمز، ژانویه ۱۹۷۷

عنوان : Pahlavi Foundation: Charity or State Treasury

بررسی نقش بنیاد پهلوی به‌عنوان پوشش مالی و انتقال سرمایه.

۳. کتاب "Countdown to Crisis" نوشته (۲۰۰۴) Kenneth R. Timmerman

شامل اطلاعات طبقه‌بندی‌نشده درباره انتقال ثروت از ایران، برآورد ارزش مالی دارایی‌های شاه و نقش بانک‌های سوئیس.

۴. گزارش رسمی کمیته روابط خارجی سنای آمریکا ۱۹۸۰

در این گزارش بازرسان سنا، ارزش دارایی‌های خارج‌شده از ایران در روزهای پایانی حکومت پهلوی را تا ۲۰ میلیارد دلار تخمین زده‌اند.

۵. بایگانی روزنامه گاردین (The Guardian)

مقاله: Shah's Family Holdings in London، چاپ سال ۱۹۸۰.

پیوست ۲: اسناد رسانه‌ای پروژه‌های سلطنت‌سازی

۱. تحلیل شبکه ایران‌وایر (IranWire)

• موضوع: بررسی بازگشت پرویز ثابتی به رسانه

• نویسنده: فرشاد جاهد

• تاریخ انتشار: آوریل ۲۰۲۳

• نتیجه: تطهیر ساواک با هدف تقویت آلترناتیو سلطنتی

۲. بیانیه جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات ایران

• عنوان: «پروژه‌ی سفیدشویی تاریخ ساواک»

• محتوای اصلی: این حرکت نه ترمیم، بلکه تخریب حافظه‌ی سیاسی ملت است.

۳. مصاحبه حامد اسماعیلیون با کانال "آزادی" و توییتر رسمی‌اش

- جمله کلیدی: «نه برای بازسازی استبداد گذشته، بلکه برای حقیقت ایستاده‌ایم».
- ۴. مستند “رفیق ملکه (۲۰۲۳)”
- تهیه‌شده توسط کنگره ملی ایرانیان
- حاوی اسناد از آرشیو امنیتی شوروی درباره فساد دربار پهلوی، روابط فرح دیبا با افسران کا.گ.ب، و جریان پول‌شویی در سوئیس
- قابل دسترسی در یوتیوب و تلویزیون‌های اینترنتی مستقل
- پیوست ۳: اقدامات سایبری، سازمان‌های پوششی و رفتارهای امنیتی**
- تحقیقات مستقل درباره فعالیت اکانت‌های سایبری سلطنت‌طلب در کلاب‌هاوس، توییتر و اینستاگرام
- منبع: صفحات آرشیوی کلاب‌هاوس و لیست اکانت‌های «ساواک دوم»، «میر پنج»، «مهرداد پادشاهی» و...
- سندها شامل: ویدئوهای منتشرشده از تهدید جنسی، تهدید به قتل، توهین ناموسی به فعالان مستقل.
- ۲. اظهارات رکسان گنجی، رضا ضرابی، آفرین مهاجر، و بهنام بهشتی
- محتوای مستند از لایوهای اینستاگرامی، گفت‌وگو با رادیو زمانه و اسکرین‌شات از تهدیدات مکتوب در چت‌روم‌ها
- ۳. شهادت مسیح علی‌نژاد، عالی‌پیام، و کوروش قرا
- مستندات ویدیویی از یوتیوب و گزارش‌های BBC فارسی در محل تجمعات
- پیوست ۴: منابع تحلیلی، دانشگاهی و تاریخی**
- ۱. کتاب “The Fall of Modern Iran” نوشته Ali Ansari
- دانشگاه سنت اندروز، بریتانیا
- تحلیل نقش رسانه، لابی و پروژه‌های سلطنتی پس از انقلاب
- ۲. کتاب “All the Shah’s Men” نوشته Stephen Kinzer
- روایت مستند از دخالت سیا در کودتای ۲۸ مرداد و صعود خاندان پهلوی
- ۳. تحقیقات دانشگاه جورج‌تاون (Georgetown University)
- کنفرانس ژوئن ۲۰۲۳؛ موضوع: شورای همبستگی اپوزیسیون
- فایل صوتی کامل نشست‌ها در آرشیو دانشگاه
- ۴. آرشیو شبکه‌ی Al-Monitor و Haaretz
- گزارش سفر رضا پهلوی به اسرائیل
- تحلیل رابطه‌های امنیتی پهلوی با ساختارهای منطقه‌ای

هر فصل این کتاب، تنها بخشی از یک واقعیت پیچیده است؛ واقعیتی که برای فهم آن باید از لایه‌های ظاهری عبور کرد و به جای افسانه، به سراغ سند رفت. امید آن‌که این اثر، گامی کوچک اما مؤثر در مسیر حقیقت‌جویی، آگاهی‌بخشی، و ساختن فردایی بهتر برای ایران باشد—فارغ از تاج و عمامه، با پرچم آزادی.



رهبر خودخوانده روایت مستندی است از
فراز و فرودهای رضا پهلوی، شاهزاده ای که برای برخی
نماد نجات ایران است و برای برخی دیگر، ادامه راه
گذشته ای پر ابهام.

.....

این کتاب با نگاهی تحلیلی و بی پرده، نقش او را در اپوزیسیون، ارتباطات رسانه ای، حمایت های مالی و جایگاهش در حافظه سیاسی ایرانیان بررسی می کند. بدون ستایش یا تخریب، این اثر تلاش می کند تصویری واقعی از آنچه هست ارائه دهد. با استناد به واقعیت ها، واکنش ها و پرسش های کلیدی درباره آینده، کتابی برای همه موافقان، منتقدان و آنان که به دنبال فهمی دقیق تر از یک شخصیت تاریخی و جریان فکری هستند. نوشته شده به زبان فارسی، برای خواننده امروز و فردای ایران.